UNIVERSAL
LIBRARY

يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون ومکان این برنامج معروف به

[illegible] رافع اعلام کتاب و سنت خافض عوامل ناصبه جدل [illegible]

فهرست ثمار التنکیت
وضالة الناشد الغریب

باهتمام راجی رحمت رحمن عبده محمد عبد المجید خان مهتم مطابع ریاست بهوپال

در مطبع شاهجهانی آراسته ماه ذی الحجه ۱۲۹۳ هـ
هفت دلستان ارباب عجم گردید

فہرس کتاب ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت

و ضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بتانیس الغریب

باب	صفحہ	مطلب	باب	صفحہ	مطلب
۱	۲	دیباجۃ الکتاب	۱۸	۹۱	ترحیب القبر بالمیت ولطف ضمہ لہ
۲	۱۲	کون سؤال القبر حقا	۱۹	۹۲	صلوۃ الاموات فی قبورہم
۳	۲۴	فصل فی اثبات العذاب بجسم المیت وروحہ	۲۰	۹۳	تزاور الاموات فی قبورہم
۴	۲۵	حکمۃ السؤال والجواب	۲۱	۹۵	معرفۃ الاموات من اتاہم وانسہم بہ وردہم السلام علیہ
۵	۳۸	امر النبی صلعم بتعلیم الجواب وذکر التلقین	۲۲	۹۶	الکلام فی الروح وحقیقتہ
۶	۴۴	اختصاص السؤال بہذہ الامۃ	۲۳	۹۹	ذکر اجور الاعمال التی تلحق المیت
۷	″	سؤال من لم یدفن والمصلوب ومن تفرقت اجزاؤہ واکلہ السبع ومن یقتل والغریق	۲۴	۱۰۱	وصول ثواب الصدقۃ الی الموتی
			۲۵	″	وصول ثواب الصوم الی الموتی
۸	۴۷	من خص بعدم السؤال	۲۶	۱۰۲	وصول ثواب الحج الی الموتی
۹	۶۵	سؤال الکافر واطفال المشرکین	۲۷	۱۰۵	خاتمۃ الشرح فی ذکر الوصیۃ وما یناسب ذلک
۱۰	۶۶	اسم الملکین وصفتہما	۲۸	۱۰۸	ذکر وصایا المؤلف لاخلافہ
۱۱	[illegible]	[illegible] الثالث والرابع	۲۹	۱۱۶	ذکر ما ورد فی سعۃ رحمۃ اللہ تعالی وسبقہا وغلبتہا علی غضبہ
۱۲	[illegible]	[illegible] سؤال الی سبعۃ ایام	۳۰	۱۱۸	خاتمۃ الطبع از مولوی عبد الرشید صاحب نائب محکمۂ افتا
۱۳	[illegible]	[illegible] ابیات التثبیت			
۱۴	[illegible]۶	[illegible]ع ضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بتانیس الغریب	۳۱	۱۲۱	قصیدہ در مدح جناب مؤلف دام اقبالہ با تاریخ تالیف از حافظ محمد خان صاحب شہیر سلمہ القدیر
۱۵	″	بیان ما ورد من خیریۃ الموت للمؤمن وما یناسب ذلک	۳۲	۱۲۲	قصیدہ در مدح جناب مؤلف دام مجدہ با تاریخ تالیف از منشی احمد علی صاحب احمد
۱۶	۸۹	تسلیم اللہ تعالی علی من فی القبور من المؤمنین وتسلیم الملائکۃ علیہم			
۱۷	۹۰	معرفۃ المیت من یغسلہ ویحملہ ویکفنہ ویدلیہ قبرہ	۳۳	۱۲۳	تاریخ طبع کتاب از مولوی ذو الفقار احمد صاحب

يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة

درین زمان ہدایت نشان ہر دو کتاب جامع احوال فتنۂ مقبور جائے وقائع برزخ وقبور مسمے بہ

ثمار التنكيت في شرح أبيات التثبيت

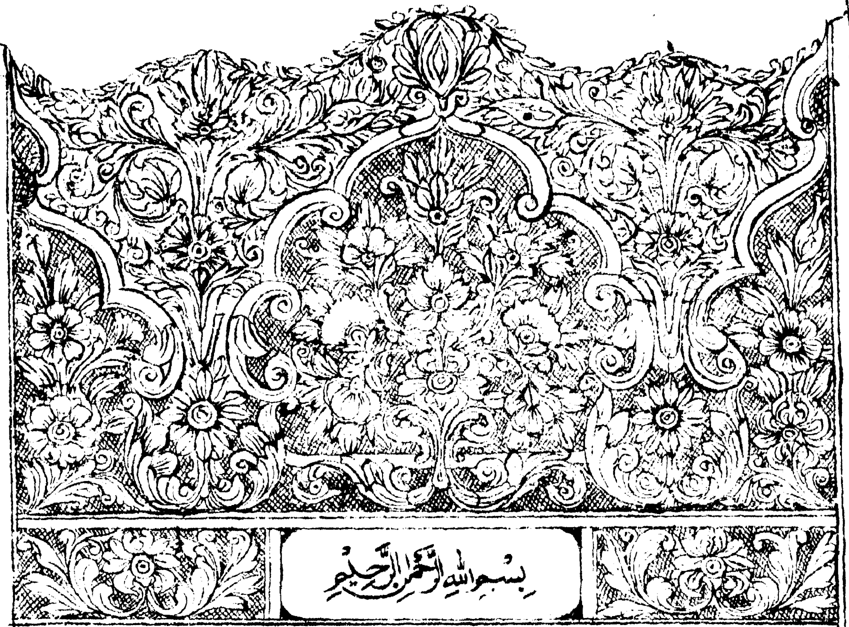
و

ضالة الناشد الغريب من بشرى الكئيب بلقاء الحبيب

تالیف ... رافع اعلام کتاب وسنت خافض عوامل ناصبۂ جدل وبدعت مقدام جامعۂ علماء ...

بسعادت مہد علیا حضرت ملکۂ مالک نعم نواب شاہجہان بیگم صاحبہ ادام اللہ اقبالها وعلیها النعم باہتمام ... محمد عبد المجید خان

در مطبع شاہجہانی بھوپال ... ماہ ... اہل سنت



الحمد لله ذی الجلال والاکرام الذی یبقی وجهه وکل من علیها فان والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی عبده ورسوله محمد سید مانی الوجود والامکان وعلی آله وصحبه ذوی معارج الاسلام ومدارج الایمان ومناهج الاحسان **بعده** معلوم باد که باخبار متواتره نبویه واحادیث صحیحه محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیه بصحت رسیده وبثبوت پیوسته که میت بعد موت مفتون می شود بسؤال ملائکه وسعید کسی ست که در جواب آنها ثابت ماند قال تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة وشیخ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی طاب الله ثراه وجعل الفردوس منزله ومأواه مضمون فتنهٔ قبر وما یتعلق بها را در یکصد وهفتاد وسه بیت نظم کرده ونامش التثبیت عند التبییت نهاده وجمعی از اهل علم قدیما وحدیثا بشرح آن ابیات پرداخته وپرده از روی کار برافراشته اند چنانچه شیخ حسام الدین حسین بن ابراهیم مغلوی بران شرحی وافی نگاشته وشیخ احمد بن خلیل سبکی شافعی متوفی سنه سبع وثلاثین والف فتح المقیت فی شرح التثبیت تالیف ساخته وشرحی دیگر مسمی بفتح الغفور بشرح منظومة المقبور نوشته واین شرح ممزوج ست بعده سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسمعیل بن صلاح الیمنی الامیر در سنهٔ یکهزار ویکصد وشصت وهفت شرحی حافل بران بتعلیق فرموده ونامش فتح المقیت شرح ابیات التثبیت نهاده واین شرح بهترین شروح ابیات مذکوره ست وچون این ابیات از جنس ترهیب ست در آخرش کتاب دیگر سیوطی را که در باب ترغیب ست موسوم به بشری الکئیب

باقا والحبیب ست نظم ساخت ازانجا که درین روزگار پرآشوب که همه وش ساعت کبری ست اعظم زواجر واکبر مواعظ
تنبیه نومان وایقاظ وسنان بذکر چیزی از وقائع برزخ وهول مطلع وماجرای قبور در اول دهلهٔ ارتحال ست لاغیر
بنا، علی ذلک محرر سطور درین اوراق نظر بافادهٔ اولاد واخوان تحریر شرح پارسی زبان بر هر دو قسم ابیات مذکوره
اراده کرد و هرچه از اخبار صحیحه وآثار صریحه دربارهٔ احوال مقبور از خیور وشرور ماثور بود بر وجه تنقیح وتحقیق ایراد نمود
وتعرض بمباحث لفظیه وتراکیب نحویه که ممل سامع ومخل مقاصد اصلیه ست نکرد بلکه اقتصار بر بیان روایات ودرایات
فرمود تا در سرو سائل اصل مقاصد فوت نگردد ودرپی مبادی عین غایات از دست نشود وباین گفت وشنود برای
خود نیز در نزول لحد مونسی بهم رساند چه انجا جز اعمال دیگری رفیق طریق نباشد وکیف که قبر اول مرحلهٔ آخرت وآخر
روز دنیاست اگر روی تیسیر وتسامح وسته [illegible] ایسر وآسان ترست وخدا نکند اگر صعوبت وعسر
همخوابه باشد دنبالهٔ او مشکل تر وسخت ترشو [illegible] برآمدن از گور وافتادن بصحرای رستخیز چاره ندیست
ماغریبان را بزیر خاک هم نگذاشتند صبح [illegible] رسیند فریاد کز منزل برآ بنابرین درین مختصر آنچه ضروری الثبت برکا
وتذکاری از خود برای نزدیکان ودوران بگذاشت ونامش **ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت**
نهاد وبالله التوفیق وهو المستعان وخیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله علی الاسلام ۔ والشکر لله علی الانعام
حمد در لغت بمعنی شکر وجزا ورضاست ودر اصطلاح ثنا بجمیل بر جمیل اختیاری بر وجه تعظیم والله نام ذات مستحق جمیع
محامد جامع همه اوصاف کمال ونعوت جمال وجلال ست واسلام در لغت بمعنی مطلق انقیاد ست ودر شرع انقیاد برای
اوامر ونواهی الهی وتحققش بقبول احکام واذعان اوست ومفهوم اسلام وایمان واحدست یکی از دیگری جدا یافته نمی شود
ودر نفس تصدیق زیادت ونقصان راه نمی یابد وایمان شرعی کم وبیش می شود در قوت وضعف واجمال وتفصیل وباین
تقریر توفیق حاصل شد درمیان نصوص صریحهٔ داله بر زیادت واقاویل مختلفهٔ سلف وهمین را النووی پسند کرده
وتفتازانی نسبتش بسوی محققین نموده وتاج سبکی گفته خلف درین باب لفظی ست وبالجمله اسلام چیزی ست که جز وی
دینی دیگر پذیرا نیست قال تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین
ومراد باسلام درینمقام چیزی ست که رسول خدا صلعم تفسیرش در حدیث جبرئیل علیه السلام فرموده وگفته الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه
سبیلا اخرجه مسلم ودرین حدیث سؤال از ایمان واحسان وجواب ازین هر دو نیز مذکورست پس اسلام نام انقیاد احکام
ظاهری ست وایمان علم بتصدیق باطنی واحسان اسم تهذیب ظاهر وباطن هر دو واطلاق تصوف وانچه در معنی اوست
بر احسان احداث لفظ وابتداع عبارت ست سنت مطهره وکتاب عزیز بدان وارد نشده واین تغییر ظاهر لفظ سبب
تبدیل معانی او گشته وچیزها دران از طرف پیران ومریدان درآمده که مستند باصلی از اصول موصلهٔ دین نیست

ودر ادعیهٔ نبویه آمده اللهم توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین اخرجه احمد والبخاری فی الادب المفرد
والحاکم وصححه عن رفاعة الزرقی وقال تعالی ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر
والفسوق والعصیان وازینجا شناخته باشی که هیچ نعمت در عظمت وکرامت بنعمت اسلام نمیرسد ابراهیم خلیل الله
علیه السلام سوال او امت باسلام برای خود وذریت خویش کرده وگفته ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا
امة مسلمة لک باز اولاد خود را بدان وصیت فرموده وگفته یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
الا وانتم مسلمون وکدام نعمت بالاتر از اسلام خواهد بود وحال آنکه ملت ابراهیم علیه السلام ست وحق تعالی
این امت را بدان مسمی ساخته قبل از آنکه بوجود آید سفیان در قوله تعالی هو سماکم المسلمین من قبل فرموده
ای فی التوراة والانجیل وفی هذا قال فی القرآن واین اسلام چیزی ست که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سوالش
از خدا کرده اند وگفته ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین وآز انبیا علیهم السلام یوسف صدیق ومحمد رسول
الله صلعم خواستگار آن شده اند یوسف گفته توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ودعای آنحضرت درین باره
گذشته وکدام منت اعظم تر از اسلام خواهد بود حالانکه خدا تعالی نامش دین نهاده وفرموده ان الدین عند الله
الاسلام وکدام هبه اشرف تر ازین هبه باشد حال آنکه جز اسلام دینی دیگر مقبول نیست کما تقدم وکدام عطیه اسنی تر
از عطیهٔ اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی آنرا برای ما پسند فرموده وگفته ورضیت لکم الاسلام دینا وکدام نحله
اجل تر ازین نحله باشد وهمه آنچه در آسمان وزمین ست متصف باوست قال تعالی وله اسلم من فی السموات
والارض طوعا وکرها والیه ترجعون وکدام حله فاخر تر از اسلام باشد وحال آنکه ملبس او حق تعالی ست
که خلیل خود وسائر مسلمین ومهدیین را پوشانیده وفرموده ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان
حنیفا مسلما وما کان من المشرکین وکدام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی خیر خلق وافضل
رسل خود را علیهم الصلوات والتسلیمات امر فرموده بگفتن انا اول المسلمین واین قول را در اذکار اشرف طاعات
مومنین گردانیده ومفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قائلش دریک روز چند نوبت آنرا مکرر میگوید وچه قسم این
اسلام عظیم العطایا واسنی الهدایا نباشد تا آنکه نجات از اهوال یوم قیامت وعنا ومقاسات شدائد مواقف عرصه
ساعت بهمین وجوه مسلمین نزد تسوید وجوه معرضین از وی منوط بدامن اوست وبهمین اسلام شرب از حوض
سید ولد عدنان نزد ذود اهل عصیان از کوثر دست بهم خواهد داد وبسبب وی جواز بر صراط نزد تهافت اشقیا
از آن در نیران صورت خواهد گرفت وبهمین اسلام ست که بطفیلش مسلم از مجرم ممتاز خواهد گردید وهمین اسلام ست
که بدولت او حق تعالی بندهٔ مومن را در جواب سوال ملائکه منکر ونکیر زیر خاک ثابت خواهد داشت عن جابر قال
قال رسول الله صلعم اذا وضع المومن فی قبره اتاه ملکان فانتهراه فقام یهب کما یهب النائم فیقال من ربک

فیقول الله ربی والاسلام دینی ومحمد نبیی فینادی منادٍ ان صدق عبدی فافرشوه من الجنة اخرجه البیهقی وابن مردویه
وابن ابی عاصم فی السنة و در شرح ابیات آینده در تعیین چند حدیث بیاید و همین اسلام ست که نزول روح القدس
برای بشارت بدان بوده قل نزله روح القدس من ربک لیثبت الذین امنوا وهدی وبشری
للمسلمین و از برای همین اسلام او تعالی بندگان خود را نعمتهای بیشمار ارزانی داشته چنانکه کریمه والله جعل
لکم من بیوتکم سکنا الی قوله کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون بدان ناطق ست واین هردو آیه
شریفه مشتمل بر تعداد نعمتهای ست که زبان خلق وفا بتعبیرش نمی تواند کرد بلکه اگر تکلم بر یکی ازین هردو علی انفرادهما
کرده آید مستغرق اوقات و ازمان گردد فالحمد لله الذی منّ علینا بالاسلام و هدانا له بفضله والانعام وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله کلمة صادقة یقولها المسا ... جه اطالت کلام در بیان نعمت اسلام آنست که غالب
اهل اسلام را دیده می شود که قدر این نعمت عظ ... مد این منت کبری بجا نمی آرند بلکه نظر ایشان بر حطام متاع
دنیا و ریاست وجاه این سپنجی سرا ست و این چنین کس جاهل حقیقت وگمراه از صراط مستقیم طریقت ست و وجه اختیار
ناظم لفظ اسلام را بر لفظ ایمان درین مقام با آنکه محل اسلام ارکان ست وموضع ایمان قلب وجنان آنست که تعریف
ایمان در قول رسول انس وجان علیه وعلی آله الصلوة والسلام چنین آمده ان تومن بالله وملائکته وکتبه ورسله
والیوم الآخر وتومن بالقدر خیره وشره واین طرفی از حدیث مسلم ست که در جواب سوال جبریل از ایمان وارد شده وعن
انس عن النبی صلعم قال الاسلام علانیة والایمان فی القلب ثم یشیر بیده الی صدره ثلاث مرات ویقول التقوی ههنا التقوی
ههنا اخرجه احمد والبزار وابویعلی وابن مردویه بسند صحیح واین دلیل ست برآنکه اسلام نام عمل جوارح ست واثرش برای عیون واضح
و استمرار حقن دماء واطابت ثنا بر عصمه ووصف بعدالت ونیل رضا وقبول شهادت واعتماد بر روایت وابسته بذیل
اوست وایمان خفی المکان از ابصار ست بلکه اگر دل ازین آگاه نمند ومحل ورا نگرند برای وی اثری ونشانی بچشم شناخته نشود
لاجرم اسلام را درین مقام مقدم بر ایمان ساخت اگرچه نزد تحقیق اسلام وایمان متلازم یکدیگرند و حیات ونجات ازنیران وحلول
در غرف جنان مجموع هردو ست در قرآن کریم در مواضع بسیار آمده ان الذین امنوا وعملوا الصالحات پس
کسیکه تصدیق بقلب دارد وچیزی از مامور به بجا نمی آرد مثل ابطال او راجع است وتصدیق با اعراض از فعل مامور به ناجی
نیست و هرکه عامل خصال اسلام ست ومصدق چیزی از احکام نیست همچو منافقین وی در درک اسفل از نار ست کما
نطق به القرآن وصحیح الاخبار و باخبار متواتر ثابت شده که هرکه در دلش برابر ذره از ایمان باشد وی نجات یابد گرچه
چیزی از ارکان بجا نیاورده ست بخلاف فاعل خصال اسلام خالی القلب از تصدیق که وی در قعر نیران باشد فرق
خواهد بود وچون ایمان سر ست واسلام علانیه لهذا آنحضرت صلعم در جواب سعد بن ابی وقاص انی لاراه مومنا ارشاد
فرموده او مسلما حافظ ابن حجر گفته درینجا اشارت ست بسوی آنکه تمنا از اشتباه امر باطن وآنکه ثنا بامر ظاهر ست انتهی وگاهی

مراد باسلام نزد اطلاق ایمان باشد واین در آیات قرآنیه واحادیث نبویه بسیارست پس محتمل که مراد ناظم باسلام درینجا ایمان باشد وعلماء اصول را در فرق میان اسلام وایمان مباحث طویله ست واختلاف کرده اند در آنکه اعمال شطری از ایمان ست یا شرط ست دران سید علامه محمد بن اسمعیل امیر تحقیقش در رساله حاشیهٔ غایه بر وجه نهایه فرموده مرید اطلاع را از مراجعهٔ آن چاره نه وآیراد ظاهر در مقام مضمر بنا بر تلذذ باسم شریف وتشرف بنام الٰهی ست مناسب قول باللہ یا ظبیات القاع قلن لنا ۔ الیلای منکن ام لیلی من البشر + وعطف شکر بر حمد از باب عطف عام بر خاص نظر باسلام وانعام ست چه اسلام راس هر انعام باشد وانعام داخل ست زیر حقیقت اسلام اگرچه اول محمود علیه ست وثانی مشکور وهمه ثنا ست وانعام جمع نعمت ست بکسر نون بمعنی انعام نه بمعنی منعم به وبفتح نون بمعنی تنعم ست وبضم نون بمعنی مسرت وچون هر خیر دین ودنیا که از طرف او تعالی بامت محمدیه رسیده بواسطه جناب رسالت مآب ست صلی اللہ علیه وآله وسلم ومکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید وافضل الصلوة والثناء + علی النبی خاتم النباء + اهل علم را در معنی صلوة کلامی واسع ست وهمچنین در حکم صلوة بر وی صلعم بر دو مذهب اختلاف کرده اند چنانکه در هدایة السائل الی ادلة المسائل بتحقیق وتفصیلش پرداخته ایم وادله وجوبش ذکر ساخته وفضل صیغش را نشان داده وفضل تصلیه بیان نموده ولفظ ثنا وصف مدح یا ذم یا خاص بمدح ست کما فی القاموس وغیره واولی عموم ست چه در حدیث آمده مر علی رسول اللہ صلعم بجنازة فاثنی علیها خیرا فقال وجبت ومر باخری فاثنی علیها شرا فقال وجبت پس دریافت شد که استعمال ثنا در هر یکی از خیر وشر صحیح ست بنا بر تجانس ومشاکلت کلام کقوله تعالی وجزاء سیئة سیئة مثلها ومکروا ومکر اللہ بغوی گفته هر که مرد واو تعالی الهام ثنای خیرش در دل مردم کرد این دلیل ست بر آنکه وی از اهل جنت باشد خواه افعالش مقتضی آن بود یا نبود چه این اعمال داخل اند زیر مشیت وباین الهام استدلال بر تعیین آن میتوان کرد وبهذا تظهر فائدة الثناء انتهی واین در جانب خیر ظاهر ست ومؤید اوست روایت انس مرفوعا ما من مسلم یموت فیشهد له اربعة من جیرانه الادنین انهم لا یعلمون منه الا خیرا الا قال اللہ قد قبلت قولکم وغفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد وابن حبان والحاکم من طریق حماد بن سلمة عن ثابت عن انس واما جانب شر پس ظاهر احادیث آنست که آن نیز همچنین ست ولیکن وقوعش در حق کسی ست که شرش غالب بر خیر اوست وقوله صلعم انتم شهداء اللہ فی الارض اگرچه مخاطب بدان صحابهٔ کرام اند اما حکم آن مقصور بر ایشان نیست بلکه هر که بر صفت ایشان ست از ایمان شهادت او نافع ست ان شاء اللہ تعالی وهذا هو الصواب واین حدیث اصل ست در جواز شهادت باستفاضه وقبیل استشهاد وقبول شهادت قبل استفصال ونبی کسی ست که خبر میدهد از جانب حق تعالی وترک همزه دران مختارست وتعریف برای عهد خارجی ست چه معهود در السنهٔ علماء محمد صلعم ست ونبی اعم ست از رسول چه در رسول شرط ست که شرع مستجد آرد بخلاف نبی پس هر رسول

نبی است و هر نبی رسول نیست و لفظ انبا بضم نون و موحده مهموزه جمع نبی است و در قاموس گفته ان النبی یجمع علی انبیاء
و نُبَاء و خاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر انبیاء است چه او تعالی برسالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده و به نبوتش
هر نبوت را بانجام رسانیده قال تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت و نهوض ساعت
رسولی و نبیی مبعوث شدنی نیست بحسب وعدهٔ الٰهی نه بنا بر عدم قدرت و عجز از اتیان مثل وی و اختیار لفظ نبی
بر لفظ رسول سه نکته دارد اول اقتباس از حدیث الا انه لا نبی بعدی دوم جناس اشتقاقی میان نبی و نبا سوم آنکه
چون وی خاتم انبیاء است اعم که نبی است ختم شد و از ان ختم اخص لازم آمد و آن رسول است و آخر الرسل بودن
مستلزم آخر الانبیاء بودن نیست زیرا که افادهٔ نه آمدن کدام نبی بعد وی نمیکند بجهت آنکه اخصیت رسول معلوم است
و از نفی خاص نفی عام لازم نمی آید بخلاف عکس [illegible] لم پس افادهٔ تبیین هر دو امر کاکرد و معلوم و مجمع علیه
از دین آنست که بعد وی صلعم کدام رسول یا [illegible] نبی که درمیان تمنا و نبا است ظاهر است و آله اهل
الوفا و صحبه و جنده اهل التقی و حزبه در مراد با آل اختلاف است بر اقوال ذکرها الحافظ ابن حجر فی فتح الباری
و العبد الضعیف فی بدایة السائل و این لفظ مشترک است تعیین مراد بدان جز بقرینه نمی شود و مختار جمعی از محدثین آنست که
آل درینجا کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است و هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و گفته اند علی و فاطمه و نسل ایشان است و شک
نیست که ابناء فاطمه و ابناء حسن و حسین ابناء وی صلعم اند و اتیان با آل درین مقال بنا بر امتثال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
صلوة است و عجب از کسانی است که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم و بندبش بر آل وی در تشهد و حجة آنها در وجوب آنکه
خود ش روایت حدیث تعلیم کرده اند و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر برای اصحاب حدیث از اهل صحاح و سنن و جز ایشان
تمهید اعذار صحیحه در ترک لفظ آل نزد صلوة بر خاتم الارسال کرده و گفته ایشان بنا بر غلبهٔ امویه و عباسیه که تقارنی با اهل بیت
رسالت داشتند اگر خطا بترک تصلیه پرداختند مضایقه نیست دیگران را با عذر ترک آن نمیرسد چه امتثال امر صلوة
بدون اتیان آل صورت نمی بندد و درین باب کلام بسیط در مؤلفات عدیدهٔ خود ایراد کرده ذکرش درینجا خارج از
مقصود اولی است و توصیف آل بلفظ اهل الوفا و اطلاقش بر ایشان شامل وفا بحقوق خدا و حقوق عباد هر دو است
و کدام صفت بالاتر ازین وصف خواهد بود و در بعض نسخ بجای اهل الوفا اهل التقی دیده شد و این نیز از اوصاف کمال و
اکمل و اجمع اخلاق حسنی است چه تقوی چیزیست که هیچ مرتبه از مراتب دین بوی نمیرسد و تمام حسنات و طاعات
زیر او داخل اند و او تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده و انبیاء علیهم السلام جمیع امم خود را بدان راه نموده و گویا
ملاک همه خیر و جماع جمله بر است و در قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده و عطف صحب بر آل از قبیل عطف
عام بر خاص است چه بعض آل او از صحب او است مثل علی و فاطمه و هر دو پسر او علیهم السلام و صاحب لفظی است که
مضاف میشود بسوی کسیکه ادنی ملابست بچیزی دارد تا آنکه بجمادات نحو صاحب السجن و مثل اصحاب الجنة و اصحاب النار

واهل علم تعریف کرده اند متصف بصحبت رسول خدا صلعم را آنکه الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به ومات علی الاسلام
چنانکه حافظ در نخبه الفکر گفته بیشک نیست که همه صحابه عدول اند و افضل امت الی یوم القیام اگرچه با هم ایشان تفاضل
باشد باعتبار قلت وکثرت صحبت و براوت وحضارت وجند بضم جیم وسکون نون بمعنی عسکر واعوان ست کما فی القاموس
وشاید که جند اعم از صاحب ست زیرا که در صاحب لقا شرط ست و در جند شرط نیست پس عطف جند بر صحب از باب
عطف عام بر خاص ست واهل التقی صفت صحب وجند هر دو ست وتقی بر وزن علی ست یقال اتقیت الشی تقی
وتقیة والاسم التقوی وتفسیر تقوی باتیان بواجبات واجتناب از مقبحات ست و در بعض نسخ بجای اهل التقی اهل النهی
دیده شد ونهی جمع نهیه بمعنی عقل ست و وصف جند بعقل بمحل خود ست چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا واختیار آجل
بر عاجل وتقدیم حق بر باطل ست واین معنی در صحابه وجند نبوی بر وجه کمال موجود بود تا آنکه ما فوقش متصور نیست وعقل
دنیا که ممدوح اهل دنیا ست درحقیقت سفاهت وحماقت ست وضررش بعد مرگ زود تر ظاهر میگردد ولهذا در حدیث
آمده میگویند که فلانی چه عاقل ودانشمند وخوش تقریر ست ونیست در دل وبرابر ذره از ایمان واین حال درین آخر
زمان بر وجه کمال مشاهد ست وهرکه ادنی حصه از ایمان واحقر بهره از اسلام دارد بر وی مخفی نیست بل الانسان
علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره وحزب بکسر حاء مهمله بمعنی ورد وطائفه وسلاح وجماعت ناس ست کما فی القاموس
وغیره وجمع حزب احزاب ست مراد جماعت وی صلعم ست وایراد حزب بمعنی جند ست چه جند رجال صاحب رجال اند که بر
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وجنده واحشرنا معهم تحت لوائه آمین

وهذه ارجوزة مفیدة ضمنتها فواید عددیة

لفظ هذه اشارت ست بسوی معانی که در ذهن ناظم ست وچون از بروز ووضوح بمحلی ست که گویا مشاهد ست لهذا اشارت
کرد بسوی آن اشارت محسوس ودر رجز بتحریک نوعی از شعر ست که وزنش مستفعلن باشد شش بار مسمی شد بدان بنا بر
تقارب اجزا وقلت حروف وخلیل زعم کرده که رجز شعر نیست بلکه انصاف وثلاث ابیات ست وارجوزه بمعنی قصیده
از وی ست کذا فی القاموس ومفیدة صفت ارجوزه ست وتا هم چیزی ست که مستفاد می شود از وی علم یا مال وفواید
جمع فائده ست وعد بمعنی احصا وشمار کردن ست واسم از ان عدد وعدیه ست مراد درینجا عدد وست یعنی
این ارجوزه کثیر الفائده شامل فوائد معدوده ست لهذه آنچه درین فوائد ست آن را ذکر کرده میگوید

في فتنة المقبور حين يسأل وما اتى به النبي المرسل

فتنه بمعنی اختبار وامتحان وابتلا ست قال تعالی فی حق موسی علیه السلام وفتناک فتونا ای ابتلیناک ابتلاء
وراغب گفته الفتنة ما یبین به حال الانسان من خیر وشر ودر قاموس نوشته بالکسر الخبرة ومنه بالکم المفتون ومعانی دیگر
ذکر کرده که مناسب این مقام نیست ومقبور اسم مفعول ست از قبره قال تعالی اماته فاقبره پس مقبور یعنی

مدفون شد و قبر واحد قبور ست بمعنی مقبریت و در اصل مصدر قبر ست از او فتنه و مقبره محل قبور و مدفن
مقبور را گویند شاعر گوید شعر لکل اناس مقبر بفنائهم * وهم ینقصون والقبور تزید * و کافر جاهل
ما دامیکه در دنیاست مقبور است چونکه بمرد از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این ست معنی حدیث الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و باین اشارت ست در قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور مناوی گفته ای الذین فی حکم
الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول ست ای فتنة الملک المرسل الیه ایاه
بسواله و اختلاف کرده اند درآنکه اول سن قبر کدام ست بعضی گفته اند غراب ست وقتیکه قابیل هابیل را بکشت
قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض [illegible] کیف یواری سوءة اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل
و اول اصح و اولی ست و این سنت در بنی آدم [illegible] تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام ست و نذیر [illegible] نبی و رسول گذشت و مرسل بمعنی رسول ست و در کلام ناظم
عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بباید و چون قبر مقر انسان ست چنانکه در قاموس گفته پس
مصلوب و جز آن داخل در مقبور می شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد یا از مجازی المقبور المیت می گویند شامل همگنان می شد
و قبر را جدث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جدف بفا هم خوانند کذا فی الکشاف
و مثله فی القاموس و رمس هم نامند قال الشاعر شعر وما ینفع المرموس عمران قبره * اذا کان فیه جسمه
یتهدم * سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در مقام فصلی زیاده کرده و گفته و قبل للموت تاتی النذر للعبد من
مولی الوری نحن [illegible] وقد رایت نقلها الی هنا عسی عسی ینحنا الحسنا * و شرح این اجمال آنست که
قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیاء علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
بفرستی تا مردم از تو بر حذر باشند وی گفت والله رسولان بسیار اند از علل و امراض و شیب و هرم و تغیر سمع و بصر
لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکند متذکر نمی شود و از معاصی توبه نمی نماید من وقت قبض میکنم و خبر میدهم
که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد من رسولی نیست و آن
نذیرم که بعد من نذیری نباشد پس هیچ روز نیست که آفتاب برآید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا بکند ای ابناء اربعین
یعنی چهل ساله این وقت اخذ زاد ست اذهان شما حاضر اند و اعضای شما قوی و شدید ای ابن خمسین یعنی پنجاه ساله
نزدیک شد اجل و حصاد ای ابن ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رد جواب ست
شما را نصیر و مددگار اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر * لنعم ما قیل شعر موی سفید از اجل آرد پیام
پشت خم از مرگ بگوید سلام * ابن الجوزی در کتاب روضة المشتاق والطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی ست که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخر اجله حتی بلغه ستین سنة

یقال اعذر فی الامر اذا بالغ فیه ای اعذر غایة الاعذار و انه لا عذر بعده و در خبرست که او تعالی نظر میکند در روی پیر هر روز پنج بار و میفرماید ای ابن آدم کلان شد عمر تو و سست شد استخوان تو و نزدیک گردید مرگ تو شرم نمیداری از من و من شرم میدارم از انکه پیری را عذاب کنم و ازینجا گفته اند که حق شرم دارد از موی سفید ✦ و انشد و ا ✦ رایت الشیب من نذر المنایا ✦ لصاحبه وحسبك من نذیر ✦ تقول النفس غیر لون هذا ✦ عساك تطیب فی عمر قصیر ✦ فقلت لها المشیب نذیر عمری ✦ ولست مسودا وجه النذیر ✦ و ابیات عربیه درین باب بسیارست قرطبی در تذکره ذکرش کرده فلیراجعه اعلم هداك الله للرشاد ✦ موفقا لطرق السداد ✦ اعلم کلمه ایست که نمی آرند آنرا مگر وقتیکه بعد آن کدام امر عظیم آینده باشد و مخاطب را باید که گوش هوش خود بران بینداز د و حاضر دل باشد نحو فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم پس نتوان گفت که اعلم ان الذباب یطیر و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال ملکین الی آخره ست و این سوال امری عظیم ست و ناظم مخاطب را دعای هدایت کرد و مخاطب شخصی معین نیست زیرا که مراد هر صالح خطاب ست چنانکه ائمه بیان و تفسیر در قوله تعالی ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم الایه و نحو آن گفته اند و هدایت اشرف چیزی ست که بدان عباد را دعا باید کرد و او تعالی در اشرف کتب و اشرف سور سوال هدایت در اشرف عبادات تعلیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اضافت هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن انواع هدایت وارد شده یکی هدایت عامه برای حیوان وجماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیئ خلقه ثم هدی و مراتب این هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی دیگری احصا آن نمی تواند کرد دوم هدایت بیان دلالت و تعریف خیر و شر و نجات و هلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هرکه قبول کرد فائز شد و هرکه ممتنع گردید خائب گردید سوم هدایت الهام و توفیق ست و این ستلزم اهتدا ست و همین ست مراد بقوله تعالی انك لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاصه ست برگزیدهٔ خود را بدان نوازش میفرماید چهارم هدایت بسوی جنت و نارست و آن غایت و نتیجه قسم دوم و سوم ست و هی المراد من قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و قوله تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم و رشاد مصدر رشد ست مجد الدین در قاموس گفته رشد کنصر و فرح رشدا و رشدا و رشادا اهتدی والرشد الاستقامة علی طریق الحق مع تصلب فیه انتهی و رشد نقیض غی ست و توفیق بمعنی تیسیر سیری برای عبد و جذب او بسوی خیرست و مراد درینجا تقاریر مذهبیه ست که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیزست در قرآن جز در یک موضع مذکور نشده و ما توفیقی الا بالله و طرق جمع طریق ست مذکر و مونث هر دو می آید و سداد بفتح اول بمعنی صواب ست چه قول و چه عمل کما فی القاموس ان الذی علیه اهل السنة ✦ بحجج امضی من الاسنة

مراد باهل سنت کسی ست که بر طریقهٔ رسول خدا صلی الله علیه وعلی آله وسلم واصحاب او باشد چه سنت قول وفعل وتقریر رسول را گویند وتمسک بدان صاحب سنت ست واصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در اتباع سنت وی علیه السلام پس هرکه بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداع وزیادت ونقص در دین واختراع واحداث در شرع مبین وی سنی ست وهرکه سر مو از طریقهٔ رسول وصحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت ست بقدر آن مخالفت وثلمه ست بمقدار خلاف سنت وهر طائفه بجای خود مدعی تسنن ست ومیگوید که ما اهل سنت وجماعتیم حالانکه چنین نیست چه عمده درین باب عمل ست نه دعوی وعلامتش عدم تقیید بغیر کتاب عزیز وسنت مطهره وخلع ربقهٔ تقلید احبار ورهبان ست لیکن این امری ست که متمذهبان بسدش پرداخته اند وممکن سهل را محال ممتنع وانموده وانی لهم التناوش من مکان بعید وگمان کرده اند که مدعی معرفت قرآن وحدیث محجوج [illegible] باب معرفتش مسدود ومثل سد یاجوج وماجوج وانمیعنی بر ممتحن اقوال وعارف مؤلفات رجال مخفی نیست با[illegible]ن وابین من الامس ست پس حاجت اطالت مقال بذکر آن قیل وقال درین مجال نیست ونیست این سخن از من مگر نفثهٔ مصدور ومظهر صدقش روز عرض ویوم نشور ست ه

بوقت صبح شود همچو روز معلومت + که با که باختهٔ عشق در شب دیجور +

ومراد ناظم درینجا از لفظ اهل السنه تعریض بمعتزله ومبتدعه ست کما سیصرح به فی النظم ولکن انچه در کتب معتزله ست اقرار ست بثبوت عذاب قبر وسوال ملکین واحدی از ایشان دران مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرار بن عمرو اثبات عذاب قبر نکرده وضرار از معتزله نیست بلکه از فروع جهمیه ست میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بحاسهٔ ششم خواهد شد وهمه معتزله هرگز منکر عذاب وسوال نیند ونسبت مذهب ضرار بسوی ایشان از عجائب روزگار ست ودر حقیقت این تقصیریست از بحث ورمی خصم ست بهر حجر و[illegible] رو مسلم را ارتکاب مثل اینمعنی روا نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت کرده چنانکه ناظم درینجا بعمل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود ست وایشان فرسان اسناد وجهابذهٔ نقاد اند پس چرا (یعنی نووی وسیوطی هم) استثبات در روایت نکردند ودر معرفت مذهب خصم باین همه تقصیر راضی شدند وچیزیرا بایشان منسوب نمودند که هیچ صغیر وکبیر ایشان بدان قائل نشده بجان آفرین که جنایات بعض بر بعض لبسی بزرگ ست هر طائفه بسوی طائفهٔ دیگر نسبت هر بلیه میکند وآن دیگر این گروه را باقوالی می نماید که وی از آنها بری ست حال آنکه حق آنست که هر مومن ملاحظهٔ صحت نقل بطریق معروف کند واز مولای واحد قهار خود در نسبت قولی وعملی بسوی کسی اندیشه نماید وگر گفتیم که ضرار معتزلی ست باری نسبت مقالهٔ یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه همبرین قیاس احوال طائفهٔ مبتدعه با جماعهٔ نجدیه ست که چیزها بر ایشان بر بسته اند ونشانی ازان در مولفات ومقالات این گروه

وحجج جمع حجت ست بمعنی برهان ودلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی واسنه جمع سنان ست وسنان آهن گویند که در رمح آنرا ترکیب دهند برای طعن وجرح وحجت را اگذرنده تر از سنان ازانجهت گفت که چنانکه

نفوذ در ابدان میکند زیاده بران این براهین در افکار روا ز هان نافذ و ماضی ست چه معلوم ست که ماضی در غیر محسوس ابلغ از ماضی در محسوس باشد ابن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیحه ست همچنان متفق علیه اهل سنت نیز هست ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق ست انکار نمیکند آنرا مگر ضال مضل و حنبل گفته ابن عبد الله را از عذاب گور پرسیدم گفت این همه احادیث صحاح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هرچه از آنحضرت صلعم باسناد جید آمده بدان مقریم و اگر مقر نشویم ورد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم قال تعالی وما اتاکم الرسول فخذوه و عذاب قبر حق ست در گورها معذب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نکیر و بسوال عبد در گور و اله تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قال المروزی

ان سوال الملکین من قبر + حق به الایمان فرض قل شهس + سوال مصدر ست واضافتش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول به ست و گذشت که سوال برای میت عام ست مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت ؎ ان سوال الملکین للمیتا حق به الایمان فرض تبعا اشمل می بود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دله صحیحه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق ست و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته نزد مرده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجب ست زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر امت تصدیق رسول واجب ست بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و از اینجا واجب شد قبول چیزی که بدان اخبار کرده ست از امور دارین و احوال کونین و تلقی آن بتصدیق قلب بلا امترا و مین و حمل آن به لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و فتح باب فلو قیل بلکه تصدیق عین قول واجب ست اگر بفهم در آمد فبها و رنه حواله آن بقائل و عدم تاویل بکذا و کذا می باید را از خدا و رسول فهم باید نمود تا آنچه نمیداند علمش را بسوی ارزانی دارد و رب زدنی علما سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم رح درین مقام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و اراده طریق رشاد و سداد فرموده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر و سخن او را بر آنچه تحملش نیست فرود نیارند و در بیان او چیزی که مقصود و مراد او ست کوتاهی نکنند و از اهمال دران و عدول از وی آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده جز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سوء فهم از خدا و رسول اصل هر بدعت و ضلالت ست که در اسلام ناشی شده بلکه اصل هر خطا در اصول و فروع ست خصوصا اگر باین سوء فهم سوء قصد هم مضاف گردد قدریه و مرجیه و خوارج و معتزله و جهمیه و رافضیه و سائر طوائف بدع که در ضلال و ضلال افتادند منشاء ایشان دران گمراهی همین سوء فهم از خدا و رسول بوده ست لا غیر تا آنکه دین در دست اکثر مردم موجب این افهام گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند مهجور گشته کسی بسوی آن التفات میکند و سری بجانب آن بر نمیدارد انتهی آری ؎ مردم اندر حسرت فهم درست ❊ اینکه میگویم بقدر فهم تست *

استی به القرآن بالاشارة + و وافقت آیاته الانارة + انارة و اضاءة و وسیمے
بمعنی نور ست بلکه او تعالی کتاب خود را مسمی به نور ساخته و فرموده قد جاءکم من الله نور
وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام در جمع التشتیت این لفظ همچنین تفسیر کرده و در
دیگر نسخ بجای الانارة آثارة آمده و این اظهر ست و اوفق بمطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
وارد ست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او بتصریح آمده و درین بیت جواب سوال وارد درین مقام ست
یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و حذر از ان
و اتقاء از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما باشارت النص ثابت ست و
علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال [illegible] جواب دیگر اجمالی و تفصیلی ست تفصیلے در شرح قول ناظم
والآیة السوال فیها کامن بیاید و اجمالی آنست که [illegible] رسول خود دو گونه وحی فرستاده و ایمان بهر دو و عمل بدان
واجب ساخت و آن دو وحی یکی کتاب و دیگر حکمت ست قال تعالی و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و فرمود و یعلمهم الکتاب و الحکمة و فرمود
من آیات الله و الحکمة و حکمت باتفاق سلف امت و ائمه ایشان سنت ست که بر زبان رسول خدا صلعم بدان
اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب ست و این اصل متفق علیه ست میان اهل اسلام احدی
از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلعم الا انی اوتیت الکتاب و مثله معه الحدیث پس کتاب و سنت اخ و هر دو گویند که اند
و در احتجاج متساوی الاقدام و تفصیل این مرام محرر سطور در سلسلة العسجد و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
نوشته فلیراجعهما تواترت به الاحادیث التی + قد بلغت سبعین عند العدة + تواتر در لغت بمعنی تتابع و پیاپی بودن ست
و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تواطوء آنها بر کذب نزد عقل محال باشد با استواء هر دو طرف و وسط با استناد
بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تواتر مفید علم قطعی یقینی ست و گفته اند افاده علم استدلالی یا ضروری میکند
و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و فقه ست و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیهٔ کریمه ست قال تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و نتوان گفت که این آیه مکی ست و علم بعذاب قبر در
مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهوم ست در حق غیر متصف بایمان و بطریق منطوق از آیه
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا ماخوذ ست و این کریمه در حق آل فرعون فرود آمده و ملحق ست بایشان هر که
حکم او حکم کفار ست و مراد به ثبات ایشان بر کلمهٔ توحید تمکن با وست و عدم تزلزل از ان نزد فتنهٔ دین اگرچه در نار
انداخته شوند و عدم ارتیاب بشبهات کافرین و مبتدعین اگرچه مبتلای آفات انفس و اموال شوند و تثبت در آخرت
عدم توقف در جواب ست نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم دهشت از اهوال قیامت و بالجمله ثبات هر کس
در قبر و ما بعد او بر مقدار ثبات او بر توحید در دنیا ست و هر که درینجا اسرع در اجابت حق ست وی در آنجا اسرع

و تخلص از اهوال خواهد بود سیوطی در کتاب شرح الصدور بشرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث در بارهٔ فتنهٔ
قبر که عبارت از سوال ملکین ست از انس و براء و تمیم داری و بشیر و ثوبان و جابر بن عبدالله و عبدالله بن رواحه
و عباده بن صامت و حذیفه و ضمره بن حبیب و ابن عباس و ابن عمر و ابن عمرو و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب
و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسماء
و عایشه بحد تواتر رسیده بعده احادیث این جماعه سوق کرده و این بست و شش کس اند و در منثور احادیث این
باب را به هفتاد عدد رسانیده و این باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد رواة از صحابه والله اعلم در جمع التشتیت
گفته انه ساق المصنف فی الدر المنثور کثیر الحیا من الاحادیث گویم بعض احادیث جماعهٔ مذکوره این ست اخرج الشیخان من
طریق قتاده عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع خفق قرع نعالهم قال یاتیه
ملکان فیقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردویه الذی کان بین اظهرکم الذی یقال له محمد قال فاما
المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة قال فیراهما
جمیعا قال قتاده و ذکر لنا انه یفسح له فی قبره سبعون ذراعا و یملأ علیه خضرا و اما المنافق او الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقولان لا دریت و لا تلیت و یضرب بمطارق من حدید ضربة
فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین گویم ملائکه بسوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان
مسئول تا ذکر تعظیم موجب تلقین وی نشود و لیکن او تعالی مومن را بقول ثابت قائم و دائم میدارد و کرمانی گفته مطارق
بصیغهٔ جمع موذن ست بآنکه هر جزء از اجزاء آن مطرقه مطرقه براسها ست مبالغة انتهی و در غیر این حدیث بجای
قول کافر لا ادری هاه هاه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و ان المومن
اذا وضع فی قبره اتاه ملک فیسأله ما کنت تعبد فان الله هداه قال کنت اعبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول
هو عبد الله و رسوله فما یسأل عن شیء بعدها و ینطلق به الی بیت کان له فی النار فیقال له هذا بیتک کان لک فی النار و لکن الله
عصمک و رحمک فابدلک به بیتا فی الجنة فیقول دعونی حتی اذهب فابشر اهلی فیقال له اسکن و ان الکافر اذا وضع
فی القبر اتاه ملک فینتهره فیقول له ما کنت تعبد فیقول لا ادری فیقول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول کنت اقول
ما یقول الناس فیضربونه بمطارق من حدید بین اذنیه فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین اخرجه احمد و ابو داود و البیهقی
فی عذاب القبر و درینجا دلیل ست بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو ست و ضارب منکر و نکیر اند یا غیر این
هر دو و در حدیث براء خواهد آمد که فرشته کور و کر و گنگ را با مرزبه آهنین بروی برگمارند که اگر بر کوه زند خاک گردد
و نعوذ بالله منه و عنه رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و نکیر علی المیت فی قبره فیقعدانه فان کان مومنا قالا له
من ربک قال الله قالا و من نبیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالا و من امامک قال القرآن فیوسعان علیه قبره و ان کان

كافر ايقولان له من ربك قال لا ادري قالا ومن نبيك قال لا ادري قالا ومن امامك قال لا ادري فيضرب بانه بالعمود ضربة
حتى يلتهب القبر نارا او يضيق عليه حتى تختلف اضلاعه اخرجه الديلمي دريں حديث سوال از امام نهاده كرده واين دليل است
بر آنكه اهل قرآن ثابت القول در جواب خواهند ماند انشاء الله تعالى وهركه با قرآن سروكار ندارد خدا حافظ او ست تا چه
جواب بدهد وعن البراء بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلعم في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى
القبر ولما يلحد فجلس رسول الله صلعم وجلسنا حوله كانما على رؤوسنا الطير وفي يده عود ينكت به الارض فرفع رأسه وقال استعيذوا
بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم قال ان العبد المومن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة
من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم اكفان من اكفان الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلسوا منه مد البصر ويجي ملك
الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ا[illegible] النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان فتسيل كما تسيل القطرة من في
السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فيأخذها فاذا اخذها لم [illegible] يأخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها كاطيب
نفحة مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون على ملا من الملائكة الا قالوا ما هذا الروح الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه
في الدنيا حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح فيشيعه من كل سماء مقربوها الى السماء التي تليها ثم ينتهي الى السماء السابعة فيقول الله تعالى
اكتبوا كتاب عبدي في عليين واعيدوه الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فيعاد روحه
في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول الله ربي فيقولان له ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولان
ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلعم فيقولان وما علمك فيقول قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت
فينادي مناد من السماء ان صدق عبدي فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا الى الجنة فيأتيه من روحها و
طيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابشر بالذي يسرك هذا يومك الذي
كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه الحسن يجي بالخير فيقول انا عملك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع الى اهلي
ومالي قال وان العبد الكافر اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء سود الوجوه معهم
المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجي ملك فيجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من الله وغضب فتفرق
في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها
في تلك المسوح ويخرج منها كانتن جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون على ملا من الملائكة الا قالوا ما هذه
الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي به الى السماء الدنيا فيستفتح فلا
يفتح له ثم قرأ رسول الله صلعم لا تفتح لهم ابواب السماء فيقول الله تعالى اكتبوا كتابه في سجين في الارض السفلى فيطرح روحه
طرحا ثم قرأ رسول الله صلعم ومن يشرك بالله فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق فيعاد روحه في
جسده ويأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء الدنيا ان كذب عبدي

فافرشوا له من النار وافتحوا له باباً الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه
الذی یجیئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطیالسی وابن ابی شیبة
فی المصنف واحمد بن حنبل وهناد بن السری فی الزهد وعبد بن حمید وابو داؤد وابن جریر وابن مردویه والحاکم وصححه
ابن ابی حاتم والبیهقی فی کتاب عذاب القبر **وعن** ابی سعید الخدری قال شهدت مع رسول الله صلعم جنازة فقال ایها
الناس ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فاذا الانسان دفن فتفرق عنه اصحابه جاءه ملک فی یده مطراق فاقعده فقال
ما تقول فی هذا الرجل فان کان مومنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقول صدقت
ثم یفتح له باباً الی النار فیقول هذا کان منزلک لو کفرت بربک واما اذا آمنت فهذا منزلک فیفتح له باباً الی الجنة فیرید
ان ینهض الیه فیقول له اسکن ویفسح له فی قبره وان کان کافرا او منافقا قیل له ما تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری سمعت الناس
یقولون شیئا فیقول لا دریت ولا تلیت ولا اهتدیت ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک لو آمنت بربک فاما اذا
کفرت به فان الله ابدلک به هذا ویفتح له باب الی النار ثم یقمعه قمعة بالمطراق یسمعها خلق الله غیر الثقلین فقال بعض القوم
یا رسول الله ما احد یقوم علیه ملک فی یده مطراق الا هیل عند ذلک فقال رسول الله صلعم یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت اخرجه احمد وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابن ابی عاصم فی السنة والبزار وابن جریر وابن مردویه والبیهقی بسند
صحیح یقال هاله الشیٔ هولا افزعه کما فی القاموس ومطراق بر وزن مفعال بکسر میم از طرق بمعنی ضرب ست ومقمعه
همچو کمنسه بمعنی عمود حدید وآحادیث در ثبوت این معنی چنانچه ناظم گفته متواتر اند وهمه افاده علم میکنند وحافظ ابن القیم
آیات دیگر دال بر عذاب قبر ذکر کرده وگفته این آیه خاص درباره سوال ملکین ست پس وگفته ذکر نعیم وعذاب
برزخ در قرآن مجید در چند موضع آمده منها قوله تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا
ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن
آیاته تستکبرون واین خطاب ست ظالمانرا نزد موت وملائکه راستگو هستند خبر دادند که آنها جزا داده شوند بعذاب
هون اگرچه این عذاب از ایشان تا انقضای دنیا متاخر گردد زیرا که بصحت پیوسته که بآنها گفته شود الیوم تجزون گویم
ابن عباس در تفسیر آیه باسطوا ایدیهم گفته ای بالعذاب وحق تعالی فرموده فوقاه الله سیئات ما مکروا وحاق
بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب واین عذاب دارین ست که ذکر صریحش کرده واحتمال غیر آن ندارد زمخشری گفته ویستدل بهذه الآیة
علی عذاب القبر انتهی گویم شیخین از حدیث ابن عباس روایت کرده اند که ان النبی صلعم مر بقبرین فقال انهما یعذبان وما یعذبان
فی کبیر اما احدهما فکان لا یستنزه من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة الحدیث ومسلم از زید بن ثابت آورده قال

بینا رسول الله صلعم فی حایط لبنی النجار علی بغلة ونحن معه اذ حادت فکادت تلقیه فاذا قبر خمسة او ستة او اربعة فقال من
یعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال رجل انا یا رسول الله قال فمتی مات هؤلاء قال ماتوا فی الاشراک قال ان هذه الامة تبتلی فی
قبورها فلولا ان لا تدافنوا لسالت الله ان یسمعکم عذاب القبر الذی اسمع منه ثم اقبل علینا فقال تعوذوا بالله من عذاب القبر تعوذ
بالله من عذاب القبر تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن حدیث و در مسلم و سنن از ابی هریره رضی الله عنه مروی ست ان
النبی صلعم قال اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالله من اربع من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات
ومن فتنة المسیح الدجال و در صحیح مسلم وغیره از حدیث ابن عباس آمده انه صلعم کان یعلمهم هذا الدعا کما یعلمهم السورة من القرآن
اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المحیا والممات واعوذ بک من فتنة المسیح
الدجال و در صحیح ست از حدیث ابی ایوب قال خرج النبی صلعم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال الیهود تعذب فی قبورها
وهم و در صحیح ست از عایشه قالت دخلت علیّ [illegible] المدینة فقالت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قالت
فکذبتها ولم انعم ان اصدقها قالت فخرجت ودخل علیّ رسول الله صلعم فقلت یا رسول الله ان عجوزا من عجائز یهود المدینة
دخلت علیّ فزعمت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قال صدقت انهم یعذبون عذابا تسمعه البهائم کلها فما رایته بعد فی
صلوة الا یتعوذ من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و بهمین سبب مردم دواب مغله خود را بسوی قبور یهود و نصاری و
قرامطه ونحو ایشان می برند چون چنین مذکور عذاب قبر می شنود بایها خوفی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل را دور میکند
گویم مغل بضم میم و غین معجمه ست در قاموس گفته مغلت الدابة کمنع ونصر فهی مغلة اکلت التراب مع البقل فاخذها وجع فی بطنها
انتهی حاصل آنکه درد شکم چهارپایه را که از خوردن خاک وتره بهم میرسد بشنوانیدن عذاب گورکسان مذکور رد او علاج
میکنند نعوذ بالله منه قرطبی در تذکره نوشته که ابومحمد بن عبدالحق گفته که حدیث کرد مرا فقیه حکیم ابوالحکم بن مرجان وبود
از اهل علم وعمل که مرده را در قریه که در بلندی اشبیلیه بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشه نشسته سخن میکردند
و دابه قریب ایشان میچرید ناگاه آن جانور ترسناک شده روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نهاد گویا چیزی می شنود
بعده پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود باز گریخته برگشت و چند بار همچنین کرد گفت
پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلعم را یاد آوردم که انها تعذب فی قبورها عذابا تسمعه الدواب بعده قرطبی
ضغطهٔ قبر را ذکر کرده و گفته ضغطهٔ قبر برای هر یکی می باشد اگرچه صالح و نیکوکار بود و در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه
آمده که فرمود رسول خدا صلعم هذا الذی تحرک له عرش الرحمن وفتحت له ابواب السماء وشهده سبعون الف ملک من الملائکة
لقد ضم ضمة ثم فرج عنه اخرجه النسائی وقال یعنی سعد بن معاذ وعن عایشة قالت قال رسول الله صلعم ان للقبر ضغطة
لو نجا منها احد لنجا منها سعد بن معاذ رواه النسائی و درین باب حدیثها ذکر کرده که دلالت دارند بر آنکه هیچ یکی از ضغطه
قبر نجات نمی یابد بعده بابی در ذکر نجی از ضغطه قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلعم من قرا قل هو الله احد

في مرضه الذي يموت فيه لم يفتن في قبره وأمن من ضغطة القبر وحملته الملائكة يوم القيامة بأكفها حتى تجيزه الصراط الى الجنة
گفته كه اين حديث حسن غريب ست نصر بن حماد بجلى بدان متفرد بوده و روى ابو هريرة عن النبي صلعم اتدرون فيمن انزلت
هذه الآية فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى اتدرون ما المعيشة الضنكى قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب القبر والذي
نفسي بيده انه ليسلط تسعة وتسعون تنينا اتدرون ما التنين تسع وتسعون حية لكل حية تسعة رؤس ينفخون في جسمه ويلسعونه
في جسمه ويلسعه ويخدشه الى يوم القيامة اخرجه البزار وابن ابي حاتم ببعض اختصار واللفظ الذي نقلناه لفظ القرطبي ودر تفسير
معيشه ضنكى چند حديث آمده وآن عذاب قبرست وذكر حيات دران بوجوه كثيرة ثابت شده عن ابي سعيد الخدري مرفوعاً
في قوله معيشة ضنكى قال عذاب القبر اخرجه سعيد بن منصور ومسدد في سنده وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر وابن ابي
حاتم وصححه وابن مردويه والبيهقي في كتاب عذاب القبر ومثله عن ابي هريرة مرفوعا ولفظ عبد الرزاق قال يضيق عليه قبره حتى
تختلف اضلاعه ولفظ ابن ابي حاتم قال ضمة القبر وعنه قال المعيشة الضنكى ان يسلط عليه تسعة وتسعون حية ينهشون لحمه حتى
تقوم الساعة اخرجه البيهقي **وعن** ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم المومن في قبره في روضة خضراء ويرحب له في قبره
سبعين ذراعا ويضيئ حتى يكون كالقمر ليلة البدر هل تدرون فيما انزلت فان له معيشة ضنكى قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب
الكافر في قبره يسلط عليه تسعة وتسعون تنينا هل تدرون ما التنين حية لكل حية سبعة رؤس تخدشونه وتلسعونه وتنفخون في
جسمه الى يوم القيامة اخرجه ابن ابي الدنيا في ذكر الموت والحكيم الترمذي وابو يعلى وابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم وابن
حبان وابن مردويه والبيهقي هذيل بن شرحبيل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طيور سود ست صبح وشام ميكند بر آتش اين ست
عرض وابن مسعود بجاى آتش لفظ جهنم گفته وابو هريره روز صراخ ميكرد هر پگاه وبيگاه وميگفت رفت شب وآمد روز و
عرض كرده شد آل فرعون بر آتش پس احدى آواز او نمی شنيد مگر آنكه پناه ميخواست از آتش عمرو بن اوزاعى را گفت اى
ابا عمرو پرندگان سياه را مى بينيم كه فوج فوج از بحر مى برآيند وشمار آنها جز خدا هيچ كسى نميداند وچون وقت شام مى شود مثل
آن سفيد بر ميگردند گفت شما اين را در يافتيد گفتند آرى گفت در حوصل اين طيور آل فرعون ست كه عرض كرده مى شوند
بر نار صبح وشام وبر ميگردند اين طيور بسوى آشيانه هاى خود وحال آنكه سوخته شد پرهاى ايشان وسياه گشت وروييد
بران پر سفيد وبرافتاد سياهى باز معروض ميشوند بر نار وبر ميگردند بسوى آشيانه اين ست داب آنها در دنيا وچون روز
قيامت آيد حق تعالى فرمايد ادخلوا آل فرعون اشد العذاب **وعن** ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل
النار يقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة اخرجه ابن ابي شيبة والبخاري ومسلم زاد ابن مردويه ثم قرء النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا والآية السوال فيها كامن + يثبت الله الذين آمنوا + مراد سوال در آيه بيان ست كه تعبير ازان
پيشتر باشاره گذشته ومعنى كون وليلش آنست كه اول لاسنت تفسير اين سوال آمده كما يدل لما اخرجه الطيالسي والشيخان

وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه والبیهقی فی کتاب
عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلعم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلعم
فذالک قوله سبحانه وتعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة وطیبی در شرح مشکوة
گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چه قسم آنرا نازل درباره عذاب قبر گفته اند وجوابش آنست که
شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب وفتنهٔ مومن برای ترغیب وترهیب باشد وقبر مقام
هول ووحشت ست ولقاء ملکین عادةً انسان را سراسیمه وپریشان میکند وکرمانی نیز مانند آن جواب گفته وکلام
در ثبوت عذاب قبر از آیات کریمات واحادیث بینات پیشتر گذشته فلیراجعه وچون زنادقه بر قول بعذاب قبر ایرادها
کرده اند ناظم رح اشارت بسوی آن کرده وگفته [illegible] کشفنا الموتی + لم نر حسا منهو وصوتا + یعنی موتی
را بعد وضع در قبور بر حال سابق وبدستور [illegible] عذاب وتغیری در حالت سابقه نمی بینیم در جمع التشتیت
گفته ۵ فصل وهذا فی عذاب القبر جمیعه اورده فی النکر + لانه یختص بالسوال + کما یفیده الناظم
الجلال + یعنی عبارت سیوطی رح موهم آنست که انکار منکر مخصوص بسوال ملکین ست باآنکه این انکار عام ست شامل
همه انچه از عذاب قبر وهول حدث واقع شده گویا مرادش آنست که چون انکار سوال کردند وآن اول واقعهٔ در قبر ست
معلوم شد که انکار ما بعدش هم میکنند وعبارت این اشارت آنست که زنادقه ملاحده که انکار عذاب قبر وسعت وضیق
او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضاربین میت بمطارق حدید وحیات وثعابین ونار متاجج ما را یافته نمی شود
بلکه اگر بر چشم مرده زیبق نهیم یا بر سینه او دانهٔ خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی وتغیری دران محسوس
نمی شود ومسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق ست فسحت مد بصر وضیق موضع زائد وکم نمیگردد واین مغاک تنگ کجا
گنجائش مرده وملائکه وصور موحشه یا مونسه میدارد واخوان زنادقه از اهل ضلال وبدع میگویند که هر حدیث مخالف
مقتضای حس وعقل مقطوع الخطا ست وتخطیه از ناقل اوست ومصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند ومسئول
ومجیب نمیگردد وجسم او افروخته نمی شود وهر کرا سباع مفترس وطیور نهش کرده اند واجزا او در بطون سباع وحواصل
طیور وشکمهای ماران ومدارج ریاح متفرق گشته وی چگونه مسئول می تواند شد هرگز مسلت ملکین برای هیچ کس متصور
نیست وبا اینهمه قبر چه قسم برای او روضهٔ از ریاض جنت یا حفرهٔ از حفر نار می تواند شد وکجا اینقدر تنگ هم تواند گشت
که اضلاع او ملتئم گردد بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی ست که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود وبرای اینها
بر موضوع لغت عرب خود هیچ حقائق نیست آین ست انچه قرطبی وابن القیم وغیرهما از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
کرده اند وناظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده وگفته اجاب عنه المالکی المغربی + اعنی ابا بکر
هو ابن العربی + یعنی ابو بکر محمد بن عبد الله اشبیلی ختام علماء اندلس وحفاظ او ابن بشکوال در کتاب الصله احوال

ورحلت وبسوی شرق وبغداد ومصر واسکندریه ذکر کرده وبروی ثنا کرده وگفته ولادتش شب پنجشنبه بست دوم
شعبان سنه چهار صد وشصت وشش بوده ووفات بماه ربیع الآخر بلده فاس تحت صحیح در سنه پنجصد وچهل وسه اتفاق
افتاده وجوابی که علال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی ماجریات مدفونین ومصلوبین را از
چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشانرا دیده اند وهرکه انکار این معنی
میکند ورا باید که از نزول جبرئیل علیه السلام منکر شود حالانکه حق تعالی در صفت شیاطین ارشاد کرده ست انه یراکم هو
وقبیله من حیث لا ترونهم انتهی وسیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده ست بانما الادراک معنی یخلق +
لمن یشا ومن یشا یوفق + یعنی ادراک بصر معنی ست که خالق او حق تعالی ست پس گاهی برای زید می آفریند نه برای
عمرو وگاهی رویت کثیر را قلیل وقلیل را کثیر میسازد قال تعالی واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و
یقللکم فی اعینهم ابن مسعود گفته کفار روز بدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پهلوی من بود گفتم
ایشان را هفتاد کس می بینیم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از انها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
بودیم بلکه شیطان آنروز ملائکه را دید که قتال میکنند ومشرکان ندیدند قال تعالی واذ زین لهم الشیطان اعمالهم
الی قوله انی اری ما لا ترون ودرین باب روایات ست واین دلیل ست بر قول ابن العربی که ادراک بصر مخلوق
خداست برای هرکه میخواهد میدهد واز هرکه میخواهد باز میدارد ولیس بالطبع ولا بالذات + ولا باسباب ولا صفات +
درین بیت اشارت ست بسوی خلاف معتزله که چون موانع هشتگانه مرتفع شود رویت واجب گردد وبسط این مسئله
در علم اصول ست وطبع وطباع بالکسر وطبیعت بیک معنی ست مراد بدان سجیه ایست که انسان بران مطبوع شده ست
حاصل آنکه ادراکش از انسان بالطبع یا بالذات یا باسباب وصفات نمی آید بلکه بخلق ومشیت او تعالی می باشد ودر بعض
نسخ بجای باسباب لفظ بالافعال آمده وهردو افاده معنی مراد میکنند بعده ابن العربی استدلال دیگر کرد چنانکه ناظم گفته
الا تری جبرئیل حین انزله + بالوحی تکلیما کمثل الصلصله + فاعل انزله او تعالی ست وحین بمعنی
وقت ست ودرین بیت اشارت ست بحدیث عایشه ان الحرث بن هشام سأل رسول الله صلعم کیف یاتیک الوحی فقال احیانا
یاتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علی فیفصم عنی وقد وعیت عنه الحدیث اخرجه البخاری وغیره در فتح الباری نوشته
صلصله بدو صاد مهمله مفتوحه ولام ساکن در اصل آواز افتادن بعض آهن بر بعض ست بعده اطلاقش بر هر آواز که طنین
دارد آمده وصلصله مذکور درینجا صوت فرشته بوحی ست خطابی گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع ست
اولا آن رامی شنود وپس آنرا فهم میکند وگویند که آواز پرهای فرشتگان ست انتهی گوییم مراد ناظم درینجا معنی اول ست
ووجه شدتش آنست که فهم از کلامیکه مثل صلصله باشد مشکل تر از فهم سخن مردی ست که تخاطب معهود میکند ومعنی
یفصم یقلع وینجلی بالپیشانی ست ووعیت بمعنی حفظت ست یسمعه النبی ثم یرفع + وصحبه من حوله لا یسمع +

این بیت تمام استدلال مذکور است یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلعم میدیدند و القاء وحی میکرد
و آنحضرت صلعم تلقی میفرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند با آنکه در یکجا نشسته می بودند پس رویت و سماع مخصوص با آنحضرت
می بود و ازینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در ان دخل و اختیار نیست بعده ناظم گفته ع نحو هذا

القول فی المراد * نحا له الامام فی الارشاد * مراد با امام ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن عبد الله جوینی معروف
با مام الحرمین فقیه شافعی ست ابن خلکان بروی ثنا کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
امامتش مجمع علیه و غزارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش اطالت
کرده و مؤلفاتش برشمرده منجمله آن یکی ارشاد است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العربی پاسخ گزارده
و برد انکار منکر پرداخته و حجة الا   کو اما مراح ذا الاکتفاء * یعنی امام حجة الاسلام ابو
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین ...   در احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب
داده سید محمد بن اسمعیل امیر گفته و هو من انفس الکتب و اجلها قدرا گوییم این مدح صحیح ست لیکن خالی از بعض مواد فاسده
نیست مثل مادهٔ احادیث موضوعه و مادهٔ فلسفه و جز آن اما بعض اهل علم بتطهیر احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و بالجمله
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام ست یکی که اظهر و اصح
و اسلم ست آنست که تصدیق بوجودش باید کرد و آنکه این حیات میت را می گزند لیکن ما اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلاحیت مشاهدهٔ امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق بآخرت دارد از عالم ملکوت ست نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبریل علیه السلام آوردند حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلعم جبریل را مشاهده میفرماید پس اگر
ایمان باینمعنی نیست تصحیح ایمان درباره ملائکه و وحی اهم تر باشد و اگر ایمان بمشاهدهٔ نبی صلعم و عدم مشاهدهٔ امت حاصل
و اینمعنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشابه آدمیان و حیوانات نیستند همچنین حیات
و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان ما نیستند بلکه جنس دیگر اند که بحاسهٔ دیگر مدرک می شوند
مقام دوم آنست که حال نائم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگزد و او متالم می شود تا آنکه در خواب فریاد می آرد
و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزعج میگردد این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار بدان متاذی
میگردد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذابی
را که دران گرفتارست نمی یابی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لدغ موجودست پس هیچ فرق
در میان حیهٔ متخیل و مشاهد نیست مقام سوم آنکه این صفات مهلکات منقلب بموذیات و مولمات میگردد نزد موت
و المش مثل الم لدغ حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موذی ست چنانکه موذی میگردد عشق نزد موت
معشوق انتهی لیکن اول اولی ست و مراد ناظم از مصراع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العربی

کرده اند و در بعض نسخ بجای اکتفا اقتفا واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنی ست و حافظ ابن القیم رح در جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت او تعالی ست چه قسم انکار همین نمی تواند کرد که وی بعض ابصار خلق را از حوادث مصروف میدارد بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان زیرا که طاقت رویت و سماعش نمیدارند و بنده در بصر و سمع اصغر از ان ست که برای مشاهدهٔ عذاب قبر ثابت می تواند ماند چه بسیاری از انها که عذاب قبر را شنیده اند بهوش افتاده و بغشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعض از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در اسبال غطای حائل میان مکلفین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف غطا عیانا مشاهده دست بهم دهد و انچه معقول ست محسوس گردد و چنانکه یکی از ما قادر بر ازالهٔ زیبق و خردل از چشم و سینهٔ میت هست و بسرعت آنرا ردمی تواند کرد پس ملک چگونه از ان عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بران قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شی قادر ست و نیست قیاس امر برزخ بر مشهود مردم مگر محض جهل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیز رب العالمین و سر مسئله آنست که این سعت و ضیق و اضاءت و ظلمت و خضرت و نار از جنس معهود این عالم نیست و بنی آدم مشاهدهٔ همان چیز میکنند که از جنس این عالم ست و انچه از امر آخرت ست بران پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر ازین آنست که دو کس پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغاکی از آتش ست و حرش تا همسایهٔ او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت ست و نعیمش تا جار او نمیرسد و قدرة الرب اوسع و اعجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار ما را از آیات قدرت خویش چیزها وانموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفتهٔ تکذیب شی نا معلوم ست الا من وفقه الله و عصمه و اگر همگنان را بران مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زائل گردد و مردم از دفن موتی باز مانند کما فی الصحیح لولا ان لا تدافنوا لسالت الله ان یسمعکم من عذاب القبر ما اسمع و چون این حکمت در حق بهائم منتفی ست لهذا اینها سماع و ادراک آن دارند چنانکه ذکر بغلهٔ نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانهٔ خود بعد عصر بسوی بستان بر آمدم و قبل غروب شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا انگار آتش ست و مرده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خوابم و ملتفت بسوی سور بلد شدم و گفتم نائم نیم و بخانه آمدم و من مدهوشم اهل خانه طعام آوردند خوردن نتوانستم بشهر اندرون رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی مکاسی ست که امروز وفات یافته غرضکه رویت نار در قبر مثل رویت ملائکه و جن ست که احیانا برای بعض کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلعم مررت ببدر فرأیت رجلا یخرج من الارض فیضربه رجل بمقمعة حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال ذلک ابو جهل بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس واقعات و حکایات بسیار ست که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و اما رویت منام پس ذکرش خواهان دفاتر ضخیمه باشد و هر که بران وقوف خواهد باید که بکتاب المنامات ابن ابی الدنیا

وکتاب البیان قیروانی و قصر الآمال وجز آن رجوع فرماید و او تعالی امر آخرت و تفصیل بها را از ادراک مکلفین درین
دار فانی محجوب ساخته و این کمال حکمت بالغه ست تا مومنین بالغیب از غیر خود ممتاز گردند و اول این معامله آنست که ملائکه
بر محتضر فرود آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیانا مشاهده میکند و با ایشان اکفان و حنوط از جنت یا نار
می باشد و آمین میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر محتضر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بعبارت
و گاهی باشارت و گاهی بقلب نزد عدم تمکن از نطق و اشارت و بعض حاضرین آن را می شنوند که میگویند مرحبا اهلا
وسهلا بهذه الوجوه و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته محتضری را شنیدم میگفت علیک السلام ههنا فاجلس و قصه عمر بن سلاج
مشهورست که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به یفوت بعده آب خواست
و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت و بمرد و ابن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز نزد موت خود گفت بنشانید
مرا چون بنشانیدند گفت انا الذی امرتنی فقصرت و نهیتنی فعصیت و لکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن
گرفت پرسیدند ای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعده مقبوض شد و چون این
اول امر غیر مرئی و مشاهد ما درین دارست پس از ما بعد بش چه میتوان گفت بعده در کتاب الروح نوشته که او تعالی سه خانه
آفریده ست یکی دنیا دوم برزخ سوم دار القرار و برای هر خانه حکمهای مختصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
ترکیب داده و احکام دار دنیا را بر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لهذا احکام شرعیه مرتب بر چیزی ست
که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگرچه نفوس خلاف آن مضمر داشته باشند و احکام برزخ را بر ارواح مقرر نموده
و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان ست و متالم بالمش و متلذذ براحتش میگردد
و همین ارواح مباشر اسباب نعیم و عذاب ست همچنین ابدان تابع ارواح ست در نعیم و عذاب و مباشرش درین حین
همین ارواح ست پس ابدان در اینجا ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قبور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
خفی اند در قبور احکام برزخ بر ارواح جاری ست و بسوی ابدان نعیما یا عذابا ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاری ست
و بسوی ارواح نعیما و عذابا ساری فاحط بهذا الموضع علما و اعرفه کما ینبغی یزیل عنک کل اشکال یورد علیک من داخل
او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا جازم اعتقاد . تسلک به فی سبل الرشاد
یعنی در اعتقاد بعذاب قبر جزم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهراه هدایت دست بهم دهد جمهور گویند سوال روح و جسد
هر دو را معا می باشد و روح را در جسد یا بعض او اعاده میکنند چنانکه در صحیح آمده و تفرق اجزاء میت مانع از ان
نیست چه او تعالی قادرست بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادرست بر جمع جمله اجزاء
کما فی حدیث الذی اوصی بنیه انه اذا مات ان یحرقوه و یسحقوه و یذروه فی الهوی و هو فی الصحیحین حافظ ابن القیم رح گفته
احادیث مصرح اند باعاده روح ببدن نزد سوال لیکن باین اعاده حیوة معهوده که بدان قیام روح و تدبیر او برای جسد

باشد محتاج طعام و نحو آن گردد حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بدان امتحان و سؤال ست بهم رسد حاصل میگردد چنانکه حیات نائم که زنده ست غیر حیات مستیقظ ست چه نوم برادر موت ست و نفی اطلاق حیات از نائم نتوان کرد همچنین حیات میت نزد اعاده غیر حیات حی ست و این حیات نافی اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات ست چنانکه نوم متوسط بود میان آن هر دو و نیست دلالت در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر ست بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن ست و این همیشه متعلق می ماند اگرچه جسد بالی و دریده و متفرق و متقسم گردد انتهی و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کند روح بسوی بدن وقت سؤال و سؤال بدن بلا روح قول طائفه ست منهم ابن الزعفرانی و محکی ست از ابن جریر و جمهور انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سؤال روح را بلا بدن ست قاله ابن جریر و آخرون منهم ابن عقیل وابن الجوزی و این غلط فاحش ست ورنه قبر را [illegible] باشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فارق الدنیا وهو سکران دخل القبر وهو سکران اخرجه الاصبهانی فی الترغیب و ابو الفضل [illegible] فی عیون الاخبار عن انس و فیه فانه یعاین ملک الموت سکران ویعاین منکرا و نکیرا سکران قاله القرطبی و چون جثهٔ ملکین بغایت عظیم ست خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده بمخاطبت واحد و خطاب می توانند کرد و هر یکی گمان مخاطب خیال میکند که مخاطب وست نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب بقیه موتی باز میدارد وانما للمنکر للسؤال + ذو ابتداع وذو اعتزال + پیشتر از زمخشری در تفسیر قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا وعشیا گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له معیشة ضنکا گفته انه عذاب القبر قاله ابو سعید الخدری ابن القیم گفته واما قول اهل بدع پس ابو هذیل و مریسی گفته اند که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نفخه و مسئله در قبر واقع می شود و جبائی و پسرش و بلخی اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مومنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلید از کفار و فساق بر اصول خود ثابتش کرده اند صالحی گفته جریان فتنهٔ عذاب قبر بر مومنین بغیر رد ارواح بسوی اجساد ست و حس علم و تالم میت بلا روح جائز ست و اینقول جماعهٔ از کرامیه ست و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند و در ایشان احداث الم میفرماید و موتی آنرا نمی دانند چون بحشر آیند آن آلام را احساس کنند و دریابند و سبیل معذبین از موتی همچو سبیل سکران و مغشی علیه ست که اگر مضروب شوند وجدان الم نکنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم ضرب کنند و باعتی از ایشان را [illegible] انکار عذاب قبور کرده منهم ضرار بن عمرو و یحیی بن کامل انتهی و ازینجا شناخته شد که اطلاق قول نفی عذاب قبر از معتزله جمیعا کما ینبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئلهٔ خلاف میان علما در عذاب قبر نموده که بر روح ست یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمع التشتیت درین مقام الحاق کلام کرده و گفته

فصل

واثبات عذاب للمیت + لروحه وجسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان ست یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس ست در نعیم و عذاب

یا نه پس شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی رح گفته عذاب ونعیم بر بدن ونفس هر دو ست
و باتفاق اہل سنت وجماعت منعم ومعذب می شود نفس تنها از بدن ومتصل بدان وبدن متصل بنفس پس عذاب ونعیم
بر هر دو ودرین حال مجتمع ست چنانکه در روح تنها از بدن باشد ودر عذاب ونعیم بدن بدون روح دو قول مشهور ست برای
اہل حدیث وسنت واہل کلام ودر مسئله اقوال شاذه ست که از کلام اہل سنت وحدیث نیست فلاسفه منکرین معاد ابدان
میگویند که عذاب ونعیم نمی باشد مگر بر روح وابدان غیر متنعم ومعذب اند وایشان کافر اند باجماع مسلمین وقول بسیاری
اہل کلام از معتزله وغیر ایشان که مقر بمعاد ابدان اند نیز همین ست لیکن میگویند که این در برزخ نیست بلکه نزد قیام
از قبور خواهد بود واین انکار عذاب بدن فقط در برزخ ست وقول ایشان آنست که منعم ومعذب در برزخ همین
ارواح ست وچون روز قیامت شود در روح ... ... ومعذب گردد واین قول را طوائف از مسلمین از اہل کلام
وحدیث وغیر هم گفته اند وهمین ست مختار ابن ... ... منقول از اقوال ثلثه شاذه نیست بلکه مضاف بسوی
قول مقر بعذاب قبر ومقر بقیامت ومثبت معاد ابدان وارواح ست لکن ایشانرا در عذاب قبر سه قول ست یکی آنکه
تنها بر روح ست دوم آنکه بر هر دو ست وبر بدن بواسطه اوست سوم آنکه بر تنها بدن ست ومنضم باین قول ست
قول مثبت عذاب قبر وی روح را حیات میگوید وثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگرداند وچون اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی ست که میگوید تنها روح منعم ومعذب نیست بلکه روح همین حیات ست وباین
قائل اند طوائف از اہل کلام ومعتزله واشعریه مثل قاضی ابی بکر وغیره وانکار میکنند بقاء روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل ست ومخالف اصحاب ومثل جوینی وغیره بلکه بکتاب وسنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی ست
ومنعم ست یا معذب وچون اینهمه اقوال شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت وایمه اوآنست که میت
بعد موت در نعیم ست یا در عذاب واین روح وبدان هر دو را حاصل می شود وروح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب
باشد ومتصل میگردد بعذاب بدن احیانا وحاصل میشود او را همراه وی نعیم وعذاب باز چون روز قیامت کبری
آید اعاده ارواح باجساد شود واز گورهای خود برای رب العالمین برخیزند ومعاد ابدان متفق علیه مسلمین ویهود
ونصاری ست بعده ناظم رح اشارت بسوی حکمت وتعالی در سوال وجواب میت کرده وگفته قال الحلیمی
من الاصحاب + فی حکمة السوال والجواب + نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلیمی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بفتح حا مهمله ست طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم مرجع الیه در ماوراء النهر
گردید در مذهب وجوه حسنه دارد افاده ابن خلکان ودر قول او من الاصحاب اشعار ست بآنکه وی باقی بر تقلید
شافعی وانتساب بسوی او بود بآنکه وی مدعی ست بآنکه وی مجتهد مائة ست وحجز سنت وکتاب منسوب بسوی
غیر نیست وهر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند وگویا که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملابست گفته

مذهب سلف امت

واگرچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده والسید العلامه محمد بن اسمعیل الامیر رح و مراد بحکمت درینجا حکمت الٰهیه در افعال و اقوال وی ست و سید محمد بن ابراهیم وزیر تفسیر حکمت در ایثار الحق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت درینجا علم بافضل اعمال ست و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و شاملش علم ست بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور ست و نیست خلاف در آنکه این حکمت ست در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقاء آن اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبت او بطول کشیده و محبت باکسی ست که اثباتش کرده انتهی حافظ ابن القیم گفته حنابله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکم الحاکمین و اعلم العالمین ان تکون افعاله معطلة عن الحکمة والمصالح والغایات الحمیدة والقرآن والسنة والمعقول والنظر والآیات شاهدة ببطلان ذلک و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر الله حق قدره من نفی حقیقة حکمته التی هی الغایات المحمودة المقصودة بفعله در جمع التشتیت گفته و قد تقدم الی نظره هذا القول شیخه ابن تیمیة رح و بالغ فی اثبات الحکمة والرد علی من نفاها والمسألة مبسوطة فی ایثار الحق وغیره وقد بسطناها فی کتابنا ایقاظ الفکره بمراجعة الفطرة و ذکرنا ادلة المثبتین والنفاة اذا عرفت هذا فاداری الحافظ جلال الدین یخالف اصحابه الاشعریة فی المسألة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او کما قال السید محمد رح انهم اذا تکلموا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهی گویم خلاف میان اشعریه و حنابله در مسائل اعتقاد قریب بدوازده مسئله ست منجمله آن یکی این مسئله اثبات حکمت ست و صواب درین مقام همراه حنابله ست نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از حکمت نمی باشد بفعل حکیم علی الاطلاق چه رسد جلت حکمته و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته

القبر بعد الموت للانسان + هو الطریق للمقر الثانی + انسان بشر را گویند واحدا و انسی ست بکسر و سکون نون و انس بفتحتین و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مردمک در سواد را گویند و تصغیر انسان انیسان آید و اناس لغتی در انسان ست ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عهد الیه فنسی در قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق بمعنی سبیل ست مذکر و مؤنث هر دو آید جمع آن طرق ست و این بیت بیان قول حلیمی ست در جمع التشتیت گفته حق تعالی بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقوله تعالی ست و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در کشاف گفته ای امامهم حائل بینهم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی القیامة من مات دخله انتهی گویم معنی برزخ لغة همین حاجز میان دو شی ست و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی ست و عادت صاحب قاموس ست که حقائق لغویه را با معانی شرعیه مخلوط میگرداند و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بروی ست و تمیز دران کار حذاق ست لا غیر مجاهد در آیهٔ موصوفه گفته حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس را چهار خانه ست هر یکی از دیگری عظیم تر اول دار شکم مادر ست و درین خانه ضیق و حصر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت مشیمه و ظلمت بطن و بهذا فسره ابن عباس و عکرمة و سعید

بن جبیر و وم این دار دنیاست که دران نشو و نما یافته و بدان مالوف گردیده و کسب خیر و شر و اسباب سعادت و
شقاوت نموده و با محبوب و مکروه آشنا و ملاقی گشته سوم دار برزخ ست وآن اوسع و اعظم ازین دار ست بلکه نسبت و
باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دار ست چهارم دار قرار وآن جنت یا نار ست و بعد آن کدام دار نیست واو
تعالی بقدرت و حکمت خویش النفس را ازین دور ثلاثه طبقا بعد طبق نقل میکند تا آنکه منتهی می شوند بسوی داری که جز وی
صالح دیگر دار نمیند و دران استقرار این انفس ست و قبل آن دران دور مسافر بودند در هر حین قطع مراحل بسوی دار قرار
میکردند واو تعالی را بنا بر حکمت خود در هر داری ازین دارها شانی و حکمی غیر حکم و شان دار دیگر ست فتبارک الله احسن
الخالقین فیه یکون الفحص عن ایمانه + لیعرج الروح الی جنانه + ضمیر فیه درینجا برای قبر ست واین خارج بر
اغلب باشد زیراکه سوال برای میت معلوم ست خوا ... سور باشد یا نه و فحص بمعنی بحث ست و لیعرج علت فحص ست
لیکن مقیدست بقول ناظم رح ۵ ان کان ... دا من الابرار + او هوت ان کان فی الفجار + یعنی عروج
روح بسوی جنان بعد بحث و تفتیش از ایمان بشرطی ست که از نیکوکاران باشد البر بالفتح من الاسماء الحسنی والصادق والکثیر
البر کالبار ج ابرار و بررة ایثال بر بیر فهو بار و بررة کثیر معنی خیر ست بر بشر اختصاص ابرار بعباد و زهاد ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم
و بر کسی ست که همتش از محقرات امور و حطام این دهور سامی گشته و ینابیع حکمت از دلش نمایان شده واز مساکنت
دنیا عار گرفته زیراکه روح مالوف ست بمحلی که دران مطمئن بود پس هرکه همت بلند و نهمت ارجمند دارد روح او ناظر بسوی
رفیق اعلی ست اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا و هرکه روح او ارضی ست و وی بنده درهم و دینار و خمیصه و لذات فانیه ست سقط او اسفل ست یعنی
در هوه افتد اگر این مخصوص عن الایمان منجمله بدکاران و فجار ست و فجار جمع فاجر ست و هو المنبعث فی المعاصی و مقابله فجار
یا ابرار تابع در قرات ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم و قوله کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وان کتاب
الابرار لفی علیین و هرکه روح خود را خالص برای خدا ساخته روحش عرشی ست نازل نمی شود بر ارض مگر برای زیارت
فقط بحکم او تعالی سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح فرموده این هر دو بیت تمام اشارت ست بسوی استقرار ارواح بعد موت
پس ذکر آن با خلاف مردم دران ناگزیر باشد زیراکه از مهمات ست و حافظ ابن القیم برای وی مسئله مستقله در کتاب الروح منعقد
ساخته خلاصه اش این ست که مستقر ارواح مابین موت تا قیامت کجاست در آسمان ست یا در زمین و در جنت ست
یا نه و در غیر این اجساد که دران متنعم و معذب می شد نهاده می شود یا تنها می باشد و این مسئله عظیمه ست مردم دران کلام
کرده اند و اختلاف نموده و نیست تلقی آن مگر ز سمع فقط و اختلاف دران بر نه قول ست اول آنکه قومی گفته ارواح
مومنین نزد خدا در جنت ست شهدا باشند یا غیر شهدا و این وقتی ست که کدام کبیره یا دین حابس ایشان از جنت
نبود واو تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید واین مذهب ابو هریره و ابن عمر رضی الله عنهما ست و حجت این قول

قوله تعالی ست فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم واین آیه را او تعالی عقیب خروج روح از بدن بموت ذکر فرموده گوییم در حدیث طویل تمیم داری از آنحضرت صلعم آمده ان روحه لتخرج والملائکة حوله یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون وذلک قوله تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم قال روح من جهة الموت وریحان یتلقی به عند خروج نفسه وجنة نعیم امامه وفیه ان الله تعالی یقول لملک الموت انطلق بروحه وضعه فی سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسکوب الحدیث اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی من طریق یزید الرقاشی عن انس عن تمیم الداری عنه صلعم ابن القیم گفته واحتجاج کرده اند بکریمهٔ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی وغیر واحد از صحابش گفته اند که این سخن او را نزد خروج از دنیا میگویند وفرشته این بشارت بوی میرساند گوییم سعید بن جبیر گفته این کریمه نزد آنحضرت صلعم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا لحسن آنحضرت فرمود اما ان الملک سیقول لک عند الموت اخرجه عبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه وابو نعیم فی الحلیة ومثله اخرج الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن عجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآیة فقلت ما احسن هذا یا رسول الله قال اما ان الملک سیقولها لک عند الموت واین حدیث دلیل ست بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه ودر منثور در تفسیر این آیه روایت ها آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام در آخرت گفته شود حافظ ابن القیم فرموده این منافی قول نزد موت ونزد بعث نیست واین قول منجمله بشری ست که حق تعالی ارشاد کرده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون واین بشارت نزد موت ودر قبر ونزد بعث خواهد بود و یا اول بشارت آخرت ست نزد موت واستدلال کرده اند بحدیث کعب بن مالک ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المومن طائر تعلق فی شجر الجنة حتی یرجعه الله الی جسده یوم یبعثه ابن القیم گفته وهذا من صحاح الاحادیث وان لم یخرجه صاحبا الصحیح ونسمه درینجا بمعنی روح ست وتعلق بفتح لام معروف ست وهو الاکثر وبضم نیز خوانده اند و معنی یکی ست وهو الاکل والرعی یقول تاکل من ثمار الجنة وترعی وتسرح بین اشجارها طائفة مخالفة این ادله که مذکور شد معارض او ست سنت صحیحه بلا مدافع وهو قوله صلعم اذا مات احدکم عرض علیه مقعده بالغداة والعشی فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار یقال له هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة قاله ابن عبد البر بعده گفته حدیث کعب بن مالک مختص بشهداء ست که در حق آنها ارشاد شده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ونحو آن از آیات واحادیث ابن القیم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول میت بر فراش او و شهید دو ست

چنانکه حدیث کعب متناول شهید وغیره ست پس با وجود عرض مقعد بروی صبح وشام روح او وارد انهار جنت میشود
واز ثمارش اکل میکند واما مقعد خاص وبیتی که از برای او مهیا ساخته اند ودال ست بران آنکه منازل وقصور ودور شهدا
که او تعالی برای ایشان اعداد ش فرموده نه این قنادیل ست که بسوی آن ارواح ایشان در برزخ می آیند بلکه ایشان
مقاعد ومنازل خود را که در جنت ست می بینند ومستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرش ست چه دخول تام کامل در روز
قیامت خواهد بود ودخول ارواح جنت در برزخ امری کمتر ازین امر ست ونظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان پگاه و
بیگاه معروض بر نار می شود وچون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند در آیند پس تنعم ارواح بجنت
در برزخ چیزی دیگر ست وتنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر وغذای روح در برزخ بجنت کمتر از غذای او با بدن
خود روز رستخیز ست ولهذا معلقه اکل میکند وتمام اکل ولبس وتمتع وقتی باشد که ارواح با جساد با زگردانیده شوند روز
قیامت واز ینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شی تعارض نیست واین قول که حدیث کعب درباره شهدا ست
پس تخصیصی ست که در لفظ دلالتی بران نیست بلکه حمل لفظ عام بر یکی از مسمیات اوست چه شهدا نسبت عموم مومنین
خیلی قلیل اند وآنحضرت صلعم این جزا را معلق بوصف ایمان ساخته وتعلیقش بشهید نفرموده وتخصیص شهدا بذکر در آیات
بنابر تعظیم امر شهادت وحکم نمودن بر خاص بحکم عام ست نه برای تخصیص وقول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت بر درواز
بهشت اند روح ونعیم ورزق جنت با یشان میرسد ومی آید واین قول مجاهد ست ودلیل بران حدیث ابن عباس ست
قال قال رسول الله صلعم الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیا اخرجه احمد
واین منافی بودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت ست پس ایشان در جنت اند اگرچه بمقاعد خود از جنت
نرفته باشند پس مجاهد نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم رح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
ابن اسحق روایت مدلس ست وتصریح بتحدیث نکرده بعده گفته وشاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله ست مثل
مطعون ومبطون وغریق وغیر هم که بنص بشهدا بودن آنها وارد شده یا سائر مومنین چه اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
ایمان کرده وشهادت بصحتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق وشهید ست گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وگفت براء بن عازب فرمود
رسول خدا صلعم مومنوا امتی شهداء وتلی هذه الآیة وابن القیم گفته عن ام کبشة بنت المعوذ قالت دخل علینا رسول الله صلعم
فسألناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة
وتاکل من ثمارها وتشرب من میاهها وتاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا الحق بنا اخواننا وآتنا ما وعدتنا
وان ارواح الکفار فی حواصل طیر سود تاکل من النار وتشرب من النار وتاوی الی جحر من النار یقولون لا تلحق بنا
اخواننا ولا توتنا ما وعدتنا اخرجه ابن منده وعن ضمرة ابی حبیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوسة فی سجین اخرجه الطبرانی قول سوم آنکه
ارواح بر افنیهٔ قبور خود می باشند و این مذهب ابو عمر بن عبد البر ست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده
بالغداة والعشی ست و گفت این اصح چیزی ست که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث داله بر نعیم
ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یری
مقعده من الجنة والنار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح ست
و ارواح افنیهٔ قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست نصوص کتاب و سنت از وجوه کثیره رد او ست تقدم
منها ما عرفته و یاتی ما تعرفه و اگر مراد این ست که احیانا ارواح بر افنیهٔ قبور می باشند و آنها را اشراف بر قبور خود ست
حال آنکه در مقر خود بوده اند پس این حق ست ولکن نتوان گفت که مستقرش همین افنیهٔ قبور ست پس ب و اگر مراد اول ست
پس این سنت صحیحه و آثار غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه انچه از ادله مذکور گذشته متناول ارواح ست که در جنت و در رفیق
اعلی ست بنص و تحقیق آنست که ارواح بر افنیهٔ قبور دائما نمی باشند بلکه آنها را اشراف و اتصالی بقبور و فنای او ست
و بجهت این اشراف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کنندهٔ خود را می شناسد و تر از مسئله آنست که ارواح نهانی
دیگر ست در رفیق اعلی در اعلی علیین می باشد و اتصال دار د ببدن بر وجهی که اگر مسلمی سلام بر میت کند روحش رد سلام
میکند پس د سلام کرده وی در ملاء اعلی ست و غلط اکثر مردم درین موضع از انجاست که روح را از جنس اجسام معهوده
اعتقاد میکنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مرده گشته برد سلام پردازد
و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش همانجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلی ست و حق تعالی
او را باز میگرداند تا رد سلام بر مسلم بر قبر وی علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر شهدا احد با آنکه ثابت شده
که ارواح شان در جنت ست می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکند پس یا سریعة الحرکة
والانتقال ست مثل لمح بصر یا آنکه متصل بقبر و فناء او ست مثل شعاع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند
تا آنکه می درد هفت طباق را و سجده میکند روبروی عرش پس تر باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در ایسر زمان همچنین
روح میت را ملائکه بالا می برند تا آنکه متجاوز سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و مقضی
می شود قضا او و انچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته ست فرشته آن را بوی می نماید و مشاهده می کنانند پس تر فرود
می آید و حاضر می شود غسل و حمل و دفن خود را ابن منده از حدیث طلحه بن عبد الله روایت کرده که گفت اردت مالی بالغابة
فادرکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حزام فسمعت قراءة من القبر ما سمعت احسن منها فجئت رسول الله صلعم فذکرت
له ذلک فقال ذاک عبد الله الم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط الجنة فاذا کان
اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت به پس درین حدیث بیان

شبیه انتقال ارواح آنها از عرش بسوی ثری ست واز ثری بسوی مکان خود و این روح انسان در منام ست میرود هر جا
که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در نائم ست و ابن منده از بعض اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس ممتد می شود از منخر انسان
و حیاتش در بدن ست و اگر روح بالکلیه خارج گردد بمیرد مثل سراج که اگر میان او و فتیله تفریق کنند منطفی شود نمی بینی که
ترکیب نار در فتیله باشد و ضوء و شعاع او در خانه همچنین روح از منخر انسان در منام دراز گشته تا آسمان میرسد و در بلدان
میگردد و با ارواح موتی ملتقی می شود پس اگر این منام از کسی ست که عاقل ذکی صدوق ست و در یقظه التفات بسوی
اباطیل نمیکند روحش باز گشته سوی وی صدق بسوی دل او می شود از انچه او تعالی او را نموده و اگر از کسی ست که خفیف
و محب باطل ست وی را در خواب انچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرکه
وقوع روح او بر مخاریق شیطان و باطل بوده چنانکه در یقظه او را اتفاق می افتاد چه وی خلط حق بباطل کرده قول
چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی ست که تادب کرد بالفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی
احیاء عند ربهم یرزقون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرد که این عبارت اسلم و اوفق ست
و ادله این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن درینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول ست قول پنجم آنکه
ارواح مؤمنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول ست در آنکه ارواح در بهشت اند و
کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جابیه اند و ارواح کفار در برهوت و این مقال جماعه
از اهل سنت ست و این هر دو نام دو موضع ست و مروی ست از جماعة از صحابه ابو داود از حدیث عبدالله بن عمرو آورده
که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیة و ارواح الکفار فی سبخة بحضرموت یقال لها برهوت گویم جابیه قریه در دمشق
و برهوت چاهی در یمن و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیر فی الارض زمزم و شر بیر فی الارض بیر برهوت بیر فی
حضرموت و ذکر ان فیه ارواح الکفار و فی روایة عنه ابغض بقعة فی الارض وادی حضرموت فیه بیر یقال لها برهوت
فیه ارواح الکفار و فیه بیر ماءها بالنهار اسود کانه قیح تاوی الیه الهوام اخرجه ابو داود و غیره و ابن منده بسند خود تا
ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا دران اصوات مردم محشور شده میگویند یا دومه
یا دومه پس حدیث کردم مرا مردی از اهل کتاب که این دومه فرشته ایست که ارواح کفار در نظر اوست ابن القیم گفته
اگر مراد ابن عمر بجابیه تمثیل و تشبیه ست یعنی آن ارواح در جای فراخناک مانا بجابیه فراهم میگردند بنا بر سعت طیب
هوا پس این قریب ست انتهی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد به برهوت تمثیل بجای تنگنا خبیث هوا ست
پس این هم قریب باشد ورنه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خور پذیرائی نیست قول هفتم
آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم در علیین ست و ارواح کفار در سجین در زمین هفتم و این قول جماعه از سلف و
خلف ست و یدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقرارش

دائما و را آنجا ندارند بلکه صعودش تا آنجا برای عرض برب ست و کتابش در علیین یا سجین نوشته بسوی قبر بازپس
می نمایند برای مسئلهٔ ملکین پستر عود بمقر خود که آنجا ارواح اهل جنت در حواصل طیر خضر مودع اند میکند کما سلف
قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین ست میرود هر جا که میخواهد و این مروی ست از سلمان فارسی برزخ
حاجز میان دو شی را میگویند گویا مراد سلمان زمینی میان دنیا و آخرت ست که آنجا هر جا که میخواهد آمد و شد میکند
و این قول قوی ست زیرا که وی مفارقت دنیا کرده و ولوج در آخرت نموده بلکه در برزخ میان هر دو ست پس
ارواح مومنین در برزخی ست که دران روح و ریحان و نعیم ست و ارواح کفار در برزخ ضیق ست که دران غم و
عذاب و الم بوده ست قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
علیه السلام و هذا یدل له الحدیث الصحیح فی الاسری و فیه انه صلعم رآهم کذلک کما اخرجه البخاری و فیه انه صلعم مر بآدم علیه
السلام فی السماء الدنیا فقال له مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت یا جبرئیل من هذا قال هذا آدم و هذه الاسودة عن یمینه و شماله
نسم بنیه فاهل الیمین منهم اهل الجنة والاسودة التی عن شماله اهل النار فاذا انظر عن یمینه ضحک واذا انظر قبل شماله بکی
پس این حدیث دلیل قول تاسع ست لیکن دران دلالت صریحه بر آنکه یمین و یسار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و فجار ست
نیست بلکه دلالتش بر همین قدر ست که اولاد او دو گونه اند اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
و لهذا استشکال کرده اند برین حدیث حافظ ابن حجر رح در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اهل جنت
و نار در آسمان اند و این مشکل ست قاضی عیاض گفته آمده ست که ارواح کفار در سجین و ارواح مومنین منعم در جنت اند
یعنی پس چه قسم در آسمان دنیا مجتمع می توانند شد و جوابش داده که محتمل که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصادف
مرور نبی صلی الله علیه و آله و سلم شده باشد و محتمل که جنت بیمین آدم باشد و نار از شمال و آدم را کشف آن هر دو
کرده باشند و محتمل که مراد نسم مرئیه باشد که هنوز در اجساد در نیامده و مخلوق ست قبل اجساد و مستقرش از یمین و شمال
آدم ست و اخبار بمصیر آنها کرده و لهذا به نظر بسوی یمین مستبشر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
که مراد ارواحی ست که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بر وی نزد خروج نه آنکه مستقر می شود نزد آدم
و از دیدن آدم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء نباشد و این درباره
ارواح کفار ست انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح یمین و شمال آدم ست بعد حافظ
ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول اول نیست و همین ست مشار الیه
جلال سیوطی در ابیات مستقر ارواح ابرار مگر آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند در محل واحد نیستند قال ابن القیم رح الارواح
متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوت فمنها ارواح فی علیین فی الملاء الاعلی و هی ارواح الانبیاء صلوات الله علیهم
و هم متفاوتون فی منازلهم کما راهم النبی صلعم لیلة الاسراء و منها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت

وهی ارواح بعض الشهداء لا جمیعهم بل من الشهداء من تحبس روحه عن دخول الجنة لدین او غیره کما فی المسند عن عبد الله بن
محمد بن جحش ان رجلا جاء الی النبی صلعم فقال یا رسول الله ما لی ان قتلت فی سبیل الله قال الجنة ثم ولی فقال الا الدین سارنی
به جبریل آنفا و منهم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی الحدیث الآخر رایت صاحبکم محبوسا علی باب الجنة و منهم من یکون
محبوسا فی قبره لحدیث صاحب الشملة التی غلها ثم استشهد فقالوا هنیئا له الجنة فقال النبی صلعم کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التی
غلها لتشتعل علیه فی قبره نارا و منهم من یکون مقره بباب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة
فی قبة خضراء یخرج لهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیة رواه الامام احمد و هذا بخلاف جعفر بن ابی طالب حیث ابدله الله من یدیه
جناحین یطیر بهما فی الجنة حیث شاء فهذا الکلام فی ارواح الابرار و اما ارواح کفار پس ناظم رح افاده کرده که آنها در
هوه باشند و گذشت که هوه زمین مغاک را گویند و مرحوم را در مقرار ارواح کفار بعد موت کلام ست بر حسب احادیث
وارده درین باب یکی آنکه محبوس اند در سجین و کعب احبار سجین را ارض سابعه سفلی تفسیر کرده اخرجه ابن المبارک فی الزهد
و عبد بن حمید و ابن المنذر من طریق سمی بن عطیة عن ابن عباس عنه دوم آنکه در حوصل طیر سود اند میخورند و می آشامند
از نار چنانکه در حدیث متقدم وارد شده سوم آنکه در چاه برهوت بارض حضرموت اند و بقیه اقوال مردوده و ظاهر
والله اعلم آنست که مستقرش مختلف ست و بر هر تقدیر کلام سیوطی را اشارت بسوی مستقر صحیح ست و بالجمله حکمتی که
حلیمی در سوال و جواب قبر ذکر کرده آن حکمت تمییز خبیث از طیب و رفع طیب بسوی جنات و وضع خبیث در مهواة

ارض سابعه سفلی ست بعده ذکر مثلی برای این حکمت کرده و گفته وهو نظیر الوقف فی الحشر مستحضرا اعماله ۹
ذی الجسر یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر ست و در باب حکمت که آن تمییز خبیث از طیب باشد و حال
موصوف عامل اعمالش بر روی در جسر و عمل شامل قلب و لسان و ارکان همه هاست یعنی انچه در دنیا از خیر و شر کرده پیش او آید
در فتح الباری گفته جسر بفتح جیم ست و کسر آن جائز گویم این هر دو لغت مشهور اند ابن السکیت و جوهری و نووی و غیرهم
حکایت کرده اند و در جسر در حشر چنانکه خطی ست و جسر صراط را گویند و آن ممدود ست بر پشت جهنم باریک تر از موی
و تیز تر از تیغ و این جسر محل مرور و محل حساب و میزان ست و بر میزان دو کفه منصوب اند یمین جسر جانب بهشت ست
و بیسارش جانب نار فضیل بن عیاض گفته بما رسیده ست که صراط پانزده هزار ساله راه ست پنج هزار ساله صعود و
۹ پنج هزار ساله مستوی و پنج هزار ساله هبوط ست نمیگذرد ازین مگر ضامر مهزول لاغر از خوف خدا عز و جل آری
تو ره از کثرت اسباب بر خود تنگ میداری + سبکبر و جان چو بوی گل فرو بستن محملها - و برهان حلبی گفته صراط
موی از اجفان مالک خازن نار ست والله اعلم و بالجمله نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی اثباته و هو جسر
علی متن جهنم یمر علیه الناس کلهم فالمؤمنون ینجون علی حسب اعمالهم والآخرون یسقطون عافانا الله الکریم انتهی گویم در کلام
ناظم تنبیه ست بر آنکه گذر نکنند بر صراط مگر موحدین مؤمن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز هم چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سؤال در قبر و عبور بر جسر یک چیز ست که تمییز خبیث از طیب باشد و همین ست مقتضای احادیث صحیحه
نیز چه در صحیحین ست از ابو هریره مرفوعاً یجمع الله الناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبد شیئا فلیتبعه فیتبع من کان
یعبد الشمس الشمس ومن کان یعبد القمر القمر ویتبع من کان یعبد الطواغیت الطواغیت وتبقی هذه الامة وفیها منافقوها
فیاتیهم الله فی غیر الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا
ربنا عرفناه فیاتیهم فی الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جسر جهنم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وفیه کلالیب مثل شوک السعدان غیر انها لا یعلم قدر عظمها الا الله تعالی فتخطف الناس باعمالهم منهم الموثوق
بعمله ومنهم المخردل ثم ینجو الی آخر الحدیث و مثل این حدیث شیخین و حاکم و دارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
و در ان زیادات ست از انجمله آنکه فرمود والجسر مدحضة مزلة علیها کلالیب و خطاطیف وحسک مفلطحة و از انجمله آنکه یمرون
علیها کالبرق وکالطرف وکالریح وکالطیر وکاجاوید الخیل والرکاب فناج مسلم ومخدوش مرسل ومکدوش فی جهنم
حتی یمر آخرهم فیسحب سحبا سیوطی این را در بدور سافره بطوله سوق کرده و مثله اخرجه الدارقطنی والحاکم وصححه والبیهقی من حدیث
ابن مسعود وفیه انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل النخلة بیمینه ومنهم من یعطی دون ذلک بیمینه حتی
یکون آخر ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یضیئ مرة ویطفی مرة فاذا اضاء قدم قدمه واذا اطفی قام فیمرون علی الصراط
کحد السیف مدحضة مزلة فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمر کانقضاض الکوکب ومنهم من یمر کالطرف ومنهم من یمر کالریح
ومنهم من یمر کشد الرجل ویرمل رملا فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمر الذی نوره علی ابهام قدمیه فیحبوا علی وجهه ویدیه ورجلیه
یجر یدا ویعلق اخری ویخر رجلا ویعلق رجلا فتصیب جوانبه النار فلا یزال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها
وقال الحمد لله الذی نجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدور سافره آورده گویم مزلة بروزن مفعلة از زل
یزل بمعنی زلق ست یعنی لغزش کردن و مدحضة از دحض بروزن و معنی مزله ست وکلالیب جمع کلوب بتشدید بمعنی آهن کج
باشد و خطاطیف جمع خطاف بمعنی کلوب ست کما فی النهایة وحسک جمع حسکه بمعنی خار سخت و مفلطح خاری را گویند که در وی
عرض واتساع باشد و خدش خراشیدن جلد ست بچوب و مانند آن و معنی مخردل مرمی مصروع و قیل مقطع یعنی از کلالیب صراط
و مکدوس بسین مهمله بمعنی مدفوع در نار کما فی النهایة و بشین معجمه بمعنی سوق شدید ست حافظ ابن حجر گفته عن سعید بن بلال
قال بلغنا ان الصراط ادق من الشعر لبعض الناس ولبعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک وابن ابی الدنیا
الا انه مرسل او معضل لا یصح و ابو نعیم از سهل بن عبدالله تستری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عرض علیه
فی الآخرة ومن عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بدور سافره ایراد کرده و در جمع التشتیت
نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق للاتباع فسلک مسالک الهدی والسنة اتسع له الصراط ومن توسع فیما لا یرضاه
الله دق علیه الصراط فی الآخرة انتهی و توان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصویرش بصور اجسام متصور نیست

زیرا کہ اعمال و معانی ہمہ مخلوق خداست و آنہا را نزد او تعالی صورتہاست اگرچہ ما آنرا مشاہدہ نمیکنیم و ارباب
حقائق نص کردہ اند بر آنکہ یکی از انواع کشف وقوف بر حقائق معانی و ادراک تصورشان بصور اجسام ست و احادیث
صحیحہ شاہد اند بتصور ایام و لیالی و قرآن و اسلام و ارحام و جز آن از انچہ در محل خود مبسوط ست و این اخبار بسیار اند
و اقوی آنہا حدیث حشر ایام ست کہ بہیچ وجہ تاویل پذیر نیست و در صحیح آمدہ لما خلق اللہ الرحم قامت فقالت ہذا مقام
العائذ بک من القطیعۃ و درینجا اخبار ست بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این ہمہ از صفات اجسام ست و تاویل
دران غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوصی در کتاب التوحید گفتہ المعانی تتشکل و لا یمتنع ذلک علی قدرۃ اللہ تعالی فقد ورد
فی الحدیث الصحیح ان الموت یوتی بہ فی صورۃ کبش املح فیذبح بین الجنۃ والنار قال واخبرنی فقیر کانت بہ سعلۃ فسال
اللہ ان یریہ تلک السعلۃ قال فکنت اراہا مثل الجرادۃ تاتی الی و تغوص فی کتفی وانا انظر الیہا حتی تنتہی الی الرئۃ فاسعل
عند ذلک فاذا خرجت انظر الیہا حتی تطیر فیسکن عنی السعال واخبرنی الشیخ عبد اللہ المنوفی عن معمر قال لما کان الغلا کنت
لا اشبع فدعوت اللہ فرایت فی معدتی شیئا کالسرطان کلما نزلت لقمۃ فتح فاہ فالتقمہا وانا انظر الیہ واخبرنی فقیر
انہ کان یری النوم حین یاتیہ کانہ سحابۃ او دخان قال واعرف فقیرا کان یری الرحمۃ لما تنزل عند قراءۃ القرآن والذکر
کبیاض القطن منتشرۃ و فی اللطافۃ الطف منہ انتہی و مقاتل و کلبی گفتہ اند کہ او تعالی موت را در صورت کبش املح آفریدہ
و او را چہار جناح ست جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
شو پس موجود شد و فرمود ظاہر شو پس ظاہر شد برای عزرائیل علیہ السلام غرضنکہ تجسد اعمال و تجسم معانی منصوص
احادیث صحیحہ و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعۂ شرعیہ ست انکارش گاہی از اہل علم و دین نیامدہ ست واللہ
علی کل شیئ قدیر و قول ناظم کہ سوال تلکین نظیر وقفہ محشر ست شاید اشارت بچیزی ست کہ در صدر احادیث متقدمہ ست
و ہو فی روایۃ الحاکم انہ قال فیبقی من کان یعبد اللہ من بر و فاجر و ذلک حین یتساقط المشرکون فی النار فیبقی الموحدون
فیقولون فارقنا الناس فی الدنیا و نحن کنا الی صحبتہم احوج الی ان قال فیکشف لہم عن ساق فیسجد لہ کل مومن و یبقی من
کان یسجد بعد ریاء و سمعۃ فیذہب کیما یسجد فیبقی ظہرہ طبقا واحدا زاد الحاکم کلما اراد ان یسجد خر علی قفاہ الحدیث و درین
باب روایات مطولہ ست در تفسیر در منثور در سورۂ نون زیر قولہ تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود
فلا یستطیعون الآیہ باید دید گوییم کشف ساق و مجیئ و نزول و ید و جز آن از صفات کہ در کتاب و سنت بثبت
رسیدہ علم آن مفوض بسوی سبحانہ و تعالی ست و تاویل آن و صرفش از ظاہر کفر یا ضلالت ست و نیست تکلیف
مگر بایمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواہر مدلولاتش بر وفق لغت عربیہ بدون تمثیل و تعطیل و این مذہب
سلف امت و ائمۂ اوست و اہل رای و کلام کہ جادۂ تاویلش می سپرند و آنرا تنزیہ باری تعالی گمان میکنند
دفاتر طویلہ در اثبات مختار خود سیاہ کردہ اند و ائمۂ حدیث و آثار را بطعن تجسیم باعتقاد در حجاب بلکہ گرفتہ اند ضلال

از طریق مستقیم اند و این مذہب حشویست بعقارب و حیات واللہ الموفق آمدیم بر آنکہ مراد ما درین جا جز بیان مشارالیہ ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا ہمین توقیف ست کہ قبل عبور جسر باشد و نظم دال ست بر آنکہ سوال نخواہد بود مگر برای مومن و منافق چنانکہ صراط ہم جز برای این ہر دو نخواہد بود و این مذہب جماعۂ از اہل علم ست گفتہ اند کہ کافر مبطل جاحد را سوال از رب و دین و نبی نکنند بلکہ سوال از اہل اسلام رود لیکن قرآن وسنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ ویضل اللہ الظالمین در صحیح آمدہ کہ نزول این آیہ در بارۂ عذاب قبر ست و در صحیحین ست ان العبد اذا وضع فی قبرہ و تولی عنہ اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم و ذکر الحدیث زاد البخاری واما المنافق والکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی ہذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و در روایت بخاری ہمچنین بحرف واو ست واما المنافق والکافر واحادیث درین باب بسیارست در فتح الباری سوق آنہا کردہ و درین احادیث چنانکہ دلالت بر سوال منافق و کافر در قبر ست ہمچنان دلالت برین معنی ست کہ ایشان در جواب سوال اظہار تقلید خواہند کرد و اقرار عدم درایت خود خواہند نمود و این تقلید سبب عذاب و ہلاک ایشان خواہد گشت و نعوذ باللہ من جمیع ما کرہہ اللہ و بالجملہ در فتح الباری بعد ذکر احادیث این باب گفتہ فاختلفت ہذہ الروایات لفظا و معنی وہی مبنیۃ مجتمعۃ علی ان کلا من المنافق والکافر یسأل و سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر گفتہ المراد منہ یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسہ وہم الکفار والمنافق کما یقول ناسہ وہم المنافقون و ناظم افادہ کردہ کہ حلیمی گفتہ حکمت در سوال فحص از ایمان عبد و عدم ایمان او ست و بعدش خبیث از طیب ممتاز گردد و پس تر اشارت بسوی حکمتی دیگر کردہ و گفتہ

وقال آخرون لما ارسلا + نبینا بالسیف رحمۃ الی +

یعنی غیر حلیمی در بیان وجہ حکمت سوال از مقبور چنین گفتہ کہ پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم مرسل بسوی ثقلین ست از انس و جن پس علت ارسال کہ رحمت ست ماخوذ از قولہ تعالی ست وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین و عطاء سیف بعد ارسال بارحمت ست عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم انما انا رحمۃ مہداۃ اخرجہ البیہقی فی الدلائل زمخشری در کشاف گفتہ الا رحمۃ لانہ جاء بما یسعدہم ان اتبعوہ ومن خالف ولم یتبع فما اتی الا من قبل نفسہ حیث ضیع نصیبہ منہا وقیل کونہ رحمۃ للفجار من حیث ان عقوبتہم اخرت بسببہ وامنوا بہ عذاب الاستیصال انتہی و ابن عباس در کریمۂ مذکورہ گفتہ من آمن تمت لہ الرحمۃ فی الدنیا والآخرۃ ومن لم یؤمن عوفی مما کان یصیب الامم فی عاجل الدنیا من العذاب من الخسف والمسخ والقذف وعن عکرمۃ قال قیل یا رسول اللہ الا تلعن قریشا بما اتوا الیک قال لم ابعث لعانا انما بعثت رحمۃ قال تعالی وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین اخرجہ عبد بن حمید

اظہر قوم من عظیم الخوف + ایمانہم خلاف ما فی الجوف +

عمدۂ اجزاء ایمان تصدیق قلب ست و آنانکہ از خوف انفس واہل واولاد واموال خود اظہار اسلام خلاف آنچہ در دل بود کردند منافقین اند میگویند بافواہ خود

انچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیراکه او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
وحساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتانا + فی القبر حین یفتن الانسانا + لکی یمیز المومن الصادق
من + منافق اذ کان قبل لویبن + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمیز مومن صادق از منافق ست و این حکمت
را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امی که قبل این امت بودند آنها را رسل می آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند فبها و اگر
ابا مینمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند و کناره میگرفتند و معجل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان باز داشت و مقبول شد اسلام از کسیکه اظهارش کرد خواه کفر را پنهان دارد یا نه و چون مردند
برای ایشان فتان در قبر برگماشته شد تا راز دل ایشان بسوال برآرند و ممیز شود خبیث از طیب و ثابت داشته شود
مومن بر قول ثابت و گمراه شوند ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گوئیم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام ست
زیراکه دران وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمر غیر موجود ست اسلام ست یا کفر بواح و نفاق آن عهد
نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام ست والله اعلم و در جمع التشتیت
گفته تمام این حکمت بر دو امر ست یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء مبعوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص امت محمدیست
و کلام بر دوم خواهد آمد و اما اول پس او تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی قوله اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون و این صریح ست در آنکه او تعالی ایشانرا
امر بقتال فرموده و معلوم ست که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینة حتی اذا کاد ان یفتحها خشی الشمس ان تغرب فقال ایتها الشمس انك مامورة وانا
مامور عزمتی علیك الا رکبت ساعة من النهار فحبسها الله حتی افتتح المدینة الحدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف والحاکم وصححه
و این نبی یوشع بن نون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکورست
و این تمیز حق ملائکه دیگری رانمی باشد زیراکه رب عالم عالم ما کان و ما یکون ست و رسول صلعم بعض منافقین را خود
بود و حذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
نحن نعلمهم و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و احاجت دانستن آنها نیست بلکه وی صلعم نمیداند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کند و ایشانرا می شناسد
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود انك لا تدری ما احدثوا فیقول سحقا الحدیث اخرجه البخاری وغیره پس هیچ فائده این
تمیز باقی نیست مگر برای ملائکه با آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون الآیة و تقی را میگویند سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم
تعملون و میگویند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك الآیة و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

تا بعضی بر مدعا نیست و ملاقی کلام علیمی در معنی ست پس اولی و قف از تعبیر حکمت ست در سوال و جواب بلکه چنین گفت
که این حکمت را او تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم معین نفرموده و عقول ما بادرکش نمیرسد و ما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و ما میدانیم که او تعالی را در جمله افعال و اوامر و نواهی خود حکمت هاست و چون ما آنرا نمیدانیم
لهذا آنچه ملائکه گفتند میگوییم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال الجلال الناظم با لفظه
امر النبی صلعم بتعلیم الجواب کان یقول للمصطفی تعلموا + حجتکم فانکم تکلموا + حجت بمعنی دلیل و برهان ست و امر
بدان منجمله شفقت نبوی برامت مرحومه ست و بیت اشارت ست بسوی روایت ابن شاهین در سنت قال حدثنا
عبدالله بن سلیمان ثنا عمرو بن عثمان ثنا بقیه بن صفوان ثنی راشد قال کان النبی صلعم یقول تعلموا حجتکم فانکم تسألون +
فکانت الانصار توصی المحتضر + و من یمیز من غلام ذی بصر + اشارت ست بسوی تمام حدیث ابن شاهین
بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الانصار یحضر الرجل منهم الموت فیوصونه و الغلام اذا عقل یقولون له اذا سألوک من ربک
فقل الله ربی و ما دینک فقل الاسلام دینی و من نبیک فقل محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبیی یعنی بنا بر شدت اعتنا وی صلعم
انصار محتضر و غلام ممیز را تعلیم این حجت میکردند و محتضر کسی ست که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن ست
و هر چند او را علم باین حجت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکردند قاضی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
می شود از حین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تمیز صبی آنست که تنها بخورد و بنوشد و استنجا کند و بعض ائمه حد آن
هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین ست و ضابط همان ست که گذشت و مراد ببصر تامل و عقل ست و ناظم اشارت بقول
انصار کرده میگوید تقول اذ ما یسألوک فقل + و لا تکن فی الحق ذا تزلزل + الله ربی دینی الاسلام +
محمد نبیی الامام + یعنی این ست آن لفظ که بدان وصیت محتضر و غلام میکردند و مناسب او ست روایت سلفی در
طیوریات از سهل بن عمار که گفت یزید بن هارون را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند در قبر من
دو فرشته فظ غلیظ یعنی درشت رو سخت خو و گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
گرفتم و گفتم بچو مرا این سخن میگویید حالانکه مردم را جواب شما هر دو تا هشتاد سال آموختم پس هر دو برفتند و گفتند از حریز
بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را مبغوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گوییم و درینجا دلیل ست بر آنکه در قبر
حساب از بعض عقائد هم میرود از سنت و بدعت استقصا میشود و لالکائی در سنت از جویریه بن محمد منقری آورده گفت
یزید بن هارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پرسیدند که من ربک و ما دینک پس ریش
سفید خود را از خاک افشاندن گرفتم و گفتم مثل من پرسیده می شود من یزید بن هارونم و بوده ام در دنیا شصت سال
می آموختم مردم را پس یکی از آن هر دو گفت صدق نم نومة العروس فلا روعة علیک بعد الیوم و نیز لالکائی در سنت بسند خود ۱۶
از محمد بن نضر صالح آورده که گفت پدر من شیفته نماز بر جنائز بود بر هر که می شناخت او را و یا نمی شناخت او را پس گفت

ای پسرک من حاضر شدم روزی جنازهٔ را چون دفنش کردند و کسی بقبر فرود آمد نزدیکی برآمد و دیگر باقی ماند و مرا خاک انداختند گفتم ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتم شاید مرا اشتباه شد و او بار بیچ کردم و گفتم ندیدم مگر دو کس که یکی برآمد و دیگری باند نرو و مرا از جا تا آنکه کشف کند خدا تعالی برای من انچه دیدم پس نزد قبر آمدم و ده بار سورهٔ یس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا انچه دیده ام که من خایفم بر عقل و دین خود پس بشگافت قبر و برآمد از وی مردی و پشت داده شتاب بگریخت گفتم قسم معبود بتو که استاده شو تا بپرسم ترا وی التفات نکرد بار دوم و سوم همچنین گفتم پس التفات کرد و گفت تو ابن الصلت نعم هستی گفتم آری گفت مرا نمی شناسی گفتم نه گفت ما دو فرشته ایم از فرشتگان رحمت موکل بوده ایم با اهل سنت نزد وضع در قبور فرود آمدیم تا که تلقین حجت کنیم ایشان را و غائب شد از من انتهی الامر بتلقین المیت بعد دفنه این قسم عبارت را ناظم بجای فصل کتاب می آرد کما تقدم و تلقین بمعنی تفهیم ست و آن مشروع ست قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش درینجا نکرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت ست پس برای تکمیل افاده بذکر اول می پردازیم و میگوییم که قرطبی در تذکره نوشته باب تلقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لقنوا موتاکم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال رسول الله صلعم اذا احضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فانه ما من عبد یختم له بها عند موته الا کانت زاده الی الجنة وقال عمر بن الخطاب احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله فهم یرون مالا ترون و ذکر ابو نعیم من حدیث واثلة بن الاسقع عن النبی صلعم احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله بشروهم بالجنة فان الحلیم من الرجال یتحول عن ذلک وان الشیطان اقرب ما یکون من ابن آدم عند ذلک المصرع والذی نفسی بیده لمعاینة ملک الموت اشد من الف ضربة بالسیف والذی نفسی بیده لاتخرج نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیاله قال القرطبی غریب من حدیث مکحول انتهی گوییم بخاری حدیث تلقین را اخراج نکرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی چیزی در تلقین بر شرط او ثابت نگشته پس اکتفا کرد بچیزی که دال برو مراد قول بخاری در ترجمه ست و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة زین بن منیر گفته این حدیث بلفظ خود متناول کسی ست که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بچیزی جز این کلمه گویا نشده و خارج از مفهوم او ست آنکه تکلم کرد بعد قول این کلمه لیکن وی مستصحب حکم او ست بغیر تجدید نطق بدان پس اگر عمل سیئه کرده ست در مشیت ست و اگر عمل صالح نموده ست پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام نطقی حکمی و مستصحبیت انتهی گوییم و دال ست برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از وی صلعم من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتصار کرد در غیاب بر علم و آن شان مومن ست و مثل آن مسلم از حدیث ابی ذر آورده انه قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة و حاکم از عمر از وی صلعم اخراج کرده انی لا علم کلمة ما یقولها عبد حقا فی قلبه فیموت الا حرم علی النار

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله درین حدیث وجز آن هر دو کلمه شهادت ست پس اشکال بترک
ذکر رسالت وارد نشود وزین بن منیر گفته قول لا اله الا الله لقب جری علی النطق بالشهادتین قرطبی گفته علمای ما
گفته اند که تلقین اموات بکلمه موتی سنت ماثوره ست مسلمین بران عمل کرده اند واین تلقین از برای آنست که آخر کلامش
لا اله الا الله باشد وخاتمه او بسعادت گردد وداخل شود در عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
اخرجه ابو داود وکما فی منتقاه وصححه عبد الحق گوییم مراد بمیت درین اخبار کسی ست که در سیاق موت باشد وظاهر او امر
احادیث وجوب کفائی ست بر حاضرین قرطبی گفته وتا متنبه شود میت بر چیزی که دفع کرده می شود شیطان بدان زیرا که
وی متعرض محتضر میگردد وعقیده او را فاسد کردن میخواهد چنانکه بیاید وچون میت ملقن شد ویکبار آنرا بگفت شیطانات
بروی عود نمیکنند تا بار دگر ضجر کرده نشود وابن المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله بکنید پس اگر آنرا بگوید او را بگذارید
ابو محمد بن عبد الحق گفته این ترک از برای آنست که نزد الحاح بر میت خوف تبرم او از کلمه وضجر وغلبه شیطان ست واین سبب
سوء خاتمه میگردد وحسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت وعود مکن بر من مگر آنکه کلام دیگر بکنم
مقصود آنست که بمیرد ودر دلش جز خدا نبود وچه مدار بر قلب ست ودر عمل قلب نظر میکنند وبدان نجات می شود واما حرکت
لسان بدون آنکه ترجمه ما فی القلب باشد پس دران فائده ونزد وی هیچ خیر وعائده نیست شیخ گفته گاهی تلقین بذکر حدیث
میکنند نزد مرد عالم چنانکه ابونعیم ذکر کرده که ابوزرعه در سوق موت بود ونزدش ابو حاتم ومحمد بن مسلم ومنذر بن شاذان
وجماعه از علما بود حدیث تلقین را یاد کردند واز ابی زرعه استحیا نمودند وگفتند ای یاران بیائید مذاکره حدیث بکنیم محمد بن مسلم
گفته انا الضحاک عن ابی مجلز انا ابو عاصم ثنا عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب وتجاوز نکرد وباقی مردم خاموش بودند
ابوزرعه گفت ووی در سوق ست ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضرمی عن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة وفی روایة حرمه الله علی النار ووفات کرد گوییم
این حکایت را نمیری هم بغیر اسناد ذکر کرده وهو انه قال ابو زرعة لا اله الا الله وخرجت روحه مع الهاء قبل ان یقول دخل
الجنة وشعبی بر مردی مریض برای عیادت در آمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند وبروی اکثار مینماید گفت شعبی
آن مرد را نرمی کن با او مریض بسخن در آمد وگفت تلقینم کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم وترک نمیدهم بعده این آیه
خواند والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا وجنید رح را
نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یادش بکنم گوییم در ترجمه بعض صالحین دیده ام که چون او را در
سیاق گفتند قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشاد واین بیت بخواند ع وغدا تذکرنی عهودا بالحمی + ومتی
نسیت العهد حتی اذکر + حافظ شیراز گفته ع مهر تو در درونم وعشق تو در سرم + با شیر اندر آمد وبا جان بدر شود
در حدیث ابو هریره آمده قال سمعت رسول الله صلعم یقول حضر ملک الموت رجلا فنظر فی قلبه فلم یجد فیه شیئا ففک لحییه فوجد

طرف لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله فیغفر له بکلمة الاخلاص اخرجه الطبرانی فی کتاب المحتضر و ذکره ابن ابی الدنیا و قرطبی بلبی در سوء خاتمه ذکر کرده اعاذنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدر می آید و میگوید که یهودی بمیر و شیطانی دیگر در صورت مادر آمده و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدم نزد پدر خود احمد بن حنبل وقت احتضار وی دیدم او را که عرقناک می شود باز افاقه می یابد و اشاره میکند بدست خود لا تعد لا تعد و این اشاره چند بار کرد پس گفتم او را ای پدر چیست اینکه ظاهر می شود از تو گفت شیطان پیش من استاده ست و سر انگشتان می گزد و میگوید ای احمد فوت شدی تو از من و من میگویم لا تعد حتی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی بثغر اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدم بقرطبه وقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا لا چون بهوش آمد ذکر اینمعنی کردیم گفت آمدند پیش من دو شیطان از یمین و یسار من یکی گفت یهودی بمیر که بهترین ادیان دین یهود ست و دیگری گفت که نصرانی بمیر که بهترین ادیان دین نصاری ست و کنت اقول لهما لا لا و قد کتبت بیدی فی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند موته فیقول له مت یهودیا مت نصرانیا فکان الجواب لهما لا الکم قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس الله تعالی اعلم ست و اما کتاب نسائی پس بعض آنرا شنیدم پیش و من بسیاری از ان موجود بود مگر برینحدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه ست محتمل که این حدیث در بعض نسخ موجود باشد انتهی و اما تلقینیکه حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت ست بعض گفته اند که وقت وضع میت در لحد ست بعد ریختن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت ست در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در ثانی بسوی ثانی و آن قول این ست

قد امر النبی بالتلقین * من بعد شن الترب للمدفون * و قیل قبل ان یهال الترب * و ان یعد ثلاثة فندب * و مثله جاء عن الاصحاب * و طلب التثبیت لاستحباب *

سید محمد بن اسمعیل امیر رح گفته که این تلقین ثانی ست و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا تلقین بعد ادخال میت در لحد ست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بران و او لا که ذکر کرده دال برهمین معنی ست و محتمل ست مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال الترب ست پس این را نمی دانم و احدی را نمی شناسم که قائل باین قول شده باشد اعنی تلقین میت نزد وضع در لحد قبل انداختن خاک بروی و لیکن سیوطی در اطلاع طول الباع ست شاید او واقف شده باشد بر انچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تلخیص ذکر کرده که انه صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه و قال استغفروا لاخیکم و اسالوا له التثبیت فانه الآن یسأل اخرجه ابو داود و الحاکم و البزار عن عثمان و قال البزار لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من هذا الوجه انتهی و این دلیل ست برای سؤال تثبیت چنانکه بیاید و اما مراد بتلقین در ابیات پس رافعی گفته که تلقین میت بعد دفن مستحب ست گفته شود یا عبد الله یا ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور

وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالقبلۃ قبلۃ وبالمسلمین اخوانا ورویہ تحجر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال الحافظ ابن حجر روی الطبرانی عن ابی امامۃ اذا انا مت فاصنعوا بی کما امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان نصنع بموتانا امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فسویتم التراب علی قبرہ فلیقم احدکم علی راس قبرہ ثم لیقل یا فلان بن فلانۃ فانہ یسمعہ ولا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانۃ فانہ یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانۃ فانہ یقول ارشدنا یرحمک اللہ ولکن لا تشعرون فلیقل اذکر ما خرجت علیہ من الدنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما فان منکرا ونکیرا یاخذ کل واحد منہما بید صاحبہ ویقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من قد لقن حجتہ فقال رجل یا رسول اللہ فان لم یعرف امہ قال ینسبہ الی امہ حوی یا فلان بن حوی واسنادہ صالح وقد قواہ الضیاء فی الاحکام لہ واخرجہ عبد العزیز فی الشافی والراوی عن ابی امامۃ سعید الازدی بیض لہ ابو حاتم ولکن لہ شواہد منہا ما رواہ سعید بن منصور من طریق راشد بن سعد وضمرۃ بن حبیب وغیرہما قالوا اذا سوی علی المیت قبرہ وانصرف الناس کانوا یستحسنون ان یقال للمیت عند قبرہ یا فلان قل لا الہ الا اللہ قل اشہد ان لا الہ الا اللہ ثلاث مرات قل ربی اللہ ودینی الاسلام ونبیی محمد ثم ینصرف وقال الاثرم قلت لاحمد بن حنبل ہذا الذی یصنعونہ اذا دفن المیت یقف الرجل ویقول یا فلان بن فلانۃ قال ما رایت احدا یفعلہ الا اہل الشام حین مات ابو المغیرۃ یروی فیہ عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیاخہم انہم کانوا یفعلونہ انتہی کلام الحافظ وبعد ازین ذکر چیزی از شواہد کردہ ذکرش بنا بر عدم دلالت ترک کردیم زیرا کہ درخور قبول شہادت نیست بعدہ گفتہ دیگران میگویند کہ اندک استادن بر قبر میت بعد دفن او وکردن دعای ثبات برای میت مستقبل وجہ او مستحب ست بگوید اللہم ہذا عبدک وانت اعلم بہ منا ولا نعلم منہ الا خیرا وقد اجلستہ للمسئلۃ اللہم ثبتہ بالقول الثابت فی الآخرۃ کما ثبتہ فی الدنیا اللہم ارحمہ والحقہ بنبیک ولا تضلنا بعدہ ولا تحرمنا اجرہ واخرج سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان رسول اللہ صلعم یقول علی القبر بعد ما یسوی علیہ اللہم انہ نزل بک صاحبنا وخلف الدنیا خلف ظہرہ اللہم ثبت عند المسئلۃ منطقہ ولا تبتلیہ فی قبرہ بما لا طاقۃ لہ بہ وحکیم ترمذی گفتہ وقوف بر قبر وسوال تثبیت در وقت دفن مددی برای میت ست بعد نماز زیرا کہ نماز با جماعۃ مومنین ہمچو لشکر باشد کہ بر دروازۂ بادشاہ فراہم آمدہ شفاعتش میکنند وایستادن بر گور برای سوال تثبیت ہمچو مدد برای لشکر ست واین ساعت وقت شغل میت ست زیرا کہ ہول مطلع وسوال فتانین پیش او آمدہ انتہی این ست استدلال واقوال فقہاء درین باب واما اہل حدیث پس انکار آن میکنند مقبلی رح در منار گفتہ کہ ہیچ محدث بلکہ عاقل شک نمیکند در آنکہ الفاظ این حدیث یعنی حدیث ابی امامہ دلالت دارند بر آنکہ حدیث مذکور موضوع ست مثل قول او یا فلان بن فلانۃ واگر نامش نمی شناسد یا فلان بن حوا گوید وہمچنین این لفظ فان منکرا ونکیرا یاخذ کل واحد منہما بید صاحبہ الخ وحافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفتہ انہ حدیث ضعیف وسئل عنہ احمد فاستحسنہ واحتج علیہ بالعمل انتہی گوییم اگر مراد حافظ ہمانست کہ از تلخیص نقل کردیم پس در آن ذکر استحسانش نیست بلکہ اخبار کردہ بآنکہ احدی آنرا جز اہل شام نمیکند وشمار روایتش از ابی بکر بن ابی مریم می کنید واحمد ہم نسبتش بسوی ابو بکر مذکور کردہ واین دلیل تضعیف وی برای روایت ست زیرا کہ ابو بکر بن مریم چنانکہ حافظ ذہبی در میزان گفتہ ضعیف ست نزد اہل حدیث قال ابو بکر بن مریم الغسانی الحمصی اسمہ بکر وقیل بکیر وقیل عمرو وقیل عامر وقیل عبد السلام ضعیف عندہم لتعداد سوق

احوالش کرده وود آخر گفته عن ابی داود انه سمع احمد یقول لیس بشیء انتهی پس قول ابن القیم رح که احمد استحسان تلقین بحدیث ابن ابی مریم
کرده عجیب ست بعده ابن القیم گفته ان حدیث ابی امامة حدیث ضعیف تعال لکنه وان لم یثبت فاتصال العمل به فی سائر الامصار والاعصار
من غیر نکیر کاف فی العمل به وما اجری الله العادة قط بان امة طبقت مشارق الارض ومغاربها وهی اکمل الامم عقولا واوفرها معارف
تطبق علی مخاطبة من لا یسمع ولا یعقل وتستحسن ذلک لا ینکره منها منکر بل سنه الاول للآخر ویقتدی فیه الآخر بالاول انتهی گوییم این قول ابن القیم
غیر قویم بلکه در غایت ضعف ست و بجوابش میتوان گفت که اولا شما خود شک وانکار نمیکنید در آنکه اعظم امت در اتباع واقتدای رسول
خدا صلعم اصحاب عالیجناب وی علیه السلام اند وبیقین معلوم ست که از ایشان حرفی واحد نیامده در آنکه آنها تلقین ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی
رضی الله عنهم کرده باشند ونه احدی ازین خلفاء راشدین مهدیین تلقین میتی بعد دفن او بعمل آورده بلکه ممکن نیست والله که روایتی درین باب
از احدی از صحابه بیاید بآنکه وی بر قبر غیری استاده شده یا فلان بن فلانه گفته باشد یا بر قبر کدام صحابی استاده او را نداکرده باشد پس چه قسم ابن القیم رح باوجود
چنین جلالت شان وامامت فرسان این میدان قائل باتصال عمل در سائر امصار واعصار ست وهم آنکه امام احمد گفته که این عمل جز از اهل شام نزد موت ابوالمغیره
از احدی دیده نشد پس عمل سائر امصار واعصار یعنی چه حال آنکه قبل وفات ابوالمغیره از عهد وفات نبوی صلعم اعصار بسیار گذشته ونشانی
ازین عمل دران یافته نشده واما امصار پس منحصر در شام ست وچون ابن القیم رح درین مسئله راه خلاف پیماید تا استدلالش بر سماع موتی از مخاطبه
تمام گردد بآنکه او را رحمه الله بران ادله صحیحه ناهضه ست پس بغیر او از محرومان انصاف بالکلیه چه رسد فایاک والاغترار بغیر ادلة الکتاب
والسنة وچون این ماجرا دریافت شد شناخته باشی که مراد جلال سیوطی بامر نبوی صلعم بتلقین تا آخر همه بیت حدیث ابی امامه مذکور ست
وهو کما تراه ولهذا وی رح در کتاب شرح الصدور جز حدیث مذکور حدیثی دیگر ذکر نکرده گویا عمده درین باب نزد قائلین تلقین همین حدیث موضوع
یا ضعیف ست ودر فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی گفته ~ والدرس فوق القبر لیس بشرع + کلا ولا تلقینه المبتدع
بعده گفته واما التلقین ففیه خلاف بین العلماء وتناقض کلام ابن القیم رح فیه فرجح فی الهدی کونه بدعة وضعف الحدیث الوارد فیه ورجح فی
کتابه کتاب الروح کونه مستحسنا وجنح المحقق المقبلی رحمه الله تعالی الی کون ذلک بدعة وهو الاظهر واطال الکلام فیه فی کتابه المنار وفی الابحاث المسددة
وقال اما الحدیث المروی فیه فلا یشک اهل المعرفة بالحدیث فی وضعه ورواه سعید بن منصور عن راشد بن سعد وضمرة عن اشیاخ لهم من اهل حمص فالمسئلة
حمصیة واما جعل حدیث اسألوا له التثبیت فانه الآن یسأل شاهدا لهذا فلا شهادة فیه للحکم العدل انتهی واما ما ذکره ابن القیم من اطباق الناس
علی العمل به بلا نکیر فممنوع فروایته عن احمد بن حنبل انه لم یر احدا فعله غیر اهل الشام ظاهر فی عدم اطباق المدعی وکذلک نفیه للانکار فان الجماهیر
من العلماء ینکرون ذلک فی کتبهم ویصرحون بکونه بدعة وکل ذلک ظاهر فی وقوعه منهم عند من فعله والله اعلم انتهی وشوکانی رح در نیل الاوطار
اگرچه ذکر حدیث تلقین وکلام اهل علم بران کرده لیکن تصریح بجواز یا بدعت بودنش ننموده گویا در ابتداءش تردد داشته ست لیکن شک نیست
که ادله شرعیه قاضی بعمل تلقین بروجهی که تبلیغ صلعم شود نیست وعمل بعض بلاد وقول جمعی از فقهاء شافعیه وغیره در همچو مقام درخور استناد
نباشد پس اولی عدم جواز اوست وهرکه در علم آلهی مقتضی به ثبات قول ست محتاج تلقین نیست وهرکه خلاف اوست اگر تلقین بابت العمل
گرده باید که احدی بآنکه نشود واین مشکل ست آری اگر حدیث واردی درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد ودونه خرط القتاد

اختصاص السؤال بهذه الامة درین مسئله سه قول ست یکی اختصاصش باین امت دوم عمومش در سائر امم سوم وقف چنانکه تفصیلش بیاید واسلم
توقف ست زیراکه دلایل مسئله توقیفی ست اجتهاد را دران مدخل نیست و دلیلی ظاهر بر سوال غیر این امت وارد نشده و معتمد خصوص ست
كما رجحه الناظم تبعا للحافظ ابن حجر رحمهما الله تعالى خص نبي الله فيما قد ذكروا بانه يسأل عنه من قبر + ولم يكن ذا للنبي قبله
ابان رب العرش فيه فضله + ولم يكن لامة من الامم + من قبلنا قط سؤال ملتزم + نص على ذاك كبير القدر
الترمذي وابن عبد البر + وآخرون عمموه في الامم + وبعض اهل العلم نحو الوقف ام + در جمع تشتیت بیت سوم را ازین ابیات
ذکر نکرده شاید در بعض نسخ نبوده باشد مردم درین مسئله بر سه قول مختلف اند کما تقدم اول آنکه سوال میت خاص باین امت ست حافظ ابن القیم رح در
کتاب الروح گفته که قول باختصاص را حکیم ترمذی گفته ست و حکمتش تمییز خبیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
وابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب سنن ست ناواقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده واحادیث واهیه
ضعیفه منکره شاذه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی ست و این خطای فاحش و جهل قبیح ست که راه بسیاری از مدعیان علم
زده فلیعلم قول دوم که عبد الحق اشبیلی و قرطبی گفته اند عموم سوال ست برای این امت و دیگر امم و ابن القیم برای ایشان استدلال بچیزی نکرده
مگر انچه جواب دلائل مدعی اختصاص افاده آن میکند قول سوم توقف در تعمیم و تخصیص ست حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند دران دیگران منهم
ابو عمر بن عبد البر فقال في حديث زيد بن ثابت عن النبي صلعم انه قال يا زيد ان هذه الامة تبتلى في قبورها منهم من يرويه تسال وعلى هذا اللفظ يحتمل انه يقال
ان يكون هذه الامة خصت بذلك وهذا امر لا يقطع عليه انتهى گوییم این نقل مخالف کلام ناظم ست چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر
کرده مثل ترمذی و ابن القیم گفته که وی قائل بتوقیف ست لیکن کلام ابن القیم اقوم ست زیراکه وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته هر که
این را خاص باین امت میگوید وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامة تبتلى في قبورها و بقوله صلعم اوحي الي انكم تفتنون في قبوركم و این
ظاهر ست در اختصاص باین امت و دال ست بر ان قول ملکین ما کنت تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول المومن اشهد انه عبد الله ورسوله
و این خاص ست به نبی صلعم و قوله صلعم في الحديث الآخر انكم بي تمتحنون وعني تسالون و آنانکه قائل بتعمیم اند در جواب این دلائل گفته اند که دلالتش
بر اختصاص نیست چه مراد بامت در قول وی صلعم ان هذه الامة جماعت مردم ست کما قال تعالى وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه
الا امم امثالكم و هر جنس از اجناس حیوان مسمی بامت ست و در حدیث آمده لولا ان الكلاب امة من الامم لامرت بقتلها و در حدیث احراق نمله ست
احرقت امة من الامم تسبح و اگر مراد امتی ست که دران مبعوث شده پس در حدیث انچه نفی سوال غیر این امت از امم کند موجود نیست بلکه ذکرش اخبار ست
بمسئول بودن ایشان و بآنکه این سوال مختص بمن قبلهم نیست بنا بر فضل و شرف این امت بر امم و همچنین قوله صلعم اوحي الي الخ و قول ملکین اخبار ست
است را بامتحانش در قبور و ظاهر آنست که حال هر نبی با امت خود همچنین ست و امم آنها معذب می شوند در قبور بعد سوال و اقامت حجت
بر آنها چنانکه معذب شوند در آخرت بعد سوال و اقامت حجت انتهی بعده ناظم گفته سؤال من لم يدفن والمصلوب ومن تفرقت اجزاؤه
واكله السبع ومن يقتل والغريق ويسئل المطروح والمصلوب والحي عن رؤيته محجوب + اذ لو رايناه مقعدا مقاما
لذهب الاصل الذي قد عقدا من فرض ايمان على الانام + بالغيب عما ثم من احكام + سوال عام ست همه را کابر هر صفت

که بمیرد بطرح یا غرق یا القاء درنار یا اکل سباع یا مختلط طیرینا بر عموم ادله سوال قوا ما حجاب حی از رویت آن تعالی
امور برزخ از بیگانگان مخفی داشته احیا از آن هیچ شیء از احوال موتی مشاهده نمیکنند پس اگر میت را قائم و لمدیدیاقا
در قبر ببینیم حصول تمثیل کرده علم برزخ و احوال موتی از ماست باطل گردد چه مقتضای حکمت الهی آنست که این همه جهات
از ابصار ما مطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت ست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان مبنی سائر اعمال است
لهذا ما مثل اصل کرده و آن دو گونه ست غیب و شهادت و ایمان بغیب افضل ست قال تعالی مادحا للمومنین
الذین یومنون بالغیب یعنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم ذر گرفته شده و فرض و واجب خدا را گویند یعنی به
لانه معالم و حدود و انام بمعنی خلق ست واحدی گفته قال الیث الانام علی ظهرالارض من جمیع الخلق و در کرمه وضعها
للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته انهم الخلق و عطا گفته جمیع الخلق واحدی گفته هذه الاقوال
تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشعبی و قال الحسن الجن والانس و این قول مناسب کلام ناظم ست زیرا که محل
تکلیف ست و بالجمله ناظم در شرح صدور و غیراو و در غیر آن از قاضی ابوبکر بن العربی آورده ان من لم یدفن من الاموات بقی
السوال والعذاب و تحجب الله تعالی ابصار المکلفین عن ذلک کما حجبها عن رویة الملائکة والشیاطین و ترد الحیاة الی المصلوب
و نحن لا نشعر به کما انا نحسب المغمی علیه میتا کذلک یضیق علیه الجو کمدیة القبر ولا یستنکر شیئا من ذلک الا من خالط الایمان قلبه انتهی
و امام الحرمین گفته ولیس هذا بابعد من الذر الذی استخرجه الله تعالی من صلب آدم و اشهدهم علی انفسهم و کذلک من تفرقت
اجزاؤه یعید الله الحیاة فی بعض اجزائه او جمیعها و قد شاء النبی صلعم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
ان لا تدافنوا لاسمعتکم و نحوه انتهی و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیرة بشی من احوال الموتی ذکرها ابن قیم فی کتاب
الروح و غیره فی غیره قال فی جمع التشتیت اعلم ان الله تعالی لما طوی امور سکان القبور عن المشاهدة للمعذب منهم والمنعم
جعل لبعض عباده اطلاعا ما علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخص تعالی رجلا او امرأة
بذلک و تصیر معروفة باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنه باخبار بعید فهما قرابته و من کان یلابسه و قد یرسل بعض قرابة
المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات ان عرف باتیانه باخبار الموتی و یبلغ عنه ما یوصی به الیه و یاتی بجوابه و قد
اخبرنا امة جماعة من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالسفل فی لغة
و کانهم اشتقوه من یاتی الارض السفلی التی یدفن فیها الاموات انتهی و چون حیات میت و سوال او در قبر متقرر شد
اهل علم اختلاف کرده اند در آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی ست که اجزاء او متفرق

شده و لا غیر پس ناظم بسوی این خلاف در قول خود و نخلق الله الحیاة فی الذی تفرقت
اجزاؤه او بعض ذی تفرق و توجه السوال عن غیرهما نص علی ذلک امام الحرمین و قد حکی
فی شرح الجزولی فی ذلک خلافا من تنوع النقول فقیل ان کل جزء یجمع و قیل یحیی منه جزء

يسمع + او جزء قلب او دماغ حلا + وقيل بل في كل عضو حلا + روح له حينئذ على حدة + فهذه
من اهب معدوده + يعنى خلق حيات در هر جزو و عضو ميت متفرق الاجزا مى شود يا در بعض اجزا و عضاى او
و بر ثانى اختلاف ست كه عود حيات در كدام جزء مى باشد در دل يا در دماغ يا در هر عضو كه محل روح بود على الوحدة والانفراد
و چون اين اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود ميكند در قبر بنا بر قيام دليل بران چه وى بعد عود روح برخاسته در قبر مى نشيند
كما نصت به الاحاديث النبوية وتواترت الاخبار النبوية بذلك و تعداد رواة اين احاديث از صحابه رضوان الله تعالى
عليهم نزديك بهفتاد كس مى رسد كما تقدم و احاديث جميع صحابه كه ذكر شان پيشتر گذشته متفق اند بر زنده شدن مرده
در قبر و نشستن او دران تا آنكه در حديث جابر بن عبد الله آمده كه قال رسول الله صلعم انه اذا دخل الميت قبره مثلت له الشمس
عند غروبها فيجلس يمسح عينيه يقول دعونى اصلى اخرجه ابن ماجة و ابن ابى الدنيا و اين احاديث را سيوطى در شرح الصدور
سوق كرده و در بعض روايت مقعد جنت براى مومن و مقعد نار براى غير مومن مذكور ست و مومن ميگويد بگذاريد مرا
تا بروم بسوى اهل خود و بشارت دهم ايشانرا و شك نيست كه اين حال كسى ست كه حيات حقيقيه و روح اصليه بسوى
او عود كرده چنانكه بود مگر آنكه اين اعاده بعض روح يا همه روح ست كه در بعض بدن حلول ميكند و عذاب قبر و ضرب كافر
و منافق بمطراق يا مرزبه حديد معلوم ست و اين عذاب جز بر بدنى نمى باشد كه دران روح ست و ناظم در شرح الصدور
از حافظ ابن حجر رح نقل كرده كه ان الروح تحل فى النصف الاعلى من الميت انتهى اما دليل چنانكه ذكر كرديم دليل اند بر حلول
در همه بدن و حديث براء بن عازب اجمع احاديث احوال موتى ست و دران تصريح ست بآنكه ملائكه منكر و نكير ميت را مى نشانند
و سوال ميكنند و اين ظاهر در حيات اوست چنانكه بود و ظاهر كلام ناظم نيز همين ست كه اين خلاف در حق كسى ست كه
اجزايش متفرق گرديده نه در باره كسى كه بر حال خود باقى ست و احاديث متقدمه درين باب همه در حيات غير متفرق
الاجزاست ليكن غير مخفى ست كه باب اخبار از احوال موتى امرى ست كه نيست راه بسوى معرفتش مگر از سمع چه عقل
را مجالى دران نباشد پس كسيكه قائل ست بحيات قلب يا دماغ يا غير اين هر دو از ميت متفرق الاجزا وى دليلى نياورده
كه در خور اين تقسيم باشد لا جرم ادخالش زير عموم احاديث حيات ميت اولى ست زيرا كه تخصيصى در ميان نيست يا اولى
وقف ست و سپردن علمش بخدا عز و جل بعده ناظم از موتى متفرق الاجزا بعض اموات را خاص كرده و گفته

من ناكل السباع والاطيار + يسأل حين يحصل القرار + في جوفها من غير ما مجاز + نص عليه هكذا
البزاز + يعنى اين مجاز نيست بلكه حقيقت ست زيرا كه او تعالى قادر ست بر هر ممكن و عدول بسوى مجاز جز نزد تعذر
حقيقت نباشد و نيست تعذر درينجا بلكه ممكن ست و هر كرا ايمان ملكه باشد وى هرگز در چيزى ازينها شك نكند و بزاز
درين بيت يكى از علماء حنفيه ست در فتاواى خود گفته السوال فيما يستقر فيه الميت حتى لو اكله السبع فالسوال فى بطنه انتهى
و اين تخصيص ست براى بعض متفرق الاجزا كه ماكول طيور و سباع باشد سيد علامه محمد بن اسمعيل امير رح گفته و لا اورى

ما خصص ہذا من بین ما تفرقت اجزاؤہ ثم یقال اجزاؤہ قد تفرقت فی حواصل الطیور و بطون السباع فہل المراد انہ فی کل جزء حیث
یستقر فہذا یؤدی الی انہ یسأل کل عضو او بعضہ و ہو خلاف ما قام الدلیل علیہ و ان ارادا شناء اکلہ طائر واحد او سبع واحد
دان ہذا و ان تفرقت اجزاؤہ فی کل ما اکلہ لکنہ لما اجتمع فی بطنہ صار لہ قبرا فہذا لا یتم لانہ انما یاکلہ دفعات و یخرج الدفعۃ الاولی
من بطنہ ثم یاکل غیرہ فلا تستقر اجزاؤہ فی البطن جمیعا فالاظہر ان ہذا القسم من جملۃ ما تفرقت اجزاؤہ حکمہ حکمہ و یمکن ان یرید
ہذا القائل بان الذی تفرقت اجزاؤہ یسأل الجزء الذی قیل انہ یسأل منہ من دماغ او قلب بعد استقرارہ فی بطون الطیور
والسباع ومن بتابوت وشبہ جعلا + مدۃ ایام لکیما ینقلا + فذاک لا یسئل ما لم یدفن + کذاک لا بد لہ
بنص بین + یعنی بزاز حنفی ذکر کردہ کہ ان من بقی فی نحو تابوت ایاما وان طالت لاجل ان ینقل الی موضع یدفن فیہ فانہ لا یسأل
ما لم یدفن ابن انقلہ الناظم عنہ فی شرح الصدور پس مراد بقول او بنص بین نہ آنست کہ بزاز نصی از کتاب و سنت درین حکم آوردہ
بلکہ معنی او آنست کہ وی برین حکم از کلام خود نص کردہ و اما دلیلش پس گویا ظواہر احادیث ست بلفظ اذا دفن المیت یعنی تساع
تعلیق حکم بر دفن کردہ مگر آنکہ قول او و یسأل الغریق فی البحار + حین یغیب نص نیکسا دی + مخصص اوست
و گویا کہ تخصیصش از برای آن کردہ کہ وی مدفون نیست بخلاف کسی کہ در نحو تابوت باشد در جمع التشتیت افادہ کردہ و لا یخفی
ان الوقف فی ہذہ الاشیاء اقرب و ارجاع تفاصیلہا الی عالم الغیب والشہادۃ اصوب انتہی من خص لعدم السوال
ابو القاسم سعدی در کتاب الروح گفتہ و رد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تنالہم فتنۃ القبر ولا یاتیہم الفتانان و ذلک
علی اوجہ مضاف الی عمل و مضاف الی حال و مضاف الی حال بلاء نزل بالموت و مضاف الی زمان انتہی قلت و ہم سبعۃ
و فی التذکرۃ للقرطبی خمسۃ قال الناظم واستثن جمعا ما لہم سوال + خصیصۃ من بہا المفضال + مفضال
بر وزن مفعال از افضال ست و سمع باین لفظ وارد نشدہ بلکہ بلفظ ذی الفضل آمدہ و اشعریہ و اہل سنت اطلاق چیزے
کہ سمع بدان وارد نشدہ بر وی عز و جل جائز ندارند کما ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
نص النبی انہ لا یسئل + نسائی از راشد بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آوردہ کہ
گفت ان رجلا قال یا رسول اللہ ما بال المومنین یفتنون فی قبورہم الا الشہید قال کفی ببارقۃ السیوف علی راسہ فتنۃ ومن
لقی العدو فصبر حتی یقتل او یغلب لم یفتن فی قبرہ قرطبی در تذکرہ
گفتہ یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود نزد التقاء زحفین و برق سیوف فرار میکرد و چہ شان منافق گریختن و جبن
کردن نزد قتال ست و شان مومن بذل نفس و تسلیم او بخدا و حمیت و تعصب بر کلمہ وی ست و این مظہر صدق ما فی الضمیر
اوست چہ برای حرب و قتل بازگشتہ و داد دلاوری در راہ خدا دادہ پس اعادہ سوال بر وی در قبر چہ باشد قالہ الحکیم
الترمذی وعن المقدام بن معدیکرب قال قال رسول اللہ صلعم للشہید عند اللہ ست خصال یغفر لہ فی اول دفعۃ و یری
مقعدہ من الجنۃ و یجار من عذاب القبر و یامن من الفزع الاکبر و یوضع علی راسہ تاج الوقار والیاقوتۃ منہ خیر من الدنیا

ومافیها ویزوج اثنتین وسبعین زوجة من الحور العین ویشفع فی سبعین من اقاربه اخرجه ابن ماجة والترمذی وغیرهما وقال الترمذی حدیث حسن غریب وقال ابن ماجة یغفر له من اول دفعة من دمه ویحلی حلیة الایمان بدل قوله ویوضع علی راسه تاج الوقار قرطبی گفته واقع در جمیع نسخ ترمذی وابن ماجه ست خصال ست حال آنکه در متن سبع خصال آمده وبه لفظ ابن ماجه ویحلی حلیة الایمان هشت خصلت می شود وابو بکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدام همچنین روایت کرده قال قال رسول الله صلعم للشهید عند الله ثمان خصال انتهی وقول ناظم ای من یقتل اشارت ست بآنکه این فضیلت مختص بکسی ست که کشته شد در راه خدا نه غیر او اگرچه پاک کس باشد واگرچه قتال جائز بود مثل قتال بغاة ونیست فرق در آنکه مقتول مذکور مرد باشد یا زن آزاد بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب او را کشته یا اهل ردت یا ذمه یا قطاع الطریق ونحو آن وخواه کافری او را بکشد یا سهم او بر او برگشته هلاکش کند یا سلاح مسلمی دیگر بطور خطا بر وی برسد یا در مغاکی بتقیید یا دابه او را برافگند یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کنند بوی اهل حرب یا بعض حربیان در حال انهزامش بکشند یا کافری بطریق صبر هلاک سازد یا در معرکه افتاده یافته شود گو بر وی اثری از خون نبود چه ظاهر آنست که بسبب قتال مقتول گشته کما جزم به الرافعی والنووی واین چنین کس شرعا شهید ست غسلش ندهند ونماز جنازه اش نگذارند ووی علی شهداست چه شهید دنیا وآخرت هر دو ست واما هر که بعد انقضاء قتال بنا بر جراحتی که بآن رسیده مست بمیرد ودر وی حیات مستقره موجود بود وآنکس در اظهر اقوال شهید نیست خواه زمان حیاتش دراز گردد یا قصیر بلکه این امت مشاهده ست بسبب آنکه آری اگر معرکه قتال منقضی شد ودر مجروح حرکت مذبوح ست وی شهید باشد یا بجزم واگر حیاتش متیقن ست پس شهید نباشد وشهدا سه قسم اند یکی شهید دنیا وآخرت وهو من قاتل الکفار لاعلاء کلمة الله تعالی دوم شهید آخرت فقط وآن نیز چندکس هستند وتفصیل شان آمدنی ست ان شاء الله تعالی سوم شهید دنیا نه شهید آخرت ووی کسی ست که از برای غنیمت قاتله کرده ولا حول ولا قوة الا بالله ونتوان گفت که غسل وصلوة بر نبی جائز ست بآنکه افضل از شهید ست وبر شهید جائز نیست زیرا که نبوت رتبه اعلی ست باکتساب دست بهم نده ده وشهادت امر کسبی ست امداد ان ترغیب داده اند شافعی در ام گفته جاءت الاخبار کانها عیان من وجوه متواترة ان النبی صلعم لم یصل علی قتلی احد وما روی انه کبر علی حمزة سبعین تکبیرة لا یصح وقد کان ینبغی لمن عارض بذلک هذه الاحادیث ان یستحیی علی نفسه قال واما حدیث عقبة بن عامر فقد وقع فی نفس الحدیث ان ذلک بعد ثمان سنین یعنی والمخالف یقول لا یصلی علی القبر اذا طالت المدة قال فکانه صلعم دعا لهم واستغفر لهم حین علم قرب اجله مودعا لهم ولا یدل ذلک علی نسخ الحکم الثابت انتهی گویم تفصیل احکام مختصه بشهدا در روضه ندیه شرح درر بهیه ومسک الختام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شاء فلیرجع الیهما قال الناظم رحمه الله تعالی

وکوامام راسخ قدم وافی به ولم یحط به رجلا خلافا لکن حکی الخلف به الحجری وانه حسن

حجة المسئول همراه آنست که اکثر علما قائل اند بآنکه شهید مسئول نمی شود بنا بر آنکه احادیث صحیحه ماخمیه وجهی دلی وران مشتبه

خلاف کرده و لیکن ذکر مخالف و دلیل او نموده که آن کیست و چیست و وجه درینمقام با جمهور ست و این یک قسم غیر مسئول
شد ثانی الذی لایسأل المرابط. روی الاحادیث بذلک الضابط. قرطبی گفته رباط بمعنی ملازمت در راه
خداست ماخوذ از ربط الخیل بعده هر ملازم ثغری را از ثغور اسلام مرابط نامیدند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
در حق منتظر نماز فذلکم الرباط تشبیه برباط فی سبیل الله ست و رباط لغوی همان اول ست یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
برای مرابطت درانجا تا یکمدت و اما سکان ثغور که دائما با اهل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غزا نمی کنند پس آنها هر چند
حمات اند اما مرابط نیستند قاله علماؤنا انتهی و رباط از فضل اعمالی ست که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنهٔ قبر مامون می شود و دلیلش روایت مسلم از سلمان فارسی ست که گفت سمعت
رسول الله صلعم یقول رباط یوم ولیلة خیر من صیام شهر وقیامه. وان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله واجری علیه رزقه
وامن من الفتانین وعن فضالة بن عبید عن رسول الله صلعم کل میت یختم علی عمله الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
ینمو عمله الی یوم القیامة ویامن من فتنة القبر اخرجه الترمذی وصححه وعن ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات
مرابطا فی سبیل الله اجری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله واجری علیه رزقه وامن من الفتان ویبعثه الله آمنا من الفزع
اخرجه ابن ماجة بسند صحیح واخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله
صلعم یقول کل میت یختم علی عمله الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمله حتی یبعثه الله ویومن من فتانی القبر اخرجه احمد
والطبرانی ومراد بضابط در بیت ناظم عدل ست زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
یعنی رُوات احادیث مذکوره ائمهٔ ثقات محتج بهم و صحیح هستند و این گویا حواله باصطلاح معروف ست ورنه صواب درین
مقام صدق و ضبط راوی ست نه عدالت او اگرچه جمیع اهل اصول حدیث بران مطبق اند کما حققنا ذلک فی هدایة السائل
الی ادلة المسائل ومنهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل او ختم شد لیکن ده چیز که ناظم در بعض
موافات خود آنرا نظم کرده آن این ست ه اذا مات ابن آدم لیس یجری. علیه من فعال غیر عشر
علوم بثها ودعاء نجل. وغرس النخل والصدقات تجری. وراثة مصحف ورباط ثغر وحفر البیر

او اجراء نهر. وبیت للغریب بناه یاوی. الیه او بناء محل ذکر. انتهی الثالث المطعون حیث اُلحقا
بالشهداء فی حدیث صدقا. مطعون کسی ست که در طاعون مرده در قاموس گفته الطاعون الوباء ناظم در شرح
الصدور گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یفتن لانه
نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا
لانه نظیر المرابط هکذا ذکره و هو متجه و قول ناظم حیث اُلحق اشارت ست بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
لکل مسلم اخرجه مسلم وعن عائشة عنه صلعم الطاعون کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء وان الله جعله رحمة للمؤمنین فلیس

من احد يقع في الطاعون فيمكث في بلده صابرا محتسبا يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب الله له الا كان له مثل اجر شهيد اخرجه احمد والبخاري
وعنها عنه صلعم الطاعون غدة كغدة البعير المقيم بها كالشهيد والفار منها كالفار من الزحف اخرجه احمد وعن ابي موسى
عنه صلعم الطاعون وخز اعدائكم من الجن وهو لكم شهادة اخرجه الحاكم وعن عائشة عنه صلعم الطاعون شهادة لامتي ووخز
اعدائكم من الجن غدة كغدة البعير تخرج في الاباط والمراق من مات فيه شهيد ومن اقام فيه كان كالمرابط في سبيل الله ومن فر منه
كان كالفار من الزحف پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت ست وطعن قتل جن باشد ووخز بلانقاف
بمعنی وخز نیزه جستن وآمیختن چیزی وچیزی اندک ست حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عائشه گفته مقتضای حدیث
آنست که این اجر شهید برای کسی ست که از بلده طاعون بیرون نرود ودر حال اقامت قاصد ثواب الهی وراجی صدق
موعد باشد وعارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی وصرف آن از وی هردو بتقدیر الهی ست ودر صورت وقوع دل تنگ
نشود بلکه در حالت صحت وسقم معتمد برب خود باشد پس هرکه متصف باین صفات ست ودر غیر طاعون مرده پس ظاهر حدیث
آنست که او را اجر شهید حاصل گردد وهمچو کسی باشد که بنیت جهاد در راه خدا برآمده بسبب دیگر جز قتل مرده که او را اجر
شهید باشد ومؤید اوست روایت من مات في الطاعون فهو شهيد ونگفت بالطاعون واگر این صفات در وی یافته شد
ووفاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حدیث آنست که وی شهید نباشد اگرچه بطاعون بمیرد انتهی
گوییم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعیه طاعون وخز جنات ست که بسبب عداوت طعن بنی آدم
میکنند واز ینجا باطل شد قول اطبا که طاعون ماده سمیه ست که ورم می آرد وسببش فساد جوهر هواست وفرق در
طاعون ووبا آنست که طاعون اخص از وباست چه وبا مرض عام را گویند وآن گاهی بطاعون باشد وگاهی بغیر آن ست پس
طاعون وباست وهر وبا طاعون نیست وشیخ رملی بتبعیت پدر خود وجماعه از اهل علم باستحباب قنوت برای رفع وبا و
طاعون رفته زیراکه از نوازل عظام ست وائمه باستحباب دعا برای نازله قائل شده اند ورافعی ونووی گفته اند که مشروعیت
قنوت در سائر نوازل مثل وبا وجز آن ست وچون قنوت برای ازاله عدو که سبب شهادت عظمی ست مستحب باشد پس
برای وبا اولی تر بود واز ادویه مجربه دافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خدا ست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ونیز حافظ
ابن حجر در بذل الماعون مبطلون نادر عدم سوال نظیر مطعون گفته وطعون بسا محتسب النظیر در البلاد داشته وهو متجه وکلام
بر طاعون بسیارست این موضع گنجایش ذکر آن ندارد ومقتضی ما قدوا د القرطبی + کل اخی شهادة

بذا حبي + قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه وآن بلده ایست در مغرب کما في القاموس وهو العلامة الكبير الحافظ
المحدث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابي بكر بن فرح الانصاري الاندلسي من ائمة الحديث له التذكرة في علوم الآخرة ووی
گفته که قوله صلعم من مات مريضا مات شهيدا عام ست در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تقیید شده بمقتول البطن آمده ودر آن
دو قول ست یکی آنکه او را اسهال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الداء ودب الجرح اذا لم يقبل الدواء

دوم آنکه استسقا شود و این اظهر دو قول است زیرا که عرب مدت او را منسوب بسوی بطن میکنند و میگویند قتله بطنه یعنی
داءی که در جوف او رسیده و صاحب استسقا کسیست که بمیرد مگر باین درد پس گویا که وی هر دو وصف را جمع ساخت
و مثل اوست صاحب سل چه نیست موتش مگر بدرد و نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بموت ناگهانی بمیرد یا بسم
و بسام و حمیات مطبقه و قولنج و حصاة فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت الم و ورم ادمغه و فساد امزجه غائب گردد
و این چنین میت در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتهی گویم حدیث من مات
مریضا مات شهیدا ووقی فتنة القبر وغدی وریح برزقه من الجنة را ابن ماجه از حدیث مغیره اخراج کرده ست و رأی قرطبی را
محمد بن ابی بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده و معنی جبی که از حباه ست اعطیه ست و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعده
گفته قلت لا حاجة الی شیء من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ وانما هو من مات مرابطا لا من مات مریضا
وقد اورده ابن الجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتهی گویم چون سخن ناظم درین حدیث چنین ست پس ناظم را ذکرش درینجا
و نسبتش بسوی قرطبی ضرور نبود اولاً برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت نکرده بلکه مرض را مقید ببطن ساخته و بطن را
تفسیر باستسقا نموده و سل را باستسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق میساخت قریب بنی کس که شارع نام اینها شهید
نهاده ملحق می نمود کما سیاتی ثانیا برای آنکه قرطبی بناء اختلاف و تقیید بر ثبوت روایت من مات مریضا نهاده و ناظم بیان
ضعف این روایت نموده پس فرع کردن فرعی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم رح در حدیث ابن ماجه گفته
انه من افراده و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما یتوقف فیه ولما شهد به رسول الله صلعم قال کما قال القرطبی
انه ان صح مقید بحدیث المبطون بعده ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهدا کرده و گفته الرابع الصدیق ذو العرف
الشذی + نص علیه القرطبی والترمذی + در قاموس گفته الصدیق کسکیت کثیر الصدق و نعت ابی بکر
شیخ الخلفاء والعرف بفتح العین المهملة الریح والشذا بالمعجمتین هو ذکاء الرائحة ای العرف الطیب قال القرطبی اذا کان الشهید
لا یفتن فالصدیق اجل خطرا و اعظم اجرا وهو احری ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التنزیل علی الشهداء فی قوله تعالی
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وجاء فی المرابط الذی
هو اقل رتبة من الشهید فکیف بمن هو اعلی رتبة منه و من الشهید انتهی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول وتبین ان الصدیق یسأل فی قبره کما یسأل غیره وهذا عمر بن الخطاب رأس الصدیقین
قد قال للنبی صلعم لما اخبره عن سوال الملک فی القبر فقال وانا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتهی گویم حدیث عمر را
قرطبی در تذکره ذکر کرده و بیهقی آنرا اخراج کرده و گفته ولقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبی صلعم بفتنة المیت فی
قبره و سوال منکر و نکیر وهما الملکان قلت یا رسول الله ایرد علی عقلی قال نعم قال اذن اکفیکهما والله لان یسألانی لا...
فیهما فاقول انا ربی الله فمن ربکما انتهی و اما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم ست و لفظه و یفعل الله ما یشاء و تمادیه

عنہا واللہ اعلم ان من مشیتہ ان یرفع اقواما عن السؤال وہم الصدیقون والشہداء انتہی ذکرہ الناظم فی شرح الصدور
در جمع التشتیت گفتہ ولا یخفی ما فیہ قال ابن القیم ولا یلزم من ہذہ الخاصیۃ التی اختص بہا الشہداء ان یشارکہم الصدیق فی
حکمہا وان کان اعلی منہ فخواص الشہید قد تنتفی عمن ہو افضل منہ وان کان اعلی درجۃ منہ انتہی وناظم بنا مرام بر قول قرطبی
کردہ و بالحاق صدیق بشہید رفتہ واشارت بسوی تعلیل قرطبی نمودہ وگفتہ لانہ من الشہید اعلی مرتبۃ فہو
بذالک اولی در جمع التشتیت گفتہ قد عرفت ما رادہ ابن القیم قریبا والحق معہ انتہی گویم حجت درمانحن فیہ سمع ست
نہ قیاس زیراکہ عقل واجتہاد را در امور برزخ وآخرت دخل نیست وسمع درین مدعا غیر وارد ست پس اقتصار بر ماورد
عین احتیاط در دین ست واما انبیاء علیہم السلام پس ناظم بناء عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کردہ زیراکہ مرتبہ
نبی اولی تر از صدیق ست پس وی باین کرامت عظمی مستحق تر باشد بلکہ غیر او را سوال از نبی میکنند ولہذا میگوید
ومن ہنا یقطع بانتفائہ عن رسل اللہ وانبیائہ ابن القیم رح در کتاب الروح گفتہ اختلاف کردہ اند
در آنکہ انبیاء علیہم السلام مسئول میشوند در قبور یا نہ بر دو قول وہما وجہان فی مذہب احمد وغیرہ انتہی پس قول ناظم
کہ ازینجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عجیب ست چہ وی قیاس انتفایش از انبیاء بر انتفایش از صدیقان
کردہ واین از باب قیاس اولی ست و بر مقیس علیہ کدام دلیل ظنی ہم ناہض نیست پس چہ قسم میتوان گفت کہ حکم مقیس علیہ
قطعی ست آری این قطع بغیر تقدیر و بدون ہدی وکتاب منیر ست واگر چنین میگفت وقد قیل بانتفائہ ہون می بود
از قول یقطع وکم اما وقالہ وکم امہ والنسفی فی بحرہ بہ جزم یعنی این قول را نہ تنہا قرطبی گفتہ ست
بلکہ ائمہ وامم بسیار بدان قائل اند ونسفی در کتاب خود بدان یعنی بانتفاء سوال از انبیاء علیہم السلام جزم کردہ ونسفی نسبت
بسوی نسف بروزن جبل ست بنون وسین مہملہ وفاء وقول نسفی در شرح الصدور باین لفظ مذکور ست انہ قال فی بحر الکلام
ان الانبیاء والاطفال المومنین لیس علیہم حساب ولا عذاب القبور ولا سؤال منکر ونکیر انتہی و برای دعوای خود ایراد دلیلے
نکردہ و نہ ناظم در شرح الصدور بذکر دلیلش پرداختہ والشیخ سعد الدین فیہ نقلا خلفا وہذا الخلف
ہما اشکلا یعنی شیخ سعد الدین تفتازانی متکلم از علماء نقل خلاف درین مسئلہ کردہ وگفتہ کہ بعض اہل علم اثبات آن کردہ اند
وبعض بنفی آن پرداختہ وناظم گفتہ کہ این خلاف مشکل ست زیراکہ نتوان گفت کہ انبیاء علیہم السلام مسئول اند گویم از ماسبق
معلوم شد کہ وی استدلالی برای انتفاء سوال از انبیاء ورسل نکردہ مگر بقیاس بر صدیق وہو کما عرفناک پس خود ہیچ اشکالے
در خلاف نیست بلکہ اشکال در قول بانتفاء ست چہ تخصیصی برای انبیاء علیہم السلام نیاوردہ مگر بقیاس ہو کما عرفت و
عجب آنست کہ ناظم رح در شرح الصدور ذکر نکردہ کہ انبیاء ورسل مسئول نیستند باآنکہ تعرض کردہ ست بذکر غیر مسئولین
ونام شہید ومطعون وصدیق وغیرہم بردہ اما ذکر انبیاء نکردہ والنیکساری قال المسئلۃ عن النبی جل من قد
ادرسلہ نیکساری بنون وتحتیہ وکاف وسین والف وراء ست در جمع التشتیت گفتہ لا ادری الی ماذا نسبتہ ولا اعرف

اسم المنسوب ولا شيئا من اقواله فليبحث عنه انتهى واين دليل كه ذكرش باين قول خود كرده ان يسال عنه غيره في مرمه
فكيف يسال النبي عن نفسه + معنى وى آنست كه ميت را در قبر از انحضرت صلعم سوال ميكنند و ميگويند ما تقول في
هذا الرجل كما تقدم پس نبي صلعم را چه قسم سوال از نفس شريف وى بكنند گوييم اين مجرد استبعاد ست و سوال تنها تا از همين
معنى ست بلكه اول از رب مى پرسند پستر از انحضرت صلعم ثانيا و كدام مانع ست از سوال نفس و حال آنكه او تعالى رسل را
سوال كرد و كه شمارا امم شما چه جواب داد با آنكه خدا عالم بآن جواب ست حيث يقول تعالى يوم يجمع الله الرسل فيقول ما
ذا اجبتم الآيه و نبي صلعم در تشهد خود اشهد ان محمدا رسول الله ميگفت و بالجمله ادله بر نفي غير ظاهر ست و دخول انبياء
در عموم ظاهر در جمع التشتيت گفته والاقرب عندي الوقف في المسئلة انتهى والفاكهاني قال في الملائكة الظاهر
انتفاءه عن اولئك + فاكهاني نسبت بسوى فاكهه ست در قاموس گفته الفاكهة الثمر كله والفاكهاني بائعها انتهى ليكن ناظم
در نيجا سند فاكهاني و نه كلام او در شرح العمدة ذكر كرده و گويا كه سندش در نفي سوال از ملائكه آنست كه غالب الفاظ
احاديث در انسان و ابن آدم آمده حالانكه در احاديث لفظ عبد مؤمن نيز وارد يافته و آن عام ست نيز متقرر شده كه رسول صلعم مبعوث نيست
بسوى ملائكه پس ملائكه نيز ميت وى باشند حليمي و قونوي گفته اند كه جن مثل انس اند در سوال و حساب و دخول جنت و
نار و اما ملائكه پس اشبه آنست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته ها كاتب اعمال اند و اگر عمل ايشان مكتوب گردد
هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر و هلم جرا و عدم حساب بنا بر عدم سيئات ست و در رتبه كمتر از بشر غير مخاطب نيستند
و اما اثابت پس گفته اند كه مثاب مى شوند بدفع تكليف از ايشان چه اهل مطاعم و مشارب و مناكح نبوده اند كه وارد مورد
بني آدم گردند در جنت و محتمل كه وراى وضع تكليف منعم بنعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان معد ساخته
و عقول ما بران نرسيده زيراكه حق تعالى ميفرمايد اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التشتيت گفته والاقرب الوقف هنا لا سيما و لم يات حديث بان الملائكة تدفن بعد موتها
و بان لها مستقرا بعد فنائها وان كان لا اشتراط في السوال ثم رايت بعد هذا في فتح الباري ما لفظه واما الملائكة فلا اعرف
احدا ذكره والذي يظهر انه لا يسال لان السوال يختص بمن شانه ان يقبر انتهى قلت اي من هو من الذين يقبرون و شانهم ذلك
وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كاكيل السباع والطير و نحو ذلك قلت و اما الجن فالادله تعمهم فيسالون جملة +
زيراكه لفظ عبد و لفظ ميت بر ايشان صادق ست حاصل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مبعوث ست بسوى ايشان پس
حكم جن در جميع احكام حكم امت او ست و لهذا گفته كه ادله عام ست بدان و اجماع قائم شده ست بر مرسل بودنش بسوى
جن همچو انس قال تعالى قل اوحي الي هذا القران لانذركم به و من بلغ و شك نيست كه جن را قرآن رسيده
قال تعالى و اذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القران و قول ناظم جملة يعني جميع ايشان از مومن و كافر
و منافق همچو انس و طائع جن مثاب ست و عاصي ايشان معذب پس ثابت شد كه جن مسئول اند همچو انس و عطف و توان گفت

که اگر جمیع احکام لازم ایشان ست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
وی صلعم آمده باشند مگر دو مرتبه یکبار در مکه حرسها الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از مکه اکثر شریعت مجدد گشته زیرا که عدم نقل
مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون رویت مومنین حاضرین محفل برکت منزل
نیست و حکایت انکار وجود جن از بعض معتزله چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ناطق بوجود جن ست و احادیث صحیحه
در وجود جن و شیاطین لا تحصی ست و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد اوست پس نزاع دران مکابره ست در چیزیکه معلوم
بتواتر ست و نیز این امری ست که عقل جهل آن و حس تکذیبش نمیکند و در مومنین جن اقوال ست یکی آنکه جز نجات از نار
ثوابی برای ایشان نیست بعده گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابوحنیفه ست حکاه عنه ابن حزم و ابن ابی الدنیا
از لیث آورده که گفت ثواب الجن ان یجاروا من النار ثم یقال لهم کونوا ترابا کالبهائم دوم آنکه مثاب بر طاعت و معاقب
بر معصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه رح ست ابن حزم در ملل و نحل
گفته جمهور الناس علی انهم یدخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب وجدنا مصداق ذلک فی کتاب الله ولکل درجات مما
عملوا والله اعلم بالصواب الخامس الاطفال دون الحنث فی + ارجح قولیهم و جزم النسفی + کلام نسفی در بیان
اطفال مومنین و انبیا گذشته که ایشان مسئول نمی شوند و معلوم ست که منجمله عذاب قبر یکی سوال ست و چون اطفال معذب
نمی شوند سوال هم از ایشان نرود و ابو عمر و نسفی از متقدمین حنفیه ست حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در مسئله ثالث عشر
نوشته اختلف الناس فی الاطفال هل یمتحنون فی القبور لا علی قولین و هما وجهان لاصحاب احمد انتهی و حجت قائل سوال آنست
که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا وقایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او مشروع ست چنانکه مالک
در موطا از ابوهریره رضی الله عنه آورده که انه صلی علی صبی صغیر فسمع من دعائه اللهم قه عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بحدیث
عایشه رضی الله عنها انه مر علیها بجنازة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یبکیک یا ام المومنین فقالت هذا الصبی بکیت علیه شفقة
من ضمة القبر اخرجه علی بن معبد و نیز احتجاج کرده اند بحدیث ابوهریره انه کان یصلی علی المنفوس ما ان عمل خطیئة قط فیقول
اللهم اجره من عذاب القبر رواه هناد بن السری گویند او تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا منازل خود را بشناسند
والهام جواب سوال میکند و احادیث بسیار دلالت دارند برآنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
و جماعت حکایت کرده که چون در آخرت ممتحن گردند از امتحان در قبور خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
می شود که رسول و مرسل را بداند و از وی می پرسند که ایمان برسول آورد و طاعتش بگزید یا نه و بگویند ما کنت تقول فی
هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیکه هیچ تمییز ندارد او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه میگوئی
و اگر عقل او را هم در قبر رد نمایند سوال او از آنچه متمکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده ست بخلاف امتحان اطفال
در آخرت که او تعالی رسولی را سوی ایشان میفرستد و امر بطاعت او خود فرماید و عقول ایشان همراه ایشان باشد

ومطیع آن رسول ناجی وعاصی او داخل در نار گردد واین امتحان بچیزی ست که در انوقت آزمای توانند کرد نه آنکه سوال
از امر ماضی در دنیاست از طاعت وعصیان مثل سوال ملکین در قبر واما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بر ترک یا فعل معصیت نیست قطعاً زیراکه او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلاگناهی مرا العذاب تالم حاصل
بمیت باشد بکدام سبب اگرچه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلعم فرموده ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بسبب گریه
کسان خود متالم ومتوجع میگردد نه آنکه معاقب بگناه زنده میگردد قال تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری واین مثل
قوله صلعم ست السفر قطعة من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت ست ولاریب ان فی القبر من الآلام والهموم والغموم والحسرات
ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرع للمصلی ان یسأل الله ان یقیه ذلک العذاب انتهی وذلک مقتضی کلام النووی
وابن الصلاح لا یلقن الصبی + واحدی در بسیط گفته صبی را طفل خوانند از حین سقوط او از شکم مادر تا احتلام ویقال
جاریة طفل وغلام طفل ومراد بصبی درینجا طفل ست نر باشد یا ماده وتلقین فرع سوال ست پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم گردند والا فلا گویم نووی در اذکار گفته سئل الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح رح عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
التلقین هو الذی نختاره ونعمل به وذکره جماعة من اصحابنا الخراسانیین قال وقد روینا فیه حدیثا من حدیث ابی امامة ولیس اسناده بالقائم
ولکن اعتضد بشواهد وبعمل اهل الشام به قدیما قال واما تلقین الطفل الرضیع فما له مستند یعتمد ولا نراه والله اعلم انتهی گویم صواب
آنست که صغیر را مطلقا تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادامیکه بالغ نگردد ومکلف نشود — این ست
آنچه ناظم بسوی آن از کلام این هر دو بزرگ اشارت کرده ودر فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در طفل غیر ممیز
قرطبی در تذکره جزم بسوال کرده وهو منقول عن الحنفیة وغیر واحد از شافعیه جزم بعدم سوال کرده اند وتلقین یاتی
مستحب ست در حج التشتیت گفته وقد قدمنا ان ما فی التلقین مطلقا من عدم الدلیل والزرکشی اضطرب له معللا +
بانه فی قبره لم یسأل + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال ست بلکه اختیار عدم
سوال اوست پس علت مشار الیه ناظم کجاست انتهی گویم مسئله سوال صبی در قبر ذات خلاف منتشر بین العلما ست
نقل کلام ابن القیم در کتاب الروح وکلام نسفی در بحر الکلام پیشتر گذشته وکمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه بعدم سوال
وحساب وعذاب اطفال جزم کرده ونووی در روضه تخصیص تلقین ببالغ رفته واین نیز دلیل بر عدم سوال اطفال ست
وبه افتی الحافظ ابن حجر رح وشیخ ابن شجاع که از سادات حنفیه ست گفته ان للاطفال سوالا وکذا للانبیاء لکن ان صح ذلک
فی حق الانبیاء فهو سوال تشریف وتعظیم ذکر کرده حافظ ابن حجر فرموده والظاهر ان ذلک لا یمنع فی حق الممیز دون غیره واذا
قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تذکیرهم حیث یسألون عن ربهم فیجیبون کالصلوة علیهم مع انه لا ذنب
لهم وهذا یشیر تنکیر ابن شجاع فی قوله ان لهم سوالا فهو لیس کسوال البالغین ففی مسئلة والصلوة علیه رفع درجات له و
یحتمل ان تکون الفائدة تذکیرهم المیثاق الذی اقروا به فی عالم الذر هذا والمعتمد انه لا سوال لهم مطلقا واما ما ورد انه صلعم

لقیه ولده ابراهیم فهذا لم یثبت انتهی بعده ناظم اشارت بسوی قول اول کرده و گفته وقیل ان کل طفل یسأل
ویحصل العقل لهو ویکمل + گویم این خروج ست از محل نزاع زیراکه چون عقل حاصل شد و کامل گردید مسئول طفل
نماند قاله فی جمع التثلیث ویلهم الله الجواب عمّا + قد عهد الذ علیه قدما + کلام حافظ ابن القیم در تحقیق این
احوال گذشته و این که ناظم دریجا گفته اشارت ست بسوی عهد ماخوذ در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالی واذ اخذ ربك
من بني ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الآیة ابن عباس گفته
خلق الله آدم واخذ میثاقه انه ربه وکتب اجله ورزقه ومصیبته ثم اخرج ولده من ظهره کهیئة الذر واخذ مواثیقهم انه ربهم
وکتب آجالهم وارزاقهم ومعاصیهم اخرجه عبد بن حمید وحسن بن حزام فی الاستقامة وابن جریر وابن المنذر وابن
ابی حاتم وابو الشیخ وعن ابی بن کعب فی الآیة الی قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجعلهم جمیعا ازواجا
فی صورهم ثم استنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق ثم اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة
انا لم نکن نعلم بهذا واعلموا انه لا آله غیری ولا رب غیری ولا تشرکوا بی شیئا انی سارسل الیکم
رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا نشهد بانک ربنا آلهنا لا رب لنا غیرک ولا
آله لنا غیرک فاقروا ورفع الیهم آدم ینظر الیهم فرأی الغنی والفقیر وحسن الصورة ودون ذلک
قال یا رب لو لا سویت بین عبادک قال انی احببت ان اشکر ورأی الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور
وخصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة ان یبلغوها وهو قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین
الآیة وهو قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها وفی ذلک قال تعالی وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا
اکثرهم لفاسقین وفی ذلک قال تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل قال فکان فی علم الله من یکذب
به ومن یصدق فکان روح عیسی علیه السلام من تلک الارواح التی اخذ عهدها ومیثاقها فی زمن آدم فارسله الله الی مریم فی صورة بشر
فتمثل لها بشرا سویا قال ابی فدخل فیها انتهی اخرجه عبد بن حمید وعبد الله بن احمد فی زوائد المسند وابن جریر وابن
ابی حاتم وابن منده فی الرد علی الجهمیة وابن مردویه والبیهقی فی الاسماء والصفات والضیاء فی المختارة وابن عساکر فی تاریخه
و ناظم در در منثور چند روایات در همین سوق کرده ولهذا قد عهد الذر گفته زیراکه او تعالی بنی آدم را در صور ذر بیرون
آورده قد قاله الضحاک والاحراز + وهو الذي افتی به البزاز + یعنی ضحاک که از ائمه تفسیر ست گفته
مسئول می شوند اطفال از عهدیکه در عالم ذر بوده و بزاز که از ائمه حنفیه ست نیز بدان فتوی داده ناظم در شرح الصدور
آورده اخرج ابن جریر قال مات للضحاک ابن ستة ایام فقال اذا وضعت ابنی فی لحده فابرز وجهه وحل عقده فانه یجلس ویسئل
قلت عما یسأل قال عن المیثاق الذی اقر به فی صلب آدم انتهی والقرطبي والفاکهاني جزما + به وجمع من

كبار العلما + در شرح الصدور گفته انه جزم القرطبي بانه يكيل لهم الحمل بسير فوائد لك منزلتهم ومعادهم ويلهمون الجواب
عما يسألون وصرح ابن يونس من صحبنا بانه يندب ان يلقنا + وقال في تتمته قديما + قد لقن النبي
ابنه ابراهيما + ابراهيم ولد رسول خدا صلعم شانزده ماهه وفات فرمود گويند آنحضرت صلى الله عليه وعلى آله وسلم تلقين
وی کرده ولکن در جمع التشتيت گفته هذا خبر لا يوجد له سند انتهى كذاك في تعليقة القاضي حكي + وفي النظامي وهو
لابن فورك + مراد بقاضي درين بيت قاضي حسين از ائمه شافعيه ست وابن فورك بضم فا وسكون واو وراو كاف
محمد بن حسن بن فورك علامه زاهد متكلم اصولى اصبهاني نزيل نيسابور ست مسند ابوداود را از ابي فارس وغيره شنيده وازوی
بيهقي وغيره اخذ كرده اند وسخت بود بر كراميه واورا تواليف جيده ست توفي مسموما سنة ست واربعمائة رحمه الله تعالى
ولفظ حكى درين بيت معروف ومجهول هردو خوانده شده .. ذرك بكسره وفتح اشباع واستغرب السبكي هذا الاثر +
فماله في كتبه اثر يرى + علامه محمد بن اسمعيل امير گفته وما بعده من اثر عن الصحة وضمير كتبه عائد بسوى علم ست
يعني در كتب علم عيني واثرى ازين اثر بي خبر نيست وأما ابله يعني غافل احمق كه تدبير نداند ودر امور قليل الفطنة ست يا
آنكه سلامت صدر بروي غالب گشته كما يفيده القاموس ومطبوع بر خير وغافل از شر ست وبا مردم حسن ظن دارد پس ناظم
ارشاد بسوى حكم او ميكند وميفرمايد والفاكهي في ابله توقفا + وذي جنون او بفترة وفي + ابله درينجا صفت
مقتصدين ست كه طلب وحب آخرت بر آنها غالب گشته واز مسائل واسباب دنيا غفلت ورزيده وبي خبر افتاده اند
ودر آخرت آيا ازين باشند يعني ابله ومجنون واهل فترت مسئول شوند يا نه فاكهي درينجا داده توقف سپرده گوييم اولى آنست
كه چنين گويند كه اگر در بلاهت خارج از تكليف شده ست پس همچو مجنون ست واگر خارج نشده پس مثل غير خود از مكلفين ست
ودر حق ديوانه همان حكم جاري بايد كرد كه در حق اطفال گذشته وأما اهل فترت كه زمانه نبوت را نديافته اند ونزد ايشان
شرع من قبلهم هم نبود كه آنرا مي شناختند پس ايشان خلاف ست واين مبني بر عموم سوال ست براى امم ماضيه ومقتضى
الروضة ان لا يسأل + الا مكلف ومن له تلى + اين بيت را در جمع التشتيت نگرفته وبشرحش نپرداخته مگر در اصل
ساقط شده يا سهو قلم ناسخ باشد والله اعلم ومكلف كسي ست كه براى او تكليف سابق شده بعض اهل علم گفته اند كه اهل فترت
سه گونه اند اول كسيكه ادراك توحيد ببصر بصيرت خود كرده وآن ايشان كسي ست كه در شريعتي از شرائع داخل نشده مثل
قس بن ساعده وزيد بن نفيل وبعضى در شريعت حقه قائمة الرسم درآمدند مثل تبع وقوم او دوم كسيكه تبديل وتغيير شرع
كرد وتوحيد نمود وبراى نفس خود تشريع عبادت كرد وحلال وحرام مقرر ساخت واين قسم بسيار اند مثل عمرو بن لحي
ووي اول كسي ست كه براى عرب عبادت اصنام مسنون ساخت وتشريع احكام نمود وبحيره مقرر كرد وآن ناقه ايست
كه پنج شكم زاييد وخامس او ذكر بود پس آنرا مطلق العنان گردانيد وگوش او را شق كرد ودر كوبش حرام ساخت وسائبه
نمود وآن ناقه ايست كه صاحبش سوار شدن بران ترك داد بشرطيكه مرادش حاصل گردد ووصيله مقرر كرد وآن

ماده صفات شکم ست چون بانر آید او را برای آلهه ترک نمایند و آن ذکر ایشم ذبح نسازند و گویند وصلت الانثی اخاها
واگر ذکر باشد زنده یا مرده آنرا بخوردن مردم دهند و حامی شتر نر است و آن فحلی ست که از صلبش ده بطن زاید بروی
بار نمیکردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروهی دیگر از عرب آمدند و بر شرع وی عبادت جن و ملائکه
افزودند و خانها و دیرها گرفته سدنه و حجاب او شدند و با کعبه مکرمه مضاهات جستند مثل لات و عزی و مناة و چنانکه
یهود عزیر را پسر خدا و نصاری مسیح را ابن الله گفتند عرب ملائکه را دختران خدا اقرار دادند و ما اشبه اللیلة بالبارحة
رقت الزجاج و رقت الخمر * فتشابها و تشاکل الامر * فکانما خمر و لا قدح * و کانما قدح و لا خمر * و کیف لا و الکفر
ملة واحدة قسم سوم آنکه نه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیغمبری درآمد و نه ابتکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود در جاهل غفلت
و ذهول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
حقیقةً و ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و اما قسم اول پس در بعض روایت درباره
زید قس آمده انه یبعث امة وحده و اما تبع و نحو آن پس حکمش حکم اهل آن دین ست که دران درآمده ما دامیکه یکی را از
ایشان اسلام ناسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی ما محمد صلعم قریب ششصد
سال بود و جهل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرائع و مبلغ دعوت علی وجهها مفقود گردیده مگر انفار قلیله از احبار
اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث بتعذیب اهل فترت مثل صاحب محجن و غیره پس
عقیل بن ابیطالب جواب ازان گفته یکی آنکه این اخبار احاد ست معارض قاطع نشود دوم قصر تعذیب ست بر ایشان
و سببش معلوم خدا است سوم قصر تعذیب مذکور درین احادیث بر مبدلین و مغیرین شرائع و شارعین ضلال غیر معذوره
چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال باین امت ست و کلام بران مع اختلاف
گذشته السادس للمیت یوم الجمعة * او لیلته لسنة مرتفعة یعنی قسم ششم از کسانیکه مسئول نشوند کسی ست
که روز جمعه یا شب جمعه بمرد بنا بر روایت مرفوعه متصلة الاسناد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای وی
بر وی منکشف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم را روز جمعه نیفروزند بلکه ابواب سقر را درین روز تخته
میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده را از بندگان خویش درین روز
قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن مآب و خیر خاتمه اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی را که سعادتمند ست و
لهذا از فتنه قبر موقی و مصون می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن ست و این مومن سعید بود پس تمیز کدام چیز بکنند و
درین باب احادیث متعدده آمده از انجمله حدیث جابر ست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات یوم الجمعة
او لیلة الجمعة اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طابع الشهداء اخرجه ابو نعیم فی الحلیة **و عن** ایاس بن بکیر ان
رسول الله صلعم قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و وقی فتنة القبر اخرجه حمید فی ترغیبه **و عن** عطاء قال قال

رسول الله صلعم ما من مسلم او مسلمة يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقي عذاب القبر وفتنة القبر ولقي الله ولا حساب عليه وجاء
يوم القيامة ومعه شهود يشهدون له اخرجه حميد من طريق ابن جريج ناظم در شرح الصدور گفته هذا حديث لطيف صرح
فيه بنفي الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع مما ذكرناه جماعة لا يسألون واعمها كل شهيد واتسع الامر فان الشهداء اكثر من ثلثين
افردتهم بكراسة انتهى وقال بعض الشراح ولذا اطبق العلماء على ان المراد بقوله تفتنون ولبفتنة القبر سوال منكر ونكير والاحاديث
صريحة فيه انتهى **وعن** ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر وفيه
ساعة الاجابة وتكفير الآثام ويضعف اجر الذاهب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير ايام الاسبوع وتجتمع فيه الارواح
اخرجه احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وباين اشارت كرده ست ناظم در قول خود حسّن ذاك الترمذي والبيهقي
وكم له من شاهد مصدق + قرطبي گفته هذه الاحاديث لا تعارض احاديث السوال السابقة بل تخصها وتبين
من لا يسأل في قبره ممن يجري عليه السوال ويقاسي تلك الاهوال وهذا كله ليس للقياس فيه مدخل ولا مجال للنظر فيه انما فيه التسليم
والانقياد لقول الصادق المصدوق صلى الله عليه وآله وسلم انتهى لكنه في مشكل الطحاوي + بنقده ضعف فيه
الراوي + در جمع الشتيت گفته لم اقف على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدور الا انه قال الترمذي بعد اخراجه
حديث ابن عمر عنه صلعم انه حديث غريب وليس اسناده بمتصل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسى رحيمي ست وهو مدني
ضعيف سيد علامه محمد بن اسمعيل امير يح گفته ونيز مطلع نشدم بر افراد سيوطي در بارهٔ شهداء ولكن خود آنرا از مدتي نظم كرده ام
و بذكرش درينجا ارادهٔ فائدهٔ زائده نمودم وآن نظم اين ست **ه** روى لنا الاثبات عن خير الورى + رسولنا
المبعوث من ام القرى + بانه خص بنيل الفضل + جماعة كالشهداء فاستملي + من في سبيل الله حقا
قد قضى + كذا الغريق والحريق قد قضى + بذاك المختار والمبطون + ومن بجمع وكذا المطعون + اول
مرده در راه خدا ست وحديثش را شيخين روايت كرده اند ودر حديث ابو هريره ست قال قال رسول الله صلعم ما تعدون الشهيد
فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهداء امتي اذاً لقليل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل الله
فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخرجه مسلم ومالك
في الموطا والترمذي قال ابن نعيم اشهد على ابيك يعني ابا صالح انه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم ودر روايت موطا
وترمذي ست ان رسول الله صلعم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله
فهولا خمسة واما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخراجش كرده ولكن نسبتش بسوى احدى نكرده وبيت اول مشتمل
بر سه قسم ست وقضى در مصراع اولش بمعنى مات ست ودر ثاني بمعنى حكم پس ميان هر دو جناس باشد وبيت دوم نيز متضمن
سه نوع ست وجمع دران بضم جيم وكسر آن زني ست كه در نفاس بميرد وآنرا نسائي از حديث عقبه بن عامر وصفوان
بن اميه اخراج كرده وفيه النفاس شهادة **ه** وصاحب الهدم وذات الجنب + والسل والمحبوس لا لذنب +

لكنه نقل الطحاوي ضعف فيه الراوي

واین پنج کس اند وحدیث صاحب هدم وحدیث ذات الجنب را ابن الاثیر در جامع الاصول آورده وبرای آن بیاض
گذاشته وسیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عتیک کرده ومنسوب بسوی احمد وابی داود ونسائی وابن ماجه وابن
حبان وحاکم ساخته وشیخین وترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند واما صاحب سل پس اخراجش ابو الشیخ از حدیث عباده
بن صامت باین لفظ نموده والسل شهادة وطبرانی آنرا از حدیث سلمان واحمد از حدیث انس بن جنیس روایت کرده اند واما
محبوس بغیر ذنب چون در حبس بمیرد پس اخراجش ابن منده از حدیث علی السلام نموده ﴿ وکذلک المقتول دون اهله او دینه او ماله فاستمع
اودمه ومن جنی علیه بعیره او فرس للذبة اولدغته هامة اومن سبع له افتراس وکذاک من صرع عن دابة اتممه بالشرق و
عاشق عف عن العشیق حاصل آنکه در بیت اول وسوم سه سه نفر ذکر یافته ودر بیت دوم وچهارم دو دو نفر مذکور اند
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول واول از بیت دوم ابو داود وترمذی ونسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ
روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید ومن قتل دون دمه فهو شهید
ومن قتل دون دینه فهو شهید ومن قتل دون اهله فهو شهید وشش نفر پسین را طبرانی در معجم کبیر خود از حدیث ابن عباس وعقبه
بن عامر روایت کرده قال الشارح ونیز عشیق را دیلمی در مسند فردوس وخطیب در تاریخ خویش از ابن عباس وعایشه بسند ضعیف
باین لفظ اخراج کرده من عشق وعف ثم مات مات شهیدا وحافظ ابن القیم گفته انه حدیث یرویه سوید بن سعید وقد انکره
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا احد ما انکر علی سوید وکذا ذکره البیهقی وابن طاهر فی الذخیرة والتذکرة وابن الجوزی
وعده فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسمعیل گفته قلت والصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فغلط سوید فی رفعه
انتهی وحافظ ابن القیم رح در زاد المعاد دعای وضع این حدیث کرده بالتفصیل والاطناب وهمچنین در حدیث عایشه گفته
نحن نشهد الله ان عایشة ما حدثت بهذا عن رسول الله صلعم قط بعده ضعف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بعده گفته
ان صح عن ابن عباس فلا یدخل تحت حتی یصبر لله ویعف لله ویکتم لله وهذا لا یکون الا مع قدرته علی معشوقه وایثار محبة الله
وخوفه ورضاه وهذا من احق من دخل تحت قوله تعالی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی وتحت قوله سبحانه ولمن خاف مقام ربه جنتان انتهی ﴿ کذلک من یقتل دون مظلمه
او جاره قال به من علمه اول را نسائی وضیا از حدیث سوید بن مقرن واحمد از حدیث ابن عباس آورده
وثانی را ابن عیاش از حدیث انس روایت نموده ﴿ ومن اتاه الموت وهو فی الطلب للعلم او عن اهله قد
اغترب یعنی دیگر هر کرا موت آمد وی در طلب علم بود یا از اهل خود مغترب بود واین هر دو شهید اند اول را ابو نعیم
وبزار از ابی هریره وثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس ودارقطنی از حدیث ابن عمر اخراج کرده اند وصححه الدارقطنی
واخرجه ابو بکر الخرائطی من حدیث انس وابی هریرة والصابونی من حدیث جابر والطبرانی من حدیث عنترة ﴿
وصاحب الحمی ومن تردی [illegible] فی نحو بیر وکذاک الغریب [illegible] واین سه کس اند اول را دیلمی در مسند الفردوس از انس

از حدیث انس و ثانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود ست که از غیرت بپرد
٥ و من نهی عن منکر و من امر + بالعرف فلحفظ ما الّتی به الخبر و این را ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
٥ و سائل بصدق الشهادة + و من اتی بهذه العبادة + سائل شهادت براستی را مسلم از حدیث انس
باین لفظ روایت کرده من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بهذه العبادة این بیت ست
٥ صوم ثلثة من کل شهر و محافظاً علی الضحی والوتر + و این را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن از حدیث ابن عمر باین
لفظ اخراج کرده من صلی الضحی و صام ثلثة ایام من الشهر و لم یترک الوتر فی حضر و لا سفر کتب له اجر شهید ٥ و مستعیذ
فی الصباح و للمسا + ثلاث مرات و کان دارسا + ثلث آیات ختم الحشر ا ه و انس لمورد الا الذکرا +
و این را ترمذی از معقل بن یسار باین لفظ روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حین یصبح ثلث
مرات اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر وکل الله به سبعین الف ملک یصلون
علیه حتی یمسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و من قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و مصراع چهارم اشارت ست
بسوی اخراج خرائطی از انس باین لفظ من قرأ سورة الحشر الحدیث ٥ و من علی ظهر الجواد قد مضی +
مرابطا او راضیا حال القضا + اول را مسلم از حدیث ابو هریره و ثانی را آجری از انس روایت نموده ٥ و
قائل فی حوض المنون + ما قال ذو النون ببطن النون + منون بفتح میم بمعنی موت ست و منه نتربص به ریب المنون
و ذو النون لقب نبی الله یونس بن متی علیه السلام ست و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیز حکایتش فرموده
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ٥ کرره فی العد اربعینا + و آخر المنقول عاد و بیناً +
و این حدیث را حاکم در مستدرک از حدیث سعد بن وقاص مرفوعا روایت نموده و قول شارح ٥ موذنا لاذن باحتساب +
وفقنا الله الی الصواب + مفعول ثانی قول وی رویناه ست و حدیثش را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
٥ وصل یا رب علی محمد + و الآل و الاصحاب اهل الرشد + و برین بیت ابیات سید محمد بن اسمعیل امیر
که در باره شهدا جمع کرده بود منتهی شدند و اگرچه حضرت سید رحمه الله تعالی بر کتاب مفرد سیوطی درین باب مطلع نشده
کما نقلنا عنه او لا لیکن محرر سطور تجاوز الله عن سیئاته و ختم له بالحسنی و ادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش
ابواب السعادة فی اسباب الشهادة ست و دران سیوطی پنج شهادت مبطون و مطعون و غریق و صاحب هدم و شهید
فی سبیل الله را از حدیث متفق علیه آورده و شهادت صاحب ذات الجنب و صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در موطا
و احمد و ابو داود و نسائی و حاکم در مستدرک و ابن حبان و بیهقی در شعب از حدیث جابر بن عتیک حواله کرده و در حدیث
بطن که نزد طبرانی از سلمان ست گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستسقاء او الاسهال علی قولین للعلماء و از
معجم کبیر طبرانی از حدیث عتبة بن عبد الله مرفوعا آورده یأتی الشهداء و المتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شهداء فيقال انظروا فان كانت جراحاتهم كجراح الشهداء تسيل دما كريح المسك فهم شهداء فيجدونهم كذلك وآز
ابن عمر باخراج ابونعيم آورده قال المرأة فی حملها الی وضعها الی فصالها كالمرابط فی سبيل الله فان ماتت فيما بين ذلك فلها
اجر شهيد وگفته احسبه قفعه وآز ابن ماجه از حديث ابن عباس مرفوعا آورده موت الغريب شهادة گويم بيهقی گفته
اشار البخاری الی تفرد هذيل بن الحكم بهذا وهو منكر الحديث قال البيهقی وروی من وجه آخر اضعف من هذا ثم اخرج عن
ابی هريرة عن النبی صلعم قال من مات غريبا مات شهيدا السكن شهادت غربت در حديث علی نزد ابن عساكر وحديث عنترة
وغيرهما آمده واين دليل ست بر آنكه حديث را اصلی هست وآز صابونی در مائتين از حديث جابر آورده موت المسافر
شهادة وازانس نزد دیلمی مرفوعا آورده الحمی شهادة وآز ابن عباس نزد احمد بسند صحيح مرفوعا روايت كرده من قتل دون
مظلمته فهو شهيد وگفته اخرج الطبرانی والحاكم فی المستدرك قال صحيح علی شرط الشيخين عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من ادی زكوة ماله طيب النفس بها يريد بها وجه الله تعالی والدار الآخرة لم يغب شئ عليه من ماله فتعدی
عليه فی الحق فاخذ سلاحه فقاتل فقتل فهو شهيد وگفته كه بزار از ابی عبيدة بن الجراح روايت نموده قال قلت يا رسول الله
ای الشهيد اكرم علی الله قال رجل قام الی امام جائر فامره بمعروف ونهاه عن منكر فقتله وللبيهقی عن ابی هريرة مرفوعا
المجبوب شهيد وابوداود از ام حرام از آنحضرت صلعم روايت كرده المائد فی البحر الذی يصيبه القئ له اجر شهيد وبزار وطبرانی بسند حسن از ابن مسعود مرفوعا
آورده اند قال ان الله كتب الغيرة علی النساء والجهاد علی الرجال فمن صبر منهن كان له اجر شهيد واخرج حميد بن ميمونة فی فضل الاعمال مرفوعا من مات يوم الجمعة
كتب له اجر شهيد ووقی فتنة القبر واخرج مسلم مرفوعا من طلب الشهادة صادقا اعطيها ولو لم تصبه ومثله عند احمد والنسائی والحاكم والطبرانی فی معجم الكبير
واخرج الطبرانی فی الاوسط عن عائشة مرفوعا من قال كل يوم خمسا وعشرين مرة اللهم بارك لی فی الموت وفی ما بعد الموت
ثم مات علی فراشه اعطاه الله اجر شهيد وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم المتمسك بسنتی عند فساد امتی له اجر
شهيد اخرجه الطبرانی فی الاوسط ودرين حديث بشارت عظمی ست برای غربا درين زمان كه دست بسنت مطهره زده اند و
دامن از غبار تقليد برافشانده ملام ومرمی اعداء دين بهر حجر ومدر شده اند وابن عمر گفته قال رسول الله صلعم التاجر
الصدوق الامين مع الشهداء اخرجه الحاكم واخرج مثله عن ابی سعيد ايضا وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم من
جلب طعاما الی مصر من امصار المسلمين كان له اجر شهيد اخرجه الديلمی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم المؤذن المحتسب
كالشهيد المتشحط فی دمه واذا مات لم يدود فی قبره اخرجه الطبرانی وحسن از حال مردی پرسيدند كه در شرع غسل كرد واز
بردش بمرد گفت يا لها من شهادة اخرجه ابن ابی شيبة فی مصنفه ونحوه گفته حلاق تولول ابوسفيان بن الحرب را
بهر ينه ووی دران بمرد پس گمان كردند كه وی شهيد ست گويم معتبر درين مقام اخبار مرفوعه ست نه آثار موقوفه ورنه موت
هر مومن بهر وجه كه بميرد شهادت ست علی بن ابی طالب گفته محبوس سلطان ومضروب وهر مومن مائت شهيد ست
اخرجه ابن منده ودر حديث انس آمده كه هر كه يكبار بر من درود فرستد حق تعالی در عوض آن بر وی ده مرتبه درود فرستد

وہر کہ بر من دہ مرتبہ درود فرستد حق تعالی در عوض آن بر وی صد مرتبہ درود فرستد وہر کہ بر من صد بار درود فرستد
حق تعالی درمیان ہر دو چشم او براءة من النفاق و براءة من النار نویسد و روز قیامت ہم مسکن شہدا میسازد
اخرجہ الطبرانی فی الاوسط والصغیر و در حدیث حذیفہ بن الیمان آمدہ کہ ہر کہ در اول صبح و شام بگوید اللہم انی اشہدک
بانک انت اللہ الذی لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوء بنعمتک علی
وابوء بذنبی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت و دران روز یا شب بمیرد شہید بمیرد اخرجہ الاصبہانی فی الترغیب
و در حدیث طویل ابو ہریرہ نزد بیہقی مرفوعا آمدہ الخار عن دابتہ فی سبیل اللہ شہید و در حدیث ابن عباس مرفوعا المحروق
شہید اخرجہ الطبرانی و وی کسی ست کہ از برق بمیرد الی غیر ذلک مما قالہ رحمہ اللہ تعالی و فضلہ و بالجملہ سیوطی وغیرہ شہدای
امت مرحومہ را بسیار نقل کردہ اند اگرچہ افضل واکمل ایشان ہمان مقتول فی سبیل ست اما بقیہ شہدا را نیز نصیبے
از اجر ست کہ عامہ موتی را نیست و فضل اللہ واسع و رحمتہ قریب وچون این بحث تمام شد حالا عود میکنیم بسوی شرح
ابیات تثبیت گفت ناظم رح المسابع القاری کل لیلہ + تبارک الملک یرید نیلہ + عن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلعم ان سورۃ من کتاب اللہ ما ہی الا ثلثون آیۃ شفعت لرجل حتی غفر لہ تبارک الذی بیدہ الملک اخرجہ احمد
وابوداؤد والترمذی وحسنہ والنسائی وابن ماجۃ وابن حبان والحاکم وصححہ وابن مردویہ والبیہقی فی شعب الایمان واللفظ
للترمذی **وعن** انس قال قال رسول اللہ صلعم سورۃ فی القرآن خاصمت عن صاحبہا حتی ادخلتہ الجنۃ تبارک الذی بیدہ
الملک اخرجہ الطبرانی فی الاوسط وابن مردویہ والضیاء فی المختارۃ **وعن** ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خباءہ
علی قبر وہو لا یحسب انہ قبر فاذا قبر انسان یقرء سورۃ الملک حتی ختمہا فاتی النبی صلعم فاخبرہ فقال صلعم ہی المانعۃ ہی المنجیۃ
تنجیہ من عذاب القبر اخرجہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب والحاکم وابن مردویہ وابن نصر والبیہقی فی الدلائل
وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلعم تبارک ہی المانعۃ من عذاب القبر اخرجہ ابن مردویہ **وعن** رافع بن خدیج
وابی ہریرۃ انہما سمعا رسول اللہ صلعم یقول انزلت علی سورۃ تبارک وہی ثلثون آیۃ جملۃ واحدۃ وہی المانعۃ فی القبور
اخرجہ ابن مردویہ **وعن** ابن عباس انہ قال لرجل الا اتحفک بحدیث تفرح بہ قال بلی قال اقرء تبارک الذی بیدہ الملک
وعلمہا اہلک وجمیع ولدک وصبیان بیتک وجیرانک فانہا المنجیۃ والمجادلۃ تجادل یوم القیامۃ عند ربہا لقارئہا و
تطلب لہ ان تنجیہ من عذاب النار وینجو بہا صاحبہا من عذاب القبر قال رسول اللہ صلعم لوددت انہا فی قلب کل انسان
من امتی اخرجہ احمد فی مسندہ واللفظ لہ والطبرانی والحاکم وابن مردویہ **وعن** ابن مسعود قال یوتی الرجل فی قبرہ
فیوتی من قبل رجلیہ فتقول رجلاہ لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورۃ تبارک الملک ثم یوتی من قبل
راسہ فیقول لیس لکم علی قبلی سبیل قد کان یقرء فی سورۃ الملک فہی المانعۃ تمنع من عذاب القبر وہی فی التوراۃ سورۃ
الملک من قرأہا فی لیلۃ فقد اکثر واطیب اخرجہ ابن الضریس والطبرانی والحاکم وصححہ والبیہقی فی شعب الایمان دریں

معنی احادیث وآثار بسیار اند که ناظم در در المنثور بذکرش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم مقنع و بلاغ ست ففیه
اخبار ذوات عدة، وبعضهم ضم الیها السجدة، یعنی در منجی بودن سورهٔ تبارک از عذاب قبر اخبار
کثیره از آنحضرت صلعم وارد شده چنانکه نبذی از آن گذشته و از صحابه هم آثار درین باب آمده ابن مسعود گفته من
قرء سورة الملک کل لیلة عصم من فتنة القبر و بعض ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد وتر میخوانند
و اما ضم سورهٔ سجده با سورهٔ تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن معدان آورده قال بلغنی ان الم
التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعنی فیه وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه وانها تکون
کالطیر تجعل جناحها علیه فتشفع له وتمنعه من عذاب القبر وفی تبارک مثله وکان خالد لایزال یقرؤهما و نیز دارمی و ترمذی
از جابر روایت نموده اند کان النبی صلعم لاینام حتی یقرء تنزیل السجدة و تبارک و از براء مرفوعا آمده من قرء الم السجدة و تبارک
قبل النوم نجا من عذاب القبر و وقی فتان القبر گوییم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیف ست
و بالجمله این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی مانده آنانکه بمرتبهٔ شهدا میرسند با آنکه مسئول می شوند
و آن نه کس اند که ذکر آنها مع حوالهٔ ادله گذشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و نکیر منجملهٔ عذاب قبرست
زیرا که ناظم هفت کس را ازان مستثنی کرده و برای آنها استدلال بادلهٔ داله بر عدم عذاب قبر نموده پس اینجا ذکر حدیثی
جامع خلال جمیله از خیر دافع برای عذاب قبر بکنیم تا افاده تمام گردد حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته وقد جاء فیما ینجی
من عذاب القبر حدیث فیه الشفاء رواه ابوموسی المدینی و بنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب و جعله شرحا له و رواه من
حدیث ابی الفرج بن فضالة حدثنا هلال ابو جبلة عن سعید بن المسیب عن عبدالرحمن بن سمرة قال خرج علینا رسول الله صلعم
ونحن فی صفة فی المدینة فقام علینا فقال انی رأیت البارحة عجبا رأیت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاء
بره بوالدیه فرد ملک الموت عنه و رأیت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک و رأیت
رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رأیت رجلا من امتی قد احتوشته ملائکة العذاب
فجاءته صلوته فاستنقذته من ایدیهم و رأیت رجلا من امتی یلهث عطشا کلما دنی من حوض منع منه وطرد فجاءه صیام شهر
رمضان فاسقاه وارواه و رأیت رجلا من امتی والنبیون والمومنون قعود حلقا حلقا کلما قعد الی حلقة طرد فجاءه غسله
من الجنابة فاخذ بیده فاقعده الی جنبی و رأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة وعن یمینه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن فوقه
ظلمة وهو متحیر فیه فجاءه حجه وعمرته فاستخرجاه من الظلمة وادخلاه النور و رأیت رجلا من امتی یتقی بیده وهج النار وشرره
فجاءته صدقته فصارت سترة بینه وبین النار وظلل علی رأسه و رأیت رجلا من امتی یکلم المومنین ولا یکلمونه فجاءته
صلته لرحمه فقالت یا معشر المسلمین انه کان وصولا لرحمه فکلموه فکلمه المومنون وصافحوه وصافحهم و رأیت رجلا من
امتی قد احتوشته الزبانیة فجاءه امره بالمعروف ونهیه عن المنکر فاستنقذه من ایدیهم فادخله فی ملائکة الرحمة و رأیت

رجلا من امتی جاثیا علی رکبتیه وبینه وبین الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بیده فادخله علی الله عز وجل ورایت رجلا
من امتی قد ذهبت صحیفته من قبل شماله فجاءه خوفه من الله فاخذ صحیفته فوضعها فی یمینه ورایت رجلا من امتی خف میزانه فجاء
افراطه فثقلوا میزانه ورایت رجلا من امتی قائما علی شفیر جهنم فجاءه رجاءه فی الله فاستنقذه من ذلک ومضی ورایت رجلا
من امتی قد هوی فی النار فجاءته دمعته بکی من خشیة الله فاستنقذه من ذلک ورایت رجلا من امتی قائما علی الصراط کما
یرعد السعفة فی ریح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسکن رعدته ومضی ورایت رجلا من امتی یزحف علی الصراط ویحبو احیانا
ویتعلق احیانا فجاءته صلوته علیّ فاقامته علی قدمیه وانقذته ورایت رجلا من امتی انتهی الی ابواب السماء فغلقت الابواب
دونه فجاءت شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسی المدینی ہذا حدیث حسن جدا بعده
ابن القیم گفته وسمعت شیخ الاسلام یعنی ابن تیمیہ رح یعظم امر ہذا الحدیث وقال اصول السنة تشهد له وہو من احسن الاحادیث
انتہی وگذشت که خواندن قل ہو الله احد در مرض موت سبب عدم افتتان در قبر وامن از ضغطۂ اوست واصبہانی در
ترغیب وترہیب از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا صلعم من صلی بعد المغرب رکعتین فی لیلة الجمعة یقرء فی کل واحدة
منهما فاتحة الکتاب واذا زلزلت الارض خمسین مرة ہوّن الله علیه سکرات الموت واعاذه من عذاب القبر ویسّر له الجواز
علی الصراط یوم القیامة وذکره الناظم فی شرح الصدور وقد نقل فیه ایضا ما معناه من قال کل یوم لا اله الا الله الملک الحق
المبین مائة مرة امن فتنة القبر والله اعلم **سوال الکافر واطفال المشرکین** یعنی این بیان اختلاف درین مسئله است

قال ابن عبد البر فیما نقلوا ان الکافر الصحیح لیس یسأل وانما السؤال للمنافق ومنهم کما دل
حدیث الصادق والقرطبی خالف وابن القیم والارجح الاول عندی فافهم

گفته است ابن عبد البر که ان الآثار دالة علی ان لا یکون السوال الا لمؤمن او منافق واما الکافر الجاحد المبطل فلیس ممن یسال عن ربه ودینه
ونبیه وحافظ ابن القیم رح بعد نقل این قول زیاده کرده وگفته القرآن والسنة تدل علی خلاف ہذا القول وان السؤال
للکافر والمسلم قال الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله
الظالمین ویفعل الله ما یشاء وقد ثبت فی الصحیح انها نزلت فی عذاب القبر حین یسال من ربک وما دینک ومن نبیک
وفی الصحیحین عن انس بن مالک ان النبی صلعم قال اذا وضع المیت فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم وذکر الحدیث
وزاد البخاری والمنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی ہذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس فیقال
لا دریت ولا تلیت ویضرب بمطرقة حدید ویصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین کذا فی البخاری واما الکافر والمنافق
بالواو انتہی گویم حافظ ابن حجر رح در فتح الباری بعد ذکر حدیث بخاری گفته واما المنافق والکافر کذا فی ہذه الطرق بواو
العطف وتقدم فی باب خفق النعل بها واما المنافق او الکافر بالشک وفی روایة ابی داود وان الکافر اذا وضع وکذا لابن
حبان من حدیث ابی ہریرة وکذا فی حدیث البراء الطویل وفی حدیث ابی سعید عند احمد فان کان کافرا او منافقا بالشک وله

فی حدیث اسماء فان کان فاجرا او کافرا وفی الصحیحین من حدیثهما واما المنافق والمرتاب وفی حدیث جابر عند عبد الرزاق وحدیث
ابی ہریرۃ عند الترمذی واما المنافق وفی حدیث عائشۃ عند احمد وابی ہریرۃ عند ابن ماجۃ واما الرجل السوء وللطبرانی من
حدیث ابی ہریرۃ وان کان من اہل الشک فاختلفت ہذہ الروایات لفظاً وہی مجتمعۃ علی ان الکافر والمنافق یسأل ففیہ
تعقب علی من زعم ان السوال انما یقع لمن یدعی الایمان ان محقا وان مبطلا ومستندہم فی ذلک ما رواہ عبد الرزاق من طریق
عبید بن عمیر احد کبار التابعین قال انما یفتن رجلان مومن ومنافق واما الکافر فلا یسأل عن محمد صلعم ولا یعرفہ وہذا موقوف
والاحادیث الناصۃ علی ان الکافر یسأل مرفوعۃ مع کثرۃ طرقہا الصحیحۃ فہی اولی بالقبول وجزم الترمذی الحکیم بان الکافر
یسأل انتہی حافظ ابن حجر کلام ابن القیم کہ بدان تعقب ابن عبد البر کردہ ذکر نمودہ وآنرا مقرر فرمودہ پس عجب درینجا از
سیوطی ست کہ چہ قسم در اثباتش کلام ابن عبد البر را صحیح گفتہ باآنکہ دلیل برخلاف کلام ابن عبد البر قائم ست در شرح الصدور
گفتہ ان ما قالہ القرطبی وابن القیم ممنوع وانہ لم یجمع بینہما فی شیٔ من الاحادیث وانما ورد فی بعضہا ذکر المنافق وفی بعضہا
ذکر الکافر وہو محمول علی ان المراد بہ المنافق بدلیل قولہ فی حدیث اسماء واما المرتاب والمنافق ولم یذکر الکافر انتہی گوییم از کلام
حافظ ابن حجر کہ از شیوخ سیوطی ست معلوم شد کہ جمع میان ہر دو در الفاظ احادیث وارد شدہ کما نقلناہا وبالجملہ این ہمہ
در بارۂ کافر مکلف ست بر ہر ملت کہ باشد واما صغیر پس ناظم گفتہ والوقف عن سؤال طفل المشرک + یقال عن
ابی حنیفۃ المحتکی یعنی امام ابوحنیفہ نعمان بن ثابت کوفی رح در مسئول بودن طفل صغیر مشرک توقف کردہ وشاید کہ
وجہ توقف آنست کہ سوال خاصۂ این امت نیست وگذشت کہ ہمہ اطفال مسئول نمی شوند واللہ اعلم **اسم الملکین و**
صفتہما در جمع التشتیت ہمین قدر گرفتہ ودر بعض نسخ لفظ وکیفیۃ السوال زیادہ آمدہ وہمین صواب ست زیرا کہ
این کیفیت در ابیات این باب مذکور شدہ پس وجہ ترک غیر ظاہر ست اللہم مگر سہو قلم کاتب کتاب باشد اذا تولی الناس
من بعد الدفن + ردت الیہ روحہ الی البدن + کلام ناظم مشعر رد روح بعد دفن ست وظاہر الفاظ احادیث
رد آن قبل دفن ست در شرح الصدور در باب معرفت میت غاسل ومجہز خود را وسماع او قول قائلین را گفتہ عن
عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلعم ما من میت یوضع علی سریرہ فتخطی بہ ثلاث خطا الا تکلم بکلام یسمعہ من یشاء
الا الثقلین الجن والانس یقول یا اخوتاہ ویا حملۃ نعشاہ لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی ولا یلعبن بکم الزمان کما لعب بی خلفت
ما ترکت لورثتی والدیان یوم القیامۃ یخاصمنی ویحاکمنی وانتم تشیعونی وتدعونی اخرجہ ابن ابی الدنیا فی القبور واخرج
الشیخان عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلعم اذا وضعت الجنازۃ واحتملہا الرجال علی اعناقہم فان کانت صالحۃ
قالت قدمونی قدمونی وان کانت غیر صالحۃ قالت یا ویلہا این تذہبون یسمع صوتہا کل شیٔ الا الانسان ولو سمعہ
الانسان لصعق **وعنہ** ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسلہ ویحملہ ویکفنہ ومن یدلیہ فی حفرتہ اخرجہ احمد
وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط والمروزی وابن مندۃ وظاہر این احادیث عود روح بسوی میت درین حال قبل

وفن او ست مگر آنکه بکر بن عبد الله بن مزنی گفته بلغنی انه ما من میت یموت الا و روحه فی ید ملک الموت فهم یغسلونه و
یکفنونه و هو یری ما یصنع اهله اخرجه ابن ابی الدنیا و حذیفه گفته ان الروح فی ید الملک و الجسد یقلب فاذا حملوه تبعهم فاذا
وضع فی القبر بثه فیه اخرجه البیهقی مگر آنکه مزنی تابعی ست و ثانی موقوف پس اگر این آثار صحیح شود در رفع آن ثابت
گردد صلاح تقیید برای احادیث معرفت میت بغاسل خود و کلام فوق نعش فقط بروح باشد در شرح این منظومه
گفته که چون روح برآید او را بآسمان می برند اگر صالح ست درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرش
میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بندهٔ مرا در علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چه من او را از زمین آفریدم
و در آن اعادهٔ او کنم و از آن او را بار دیگر برآورم پس روح رجوع بارض میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعض روایات
آمده که روح در دست فرشتهٔ خاک می باشد پس می درآید در آن و اگر غیر صالح ست برای او فتح ابواب سمائی شود و
بعد تسویهٔ تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انتهی بعده ناظم گفته وکله یحیی لدی الجمهور لاجزوه
لظاهر المأثور احادیث صحیحه وارد اند بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی برخاسته در قبر می نشیند و مخاطب
میگردد و این ظاهر ست در آنکه حیات کامله با جمیع اجزا دست بهم میدهد و ناظم در شرح صدور از فتاوای حافظ
ابن حجر رح نقل کرده که وی پرسیده شد از قعود میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او نائم ست
گفت انه یقعد لکن ظاهر الخبر ان الروح تحل فی نصفه الاعلی انتهی در جمع التشتیت گفته و لا اعرف الخبر الذی اشار الیه انتهی
حافظ ابن القیم نوشته الاحادیث مصرحة باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعهودة التی
یقوم بها الروح بالبدن و یحتاج الی الطعام و نحوه انما تحصل بها للبدن حیوة اخری تحصل بها الامتحان بالسوال و کما
ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم اخ الموت و لا ینفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذلک حیاة
المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی و هی حیاة لا ینفی عنها اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان
النوم متوسط بینهما و لا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة و انما یدل علی تعلق ما لها بالبدن و هی لا تزال متعلقة
به و ان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة رح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
وقت السوال و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی و حکی عن جریر و انکره الجمهور و قابلهم آخرون
فقالوا السوال للروح بلا بدن قاله ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن للقبر بذلک اختصاص انتهی سید علامه
محمد بن اسمعیل رح گفته قلت الاحادیث کما قاله ابن تیمیة دالة علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسوال للروح
فی البدن انتهی و جاء فی المنکر و النکیر وصفهما بین الوری شهیر در جمع التشتیت گفته هکذا فیما رأیناه
من الابیات و یحسن ان تکون القافیة مقیدة فتوقف بالسکون علی الراء فیهما و الا کان لحنا لان الشهیر خبر و صفهما
انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاء لفظ جاء آمده و درین صورت نکیر و شهیر را برفع و اشباع می توان خواند و تسمیه

ملکین منکر و نکیر در حدیث انس مرفوعا آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول ست حکیم ترمذی گفته وسمیا منکرا و نکیرا لان صفتهما
لاتشبه خلق الآدمیین ولا خلق الملائکة ولا خلق الهوام بل هما خلق بدیع لیس فی خلقتهما انس للناظرین الیهما جعلهما الله
تعالی تکرمة للمؤمن لیثبته ویبصره وهتکا لستر المنافق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یحل علیه العذاب انتهی جعدان
ازرقان اسودان + شعرهما یسحبهٔ الرجلان + جعد بفتح جیم ست در نهایه گفته جعد در صفات رجال مدح و ذم
هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر والخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبوطت اکثر در شعور عجم ست
انتهی ولفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک در زهد و ابن ابی شیبه و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
وفیه فجاءک ملکان ازرقان جعدان الحدیث و گویا که مراد شدت خلق ست والله اعلم واما اسودان ازرقان پس ترمذی
از ابو هریره آورده قال قال رسول الله صلعم اذا قبر المیت او قال احدکم اتاه ملکان اسودان ازرقان فیقال لاحدهما المنکر
وللآخر نکیر الحدیث و اما مضمون مصراع ثانی پس در حدیث تمیم داری ست نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا در شرح
الصدور بطوله سوق کرده وفیه یبعث الله ملکین ابصارهما کالبرق الخاطف واصواتهما کالرعد القاصف وانیابهما
کالصیاصی وانفاسهما اللهب یطآن فی اشعارهما بین منکبی کل واحد منهما مسیر کذا وکذا قد نزعت منهما الرافة والرحمة
الا بالمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی ید کل واحد منهما مطرقة لو اجتمع علیها الثقلان لم یقلوها الحدیث و ازینجا معلوم شد صحت
قول ناظم ع صوتهما کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + و بیهقی در کتاب عذاب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض فحفر لک ثلاثة اذرع وشبر فی ذراع
وشبر ثم اتاک منکر و نکیر اسودان یجران اشعارهما کان اصواتهما الرعد القاصف وکان اعینهما البرق الخاطف یحفران الارض
بانیابهما فاجلساک فزعا فتلتلاک وتوهلاک قال یا رسول الله وانا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال اکفیکهما باذن الله
و ابن ابی الدنیا در بعث و حاکم در تاریخ و بیهقی در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلعم کیف انت اذا کنت فی اربعة اذرع فی ذراع ورایت منکرا و نکیرا قلت یا رسول الله وما منکر و نکیر قال فتانا القبر
یبحثان بانیابهما ویطآن فی اشعارهما اصواتهما کالرعد القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع علیها
اهل منی لم یطیقوا رفعها هی علیهما ایسر من عصای هذه فامتحناک فان تعاییت او تلویت ضرباک بها ضربة تصیر بها
رمادا قلت یا رسول الله وانا علی حالتی هذه قال نعم قال اذا اکفیکهما و طبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابو هریره روایت
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلعم فلما فرغ من دفنها وانصرف الناس قال انه الآن یسمع خفق نعالکم اتاه
منکر و نکیر اعینهما مثل قدور النحاس وانیابهما مثل صیاصی البقر واصواتهما مثل الرعد فیجلسانه فیسالانه ما کان یعبد وما
نبیه الحدیث او کقدور هی من نحاس + وکاللهیب شبه الانفاس + یعنی یا چشمهای ایشان مثل دیگهای
نحاس باشد از شدت حمرت وانفاسهما همچو زبانه آتش هرگاه یکی ازانها نفس راست کند از دهنش شعله بر آید ونعوذ بالله منهما

وہوالذی یثبت المومنین بالقول الثابت قد حفر الارض بانیاب تری • مثل صیاصی بقر قال اثرا
صیاصی بمهملتین بمعنی قرون بقر واحدش صیصیه ست بالتخفیف واین رویت بچشم سر باشد. و وہذا انها از دہن برآمده
ومثل شاخهای گاو دراز گشته تا زمین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا میت برسند و معهما مرزبة
لو یجتمع • اهل منی لرفعها لو ترفع • مرزبه عمود حدید را گویند و اصلش مدقه ست که بدان حنطه را کوبند قال القاضی
صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصابیح وحدیث این مضمون گذشته و مراد باهل منی جمع جم و مجمع اعظم ست نه حصر
وتخصیص و عدم رفعش بنا بر ثقل باشد و در دست ایشان همچو پرکاه در دست یکی از بنی آدم بود ونعوذ بالله منه علیهما
الصلوة والسلام • وهکذا الملائک الکرام • گویا مراد ناظم آنست که خلقت ملائکه مخالف خلقت معهود اناسست
در جمع التشتیت گفته لان مراده ان الملائکة کلهم فی هذه الخلقة خلقة نکیر و منکر انتهی و در شرح دیگر گفته وهم کتبة الاعمال
عن الیمین وعن الشمال انتهی گوییم اینمعنی که همه ملائک هم شکل منکر و نکیر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود محل تامل ست
چه ظاهر آنست که هول صورت و قبح منظر خاص بایشان ست ولهذا نام ایشان منکر و نکیر مقرر شده و بقیه ملائک بر
صور حسنه اند اگرچه خلقت آنها خلاف خلقت معهود انسان و دیگر کائنات باشد ولهذا موصوف شده اند بکرام برره
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی ست که اقتصار بر عبارت مذکوره فرمود و تعرض
باین شبه نکرد گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین ست فینهرانه ویقعدانه • وبعد ما یقعد یسالانه
آجری در شریعه از ابن مسعود آورده قال اذا توفی العبد بعث الله الیه ملائکة یقبضون روحه فی اکفانه فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فینهرانه فیقولان من ربک الحدیث ای یکلمانه بازعاج ویقعدانه جالسا ویسالانه سوال فتنة وامتحان
واین سوال از سنه نیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه ودینه سلیبا • وعن نبیه لکی یجیبا
سلیب بمعنی مسلوب ست یعنی مسلوب الکفن واین تفصیل سوال در احادیث چند آمده از انجمله یکی حدیث تمیم داری از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ست ان الملکین یقولان له اجلس فیستوی جالسا فی قبره فتسقط اکفانه فی حقوته فیقولان من ربک
وما دینک ومن نبیک الحدیث اخرجه ابو یعلی وابن ابی الدنیا و ترتراه ثم تلتلاه • وقلقلاه نحو هوکاه • در قاموس
گفته الترتارة والترتر التقویل(؟) والتبدید کالترترة انتهی وهی کثرة الکلام وتردیده وتلتله بمعنی تحریک واقلاق ست
ای زعزعه واقلقه وزلزله وهو فی الاصل السوق بعنف وهوکه توهیلا ای فزعه وهوله فاهتال ای هاله افزعه بیهقی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض الحدیث وقد تقدم
واخرج ابو نعیم وابن ابی الدنیا والآجری فی الشریعة والبیهقی عن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلعم لعمر بن الخطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقاسوا لک ثلثة اذرع وشبر فی ذراع وشبر ثم رجعوا الیک فغسلوک وکفنوک وحنطوک ثم
احتملوک حتی یضعوک فیه ثم یهیلوا علیک فاذا انصرفوا عنک لقیک فتانا القبر منکر ونکیر صوتهما کالرعد القاصف وابصارهما

مثل البرق انخاطف فتلتا اک دنہ شراک وھو اک فکیف بک عند ذلک یا عمر قال یا رسول اللہ معی عقلی قال نعم قال
اذن اکفیکھا وھذا مرسل رجالہ ثقات وکرر اسوالہ فی المجلس + ثلاث مرات بلا تانس + ناظم در شرح الصدور
گفتہ فی روایۃ انہ یسأل فی المجلس الواحد ثلاث مرات وباقی الروایات فی ذلک مطلقۃ فالمطلق یحمل علی ذلک او یختلف
الحال بالنسبۃ الی الاشخاص انتہی گویم در شرح گفتہ روایت تکریر ضعیف ست پس صریح تعارض با صحیح نشود و مراد نفی
تانس از عاج و عنف ست زیراکہ مقام مقام امتحان ست وھی اشد فتنۃ یلتقاھا العبد طوبی لمن یوقاھا + یعنی اگرچہ برای مرده فتن متعرضہ بسیار از مثل آنکہ نزد احتضار شیطان لعین بار بار آورده گمراه کردن بخواہد
بصورت ہوی کہ ذکرش گذشتہ بنظر می آید امثال ذلک لیکن این فتنہ سخت ترین فتن ست کہ بنده را پیش
می آید و انیمعنی در حدیث مرفوع نزد جویبر از ضحاک از ابن عباس ثابت شده وفیہ انہ یقول لہ الملک ما دینک فیقول
دینی الاسلام فیقول من نبیک قال محمد فیقولان ما یدریک قال قرأت کتاب اللہ فآمنت بہ وصدقت وینتہرانہ عندھا
وھی اشد فتنۃ تعرض علی المؤمن فینادی منادٍ من السماء ان صدق عبدی فافرشوه من فرش الجنۃ واکسوه من کسوتھا و
طیبوه من طیبھا وفسحوا لہ فی قبره مد البصر و احادیث سیاتی اللھم انی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنۃ یبلغ لہ ھنالک
الشیطان یومی الیہ قالہ سفیان + اشارتست بسوی اخرج حکیم ترمذی در نوادر الاصول از سفیان ثوری
کہ گفت اذا سئل المیت فی قبره ترای لہ الشیطان فی صورة فیشیر الی انا ربک حکیم گفتہ ویؤیده من الاخبار قولہ صلعم عند
الدفن اللھم اجره من الشیطان فلو لم یکن للشیطان ھناک سبیل ما دعا لہ بذلک انتہی گویم حکیم اشارت کرده است بحدیث ابن عمر کہ نزد ابن ماجہ
و بیہقی در سنن ست و لفظ حضرت ابن عمر جنازة فلما وضعھا فی اللحد قال بسم اللہ وفی سبیل اللہ فلما اخذ فی تسویۃ اللحد
قال اللھم اجرھا من الشیطان ومن عذاب القبر ثم اسوی الکثیب علیھا قام جانب القبر ثم قال اللھم جاف الارض عن جنبیھا وصعد
روحھا ولقھا منک رضوانا ثم قال سمعتہ من رسول اللہ صلعم واخرج الحکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یستحبون اذا دفنوا المیت
ان یقولوا اللھم اعذه من الشیطان الرجیم والف و لام در شیطان برای جنس یا عہد ست چہ ہمہ معاصی با مر اوست و معنی آن جن
متمرد ست ولیس عن غیر اعتقاد یسأل + ای ھذا خبر مفصل + قرطبی گفتہ اختلفت الاحادیث فی کیفیۃ السؤال
والجواب وذلک بحسب الاشخاص فمنھم من یسأل عن بعض اعتقاداتہ ومنھم عن کلھا ویحتمل ان یکون الاقتصار علی البعض عن بعض
الرواۃ واتی بہ غیره تاما انتہی ناظم عقب این نقل گفتہ قلت والثانی ھو الصواب لاتفاق اکثر الاحادیث علیہ نعم فوجد منھا
خصوصا من روایۃ ابی داؤد عن انس فما یسأل عن شئ بعدھا ولفظ ابن مردویہ انہ لا یسأل عن شئ من التکلیفات غیر الاعتقاد
خاصۃ وصرح بہ فی روایۃ البیہقی من طریق عکرمۃ عن ابن عباس فی قولہ تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا الآیۃ قال
الشہادۃ یسألون عنھا فی قبورھم بعد موتھم قیل لعکرمۃ ما ھو قال یسألون عن الایمان بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وامر التوحید
انتہی مخفی نماند کہ ناظم ہیچ متعرض بذکر جواب بیت نکرده و آنچہ بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر

برای اتمام افادہ توفیہ نظام بنظم شامل بر جواب موتی کردہ آنچہ بران از ثواب وعقاب متفرع می شود در ابیات عدیدہ بیان فرمودہ گفتہ سے فصل فان ثبته رب السما + قال جوابا نافعا عنه بها + وبعادہ القرآن والصلوة + والصوم والصلات والطاعات + عنه یجادلن وفیه تنفع + فیصرفن الشر وعنه یمنع + گویم بزار از معاذ بن جبل روایت نمودہ قال قال رسول الله صلعم ان البیت الذی یقرء فیه القرآن علیه خیمة من نور یقتدی بها اهل السما کما یقتدی بالکوکب الدری فی لجج البحار وفی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلک الخیمة فتنظر الملائکة من السماء فلا یرون ذلک النور فیلقاه الملائکة من سماء الی سماء فتصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستغفر له الی یوم یبعث وما من رجل یعلم کتاب الله ثم صلی ساعة من لیل الا اوصت به تلک اللیلة الماضیة اللیلة المستانفة ان تنبهه لساعته وان تکون علیه خفیفة واذا مات وکان اهله فی جهازه جاء القرآن فی صورة حسنة جمیلة فوقف عند راسه حتی یدرج فی اکفانه فیکون القرآن علی صدره دون الکفن فاذا وضع فی قبره وسوی علیه التراب وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر علیهما السلام فی قبره فیجیء القرآن فیکون بینه وبینهما فیقولان له الیک حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی ولست اخذله علی حال فان کنتما امرتما بشیء فامضیا لما امرتما ودعا مکانی فانی لست افارقه حتی ادخله الجنة ثم ینظر القرآن الی صاحبه فیقول انا القرآن الذی کنت تجهرنی وتخفینی فانا حبیبک ومن حببته احبه الله لیس علیک بعد مسئلة منکر ونکیر هم ولا حزن فیسأله منکر ونکیر ویصعدان ویبقی هو والقرآن فیقول لافرشنک فراشا لینا ولادثرنک دثارا حسنا جمیلا کما اسهرت لیلک وانصبت نهارک فیصعد القرآن الی السماء اسرع من طرف فیسأل الله ذلک فیعطیه ذلک فینزل به الف ملک من مقربی السماء السادسة فیجیء القرآن فیحییه فیقول هل استوحشت ما زدت منذ فارقتک ان کلمت الله تعالی حتی اخذت لک فراشا ودثارا وجئتک به فقوموا حتی تفرشه الملائکة فتنهضه الملائکة احسن لطیفا ثم یفسح له فی قبره اربعمائة عام ثم یوضع له فراش بطانه من حریر اخضر وحشوه المسک الاذفر ویوضع له مرافق عند رجلیه وراسه من السندس والاستبرق ویسرج له سراجان من نور الجنة عند راسه ورجلیه یزهران الی یوم القیامة ثم یضجعه الملائکة علی شقه الایمن مستقبل القبلة ثم یوتی بیاسمین الجنة ویصعدا عنه ویبقی هو والقرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جهالة وانقطاع وورد بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده ان المیت اذا وضع فی قبره انه لیسمع خفق نعالهم حین یولون عنه فاذا کان مومنا کانت الصلوة عن یمینه والصوم عن شماله وفعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس من قبل رجلیه فیوتی من قبل راسه فتقول الصلوة لیس قبلی مدخل فیوتی عن یمینه فیقول الزکوة لیس قبلی مدخل فیوتی من قبل رجلیه فیقول فعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس لیس قبلی مدخل فیقال له اجلس فیجلس وقد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نسألک فیقول دعونی حتی اصلی فیقال انک ستفعل فاخبرنا عما نسألک فیقول عما تسألونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشهد انه رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنا بالبینات من عند ربنا وصدقنا واتبعنا فیقال له صدقت علی هذا حییت وعلی هذا مت

وعلیہ تبعث انشاء اللہ تعالیٰ ویفسح لہ فی قبرہ مدّ بصرہ فذلک قولہ تعالیٰ یثبت اللہ الذین آمنوا الآیۃ ویقال افتحوا
لہ باباً الی النار فیقال ہذا منزلک لو عصیت اللہ فیزداد غبطۃ وسروراً فیعاد الجسد الی ما بدئ منہ من التراب ویجعل روحہ فی
النسیم الطیب وہی طیر خضر تعلق فی الجنۃ اخرجہ ہناد فی الزہد وابن ابی شیبۃ وابن جریر وابن المنذر والطبرانی فی الاوسط و
ابن حبان فی صحیحہ وابن مردویہ والحاکم والبیہقی وآحادیث درین باب بسیار ست در شرح الصدور وجمع التشتیت وقصر
الآمال وغیرہا بالفاظ عربیہ وترجمہ فارسیہ مذکور ست **ف** یقول ربی اللہ ثم احمد نبینا بلغنا ما یرشدا
قد جاءنا بالبینات والہدی ÷ ثم ینادی حبذا ذاک الندا ÷ من قبل الرب بان قد ہدا قا ÷
فافرشوا فی قبرہ النمارقا ÷ ثم افسحوا فی القبر مد البصر ÷ ولتفتحوا باباً لہ للنظر ÷ ینظر منہ فی الجنان منزلہ
یا حبذا من منزل اعد لہ ÷ والبسوہ خیر ما ملبوس ÷ ثم ینام نومۃ العروس ÷ والرجل الصالح
وہو العمل ÷ یاتیہ فی مدفنہ ویدخل ÷ یاتیہ بالوجہ الذی بالخیر یجی ففیہ الانس للمقبور ÷ ودرین
باب حدیث براء بن عازب بطرق صحیحہ نزد احمد وابوداؤد وحاکم وابن ابی شیبہ وبیہقی وطیالسی وغیرہم آمدہ ودرین
کتاب پیشتر گذشتہ واخرج احمد والبیہقی بسند صحیح عن عائشۃ وفیہ واما فتنۃ القبر فبی وعنی یسالون فاذا کان الرجل الصالح
اجلس فی قبرہ غیر فزع ولا مشغوف ثم یقال فیما کنت فیقول فی الاسلام فیقال ما ہذا الرجل الذی کان فیکم فیقول محمد
رسول اللہ جاءنا بالبینات من عند اللہ وصدقنا فتفرج لہ فرجۃ قبل النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضاً فیقال لہ انظر
الی ما وقاک اللہ ثم تفرج لہ فرجۃ الی الجنۃ فینظر الی زہرتہا وما فیہا فیقال ہذا مقعدک منہا علی الیقین کنت وعلیہ مت وعلیہ
تبعث ان شاء اللہ تعالیٰ ودرین باب ست از ابن عباس نزد ابن جریر وابن ابی حاتم وبیہقی وفیہ فیقال لہ من ربک فیقول
ربی اللہ فیقال لہ من رسولک فیقول محمد فیقال ما شہادتک قال اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمداً رسول اللہ فذلک قولہ تعالیٰ
یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فیوسع لہ فی قبرہ مد بصرہ ونحوہ عن ابن مسعود عند ابن جریر والطبرانی والبیہقی
و عن ابی قتادۃ الانصاری عند ابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط وابن مندۃ قال ان المومن اذا مات اجلس فی قبرہ
فیقال لہ من ربک فیقول اللہ فیقال لہ من نبیک فیقول محمد بن عبد اللہ فیقال لہ ذلک ثلث مرات ثم یفتح لہ باباً الی النار فیقال
لہ انظر الی منزلک لو زغت ثم یفتح لہ باباً الی الجنۃ فیقال لہ انظر الی منزلک فی الجنۃ اذ ثبت وعن ابن عباس ثم یقولان
لہ نم نومۃ العروس فی حجلہا رواہ جویبر فی حدیث طویل عنہ قرطبی در تذکرہ گفتہ در بعض احادیث یک فرشتہ ودر بعض
دو ودر بعض سہ آمدہ ونیست تعارض زیرا کہ این اختلاف نسبت باشخاص ست نزد بعض دو فرشتہ می آیند تا اہول
واشد باشند در حق او بحسب اقتراف آثام نزد انصراف مردم ونزد بعض قبل انصراف آیند برای تخفیف بروی بسبب
حصول انس بہر دو ونزد بعض یکی می آید تا اخف باشد بروی واقل بود برای مراجعت بنا بر تقدیم عمل صالح وجائز ست
کہ دو آیند اما سائل یکی باشد اگرچہ ہر آتیان ہر دو شریک اند دو بسبب محمل روایت واللہ سیوطی گفتہ قلت ہذا الشافی

هو الصواب انتهی گویم قرطبی ذکر اتیان ثالث نه نکرد چنانکه در حدیث ابن عباس ست گو یا جواب از ان بهان جواب از اثنین ست
که آمدن سه فرشته برای زیادت تهویل بر بعض عباد ست و این همه در جواب اهل ایمان ست و اما جواب اشقیا پس
سید علامه میفرماید ه و ان یکن جوابه فی القبر + یقول هاه هاه لست ادری + کان الجواب عنه
لا دریتا + ولا تلیت اذ قد افتریتا + و بعده یضرب بالمطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حین
یصیح ما خلا ابن ادم + والجن یستثنی من العوالم + ثم ینادی قد اتی بالکذب + فافرشوه النار
ذات اللهب + ثم یقال انظر الی مکانکا + فی جنة الخلد ومن خسرانکا + ابدلت عنه ما تری
فی سقر + معذبا فی القبر حتی المحتشر + هناک یاتیه قبیح المنظر + والثوب والریح قبیح المخبر + یقول ابشر
ما عملت فابشر بشر موعود له فانتظر + ترمذی و ابن ابی الدنیا و ابن عاصم و آجری وغیرهم از ابو هریره
مرفوعا در حدیث متقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون فقلت مثلهم
لا ادری فیقولان قد نعلم انک تقول ذلک فیقال للارض التئمی علیه فتلتئم علیه فتختلف اضلاعه فلا یزال فیها معذبا حتی یبعثه الله من
مضجعه ذلک و در حدیث براء که آن هم گذشته آمده انه یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان من ربک فیقول هاه هاه لا ادری
فیقولان ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه الذی
یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرجه احمد والحاکم وصححه و ابن مردویه والبیهقی وغیرهم والاحادیث
هنا واسعة کلها بهذا المعنی وفی بعضها زیادة انه یقیض له فی قبره حیات وعقارب تلسعه الی یوم القیامة نسأل الله السلامة

قال الجلال الناظم و یسال ان کل اهل الارض + کحال عزرائیل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح نیست
در ینجا تعدد بلکه ملک الموت فقط یک کس ست و او را اعوان اند هذا الذی نص علیه القرطبی وهو الذی
اختاره واجتبی + قرطبی در تذکره گفته منکر و نکیر دو فرشته اند لا غیر لیکن بنا بر عظم جثه خود تمام خلق را در جهت واحده
در مرت واحده بمخاطبت واحده خطاب میکنند بر وجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب او ست نه غیر او و او تعالی میت
را از سماع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشت که عذاب قبر هر چیز می شنود مگر ثقلین والله یسمع من یشاء و هو علی کل
شیء قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجوهر نمیگردد و مثل هذا ما صح
فی الحدیث انه یؤتی بالموت کانه کبش املح فیوقف علی الصراط فیذبح و محال ست که موت کبش گردد زیرا که عرض ست بلکه
معنی آنست که او تعالی شخصی آفریده نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار ذبح کند و هکذا کل ما ورد علیک من هذا الباب
التاویل فیه ما ذکرته انتهی حاصله و در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلعم آورده قال مررت علی ملک جالس علی کرسی

وجمیع الدنیا وما فیہا بین یدیہ او رکبتیہ وبیدہ لوح مکتوب فیہ لاتتنفت یمینا ولا شمالا فقلت یا جبریل من ہذا قال ہذا
ملک الموت فقلت لہ یا ملک الموت کیف تقدر علی قبض ارواح جمیع من فی الارض برہا وبحرہا قال الا تری ان الدنیا
کلہا بین رکبتی وجمیع الخلائق بین عینی ویدای تبلغان المشرق والمغرب فاذا نفذ اجل عبد نظرت الیہ فاذا نظرت الیہ
عرفت اعوانی من الملائکۃ انہ مقبوض عدوا علیہ فیبطشوا بہ یعالجون نزع روحہ فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلک فلم
یخف علی شئ من امرہ مددت یدی فانتزعتہ من جسدہ الی قبضۃ انتہی ودرین باب روایات ست کہ قرطبی بلا سند وتخریج
ذکرش کردہ واز ینجا معلوم شد کہ قول ناظم کہ حال ملکین مثل حال ملک الموت ست مفاد عبارت قرطبی نیست وجواب
حقیقی آنست کہ این امر از ان جنس ست کہ ایمان بدان واجب ست وتفاصیلش سپرد علم الٰہی ست زیرا کہ بتفاصیل آن امر کے
نیامدہ با آنکہ قرطبی بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص واحد در دو مکان در یک وقت کردہ واین قیاس احکام ابدان
ملائکہ بر بنی آدم ست وقیاس فاسدست زیرا کہ ملائکہ ارواح لطیفہ اند وحق تعالی ایشان را قدرتی بخشیدہ کہ بنی آدم
بر معرفتش قادر نیستند تا بعمل آن چہ رسد وکیف کہ یکی از ایشان ما بین سما وارض را در اسرع از طرفۃ العین قطع
میکند وجلال سیوطی قائل ست با آنکہ این مذکورات کائن مقدور غیر محال بر بنی آدم ست وکون در مکانین در آن واحد
محال نیست ودرین باب رسالہ تالیف کردہ ونامش القول المنجلی فی تطورات الولی نہادہ اگرچہ این کلام باطل واز
ہر دلیل عاطل ست قال فی جمع التشتیت وقرطبی در کلام خود تعرض بمسئلہ تجسم اعراض کردہ وبسط این جواب جای
دیگر از تذکرہ نزد شفاعت قرآن برای مومن نمودہ وابن الجوزی در کتاب روضۃ المشتاق والطریق الی الملک الخلاق
حدیثی در باب اتیان توبہ بصورت حسنہ آوردہ وسید علامہ محمد بن اسمعیل گفتہ کہ قول قرطبی بخلق ملائکہ از ثواب اعمال
خلاف چیزی ست کہ ما را ظاہر گشتہ بلکہ ظاہر آنست کہ این اعراض بنفسہا اجسام میگردند وہمچنین عمل صالح در قبر و
جدال او ونیست مانع از ان در قدرت الٰہیہ وایمان آوردہ ایم باحوال آخرت وعقل آنرا نمی شناسد ونہ کیفیت
آنرا امید اند فما لنا لا نومن بان الاعراض تنقلب اجساما بقدرۃ خالق الاعراض والاجسام وسیوطی در رسالۃ المعانی الدقیقۃ
فی ادراک الحقیقۃ کہ در جواب استشکال تجسد اعمال وتجسد موت بصورت کبش تالیف کردہ نوشتہ التحقیق الشامل لذلک
ولغیرہ ان جمیع المعانی المعقولۃ عندنا متصورۃ عند اللہ تعالی بصورۃ الاجسام ومتشخصۃ بصورۃ الاشخاص وان کنا
لا نحس ذلک لکوننا محجوبین عنہ والاحادیث النبویۃ ناطقۃ بہ وشاہدۃ لہ قال وان رؤیۃ المنام من ذلک فان الرائی
یری فی منامہ اجساما تاول باعراض فتلک الاجسام المرئیۃ ہی صورۃ تلک الاعراض المعبر عنہا فی عالم الملکوت بعدہ
احادیث تجسد ایمان وسکینہ وصلوۃ وصیام وذنوب وخطایا ورحم واذکار ولعنت ومعروف ومنکر وایام وغیر ذلک
سوق کردہ فجزاہ اللہ عنا وعن المسلمین خیرا سید علامہ محمد بن اسمعیل میفرماید ومن تامل تلک الاحادیث وما فی معناہا مما
لم یذکر السیوطی فی تلک الرسالۃ وذکرہا فی سائر کتب لا ینبغی ان یتوقف فی التصدیق بتجسد الاعمال اصلا انتہی ودر

در منثور زیر قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب العمل الصالح و در جامع کبیر و غیرهما از کتب سیوطی احادیث چند درین باب
ذکر کرده هر که عارف آن احادیث ست تجسد اعراض را باخبار صادق مصدوق بعلم یقین میداند و در سبیل الرشاد
در تقریر تجسد اعراض زیر بحث میزان آخرت اطالت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
گفته ان الاعمال هی التی توزن و عن ابی الدرداء عن النبی صلعم قال ما یوضع فی المیزان یوم القیامة اثقل من حسن الخلق
اخرجه ابو داود والترمذی و صححه وابن حبان الی غیر ذلک من الاحادیث الصحیحة وهی الکثیر الطیب واختار فی منهاج
الحلیمی + نعم احد هذ الملک الکریم + پس برای هر شخص دو فرشته مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در
منهاج این ست الذی یشبه ان تکون ملائکة السوال جماعة کثیرة ویسمی بعضهم منکرا و بعضهم نکیرا فیبعث الی کل میت منهم
اثنان کما کان الموکلان علیه لکتابة اعماله ملکین انتهی و حلیمی از ائمه شافعیه ست و باین اشارت کرد ناظم در قول خود

وقال بل ملائک السوال + جماعة ککاتب الاعمال + فبعضهم بمنکر یسمی + و بعضهم له النکیر
وسما + فیرسل الله لکل میت + اثنین منهم بعثا للفتنة + لیکن در جمع و تثنیت گفته هذه دعوی من الحلیمی
لا دلیل علیها وانما هو قیاس شبهی کما قال یشبه فقاسه علی الکتبة ولا مدخل هنا للقیاس فاحوال الآخرة لا یجری فیها القیاس
علی احوال الدنیا ولا جواب الا بالایمان بما ورد به النص و تفاصیل علمه الی الله تعالی و کلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه
بمنکر و نکیر نقلا عن شرح الصدور پیشتر درین کتاب بموضع خود مذکور شده فلیراجعه و من یقل یمثل النبی له قال
عیاض ما هو المرضی + سید علامه گفته لم اجد من قال انه یمثل النبی صلعم فی القبر عند السوال انما قال فی شرح الصدور
انه سئل شیخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر هل یکشف للمیت حتی یری النبی صلعم فاجاب انه لم یرد فی حدیث وانما
ادعاه بعض من لا یحتج به بغیر سند قوی ما تقول فی هذا الرجل ولا حجة فیه لان الاشارة الی الحاضر فی الذهن انتهی و این جواب
حافظ مطابق جواب عیاض ست زیرا که وی نیز انکار ورود حدیث درین باب کرده و هکذا عنه اجاب ابن حجر

وقال لا اصل لهذا فی الاثر + ومن غریب ما تری العینان + ان السؤال فی القبر بالسریانی +
افتی بهذا شیخنا البلقینی + ولم اره لغیره بعینی + بلقینی نسبت ست بسوی بلقنه بضم و کسر قاف بلده ایست
بمصر و نام بلقینی شیخ الاسلام علم الدین ست ناظم در شرح الصدور از فتاوی ایش نقل کرده که گفت ان المیت یجیب السوال
بالسریانیة ولم اقف لذلک علی مستند و سئل الحافظ ابن حجر عن ذلک فقال ظاهر الحدیث انه بالعربی قال و یحتمل مع
ذلک ان یکون خطاب کل واحد بلسانه انتهی و هو متجه بعده ناظم به تبعیت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منکر و نکیر کرده
و گفته و ضبط منکر بفتح الکاف + فلست ادری فیه من خلاف + یعنی میان ائمه لغت و حدیث
گویم مجد الدین در قاموس بدان تصریح کرده و ذکر ابن یونس من صحبنا + ان الذین یاتیان للمومنا +
اسمهما البشیر والمبشر + ولم اقف فی ذا علی ما یوثر + شیخ عماد الدین بن یونس از شافعیه ست و در قول

سوال ... ۵

او خلاف ماثور از جمهور علماء ست ونص احادیث را داوست والفاظ احادیث درین باب بکرات ومرات درکتاب گذشته وهمه جا نام اینها منکر ونکیر آمده با آنکه آنحضرت صلعم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاتاک منکر ونکیر کما تقدم و طبرانی در اوسط بسند حسن از ابن عباس آورده اسم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکر ونکیر واین عام ست با آنکه کلام ابن یونس مبنی بر تعدد ملائکه ست کما ادعاه الحلیمی عن غیر دلیل و ناظم در در منثور وشرح الصدور احادیث سوال را فراهم ساخته ودران حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس وحلیمی نیست **ذکر الملک الثالث والرابع**

وقد اتی فی مرسل ضعیف + ان السوال من ثلاثة یعنی + ورابع اولئک الاثنان + والحقوا ناکور

مع رومان + ضمرة بن حبیب مرفوعا آورده فیاتی القبر منکر ونکیر وناکور ورومان اخرجه ابن لال وقال ابن الجوزی هذا الحدیث لا اصل له یعنی موضوع ست وضمرة تابعی ست وهو راویت وقف ظاهرست وشیخ الاسلام حافظ ابن حجر را از رومان پرسیدند گفت ورد بسند فیه لین انتهی وباین ست اشارت در نظم ولیکن ذکر این روایت در در منثور نکرده **تکرار السوال**

سبعة ایام یکرر السوال للانام + فیما روی فی سبعة ایام + یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا هفت روز سوال میکنند کذا رواه احمد بن حنبل + فی الزهد عن طاؤس الحبر العلی + یعنی ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی وی احد الاعلام وشیخ الاسلام امام سنه قطب الامة حجة الفقهاء سید المحدثین ست از خلقی کثیر در حجاز وشام ویمن وعراق شنیده واز وی شیخین بخاری ومسلم روایت کرده اند و را تصانیف کثیره وکتب نافعه ست وبود سید ورع جائزه قبول نمیکرد وچیزی از اموال ملوک نمی ستاند ونزدش سه موی از موهای نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم وصیت کرده که یکی را بر سینه ودو را بر هر دو چشم او بنهند بیهقی در سیرتش مجلدی تالیف ساخته وهم ابن الجوزی مجلدی در سیرت وی نگاشته وفاتش دوازدهم ربیع الاول سنه احدی واربعین ومائتین در بغداد بوده مسندش چهل هزار حدیث ست ذکر ذلک کله فی جمع الشتیت ومحرر سطور در اتحاف النبلاء قدری اطالت در ترجمه وی نموده وطاؤس لقب ذکوان بن کیسان حمیری تابعی فارسی عالم یمانی جندی از ابناء فارس ست که کسری ایشان را بسوی یمن گسیل کرده بود در جنو بفتح جیم ونون که بلده در یمن ست سکونت داشت پنج کس را از صحابه دریافته واز زید بن ثابت وعایشه وابو هریره وغیرهم اخذ نموده واز وی ابن شهاب وخلقی کثیر روایت نموده وبود راس در علم وعمل از فضلاء صالحین وعلمای تابعین شهرتش کافی از وصف اوست چون عمر بن عبد العزیز والی شد طاوس او را نوشت ان شئت ان یکون عملک کله خیرا فاستعمل اهل الخیر فقال عمر کفی بها موعظة توفی سنه ست ومایة وحدیث ناظم در در منثور ذکر کرده ولفظه اخرج احمد فی الزهد وابو نعیم فی الحلیة عن طاؤس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعا فکانوا یستحبون ان یطعم عنهم تلک الایام گویم این اثر مرسل ست چنانکه در نظم بران تنبیه کرده واشارت بسوی اخراج ابو نعیم باین بیت نموده

وبعده ابو نعیم اخرجه + فی حلیة فی الهامن درجه + ابو نعیم کنیت حافظ کبیر محدث شهیر احمد بن عبد الله

صاحب کتاب حلیة الاولیا رحمت سید علامه گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن ویشتمل علی تراجم افاضل السلف بحیث
یعز نظیره انتهی باسناده قد صح وهو مرسل ❊ وقد یری من جهة تتصل ❊ یعنی اگرچه بظاهر مرسل ست ۱۰
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاوس نیز از صحابه نمایان میگردد زیرا که استحباب طعام درین ایام مستلزم آنست
که این عمل نزد شان معلوم ست پس اگر حکم باتصالش باین جهت نکنند پس این منقول از صحابه خواهد مرسل ست چه از
وجوه اعتضاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی ست ودرین حین بالاتفاق متحبا شد این ست تقریر مدعای ناظم
ودر جمع التشتیت گفته لم اجد الجهة التی اشار الیها انه یروی متصلا بل ما وجد الا منسوبا الی طاوس لا غیر وحکمه الرفع کما قد
قالوا ❊ لانه لیس للرأی به مجال ❊ اشار الی ان حدیث طاوس وان کان مرسلا فانه فی حکم المرفوع وذلک لما تقرر فی اصول الفقه ۱۱
وغیرها ان کل ما یاتی عن الصحابة وکبار التابعین مما لا مسرح للاجتهاد فیه فان له حکم الرفع فیکون دلیلا وذلک لان الراوی
ثقة وامور الآخرة والبرزخ مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل لا یوجد الا عن الطرق النبویة من الوحی قال الرازی فی المحصول اذا
قال الصحابی قولا لیس للاجتهاد فیه مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للظن وما روی طاوس من هذا القبیل انتهی فهذا مراد
الناظم وبه یعرف صحة ردنا الکلام الحلیمی فی تعدد ملائکة السؤال وکلام ابن یونس ان انهم جماعة قیاسا علی کتاب الحسنات
والسیئات فانه قیاس والقیاس کما قال الناظم ❊ ولیس للقیاس فی ذا الباب ❊ من مدخل عند ذوی الالباب ❊ ۱۲
وانما التسلیم فیه اللائق ❊ والانقیاد حیث انبا الصادق ❊ وفیه ان قد کانت الصحابة ❊
یرون اطعامه استحبابه ❊ گذشت قول طاوس انهم کانوا یستحبون ان یطعم عنه تلک الایام وظاهر آنست که در
یستحبون ضمیر برای صحابه ست کما قال الناظم فی طول تلک السبعة الایام ❊ معونة فی ذلک المقام ❊ تعلیل بآنکه
اطعام معونت ست مدلول سیاق اثر طاوس ست ودران دلیل ست بر لحوق صدقه بمیت ونفع آن برای مرده در قبر وبیانش
انشاء الله تعالی خواهد آمد ومثل ذاک جاء عن مجاهد ❊ مقاله من عاضد وشاهد ❊ مراد مجاهد ابو الحجاج
مقری مکی مفسر مولی سائب بن ابی السائب ست از سعد بن ابی وقاص وغیره اخذ کرده وبر ابن عباس سی بار قرآن کریم
را عرض نموده ونزد هر آیت توقف میکرد ومی پرسید که در کدام یک امر نازل شده ست وقصه چه بوده وبسیار سفر میکرد
تا آنکه بسرزمین بابل رسیده وهاروت وماروت را دیده که همچو دو کوه سرنگون آویخته اند پس تسبیح بر آورد وبیهوش افتاد
وفاتش در سنه یکصد وسه بوده حاصل آنکه مثل روایت طاوس از مجاهد هم آمده واین عاضد وشاهد اوست وعنه
ایضا تمکث الارواح فی ❊ قبورها سبعا بلا منصرف ❊ یعنی مجاهد گفته تمکث روح در قبر هفت روز می باشد
تا آنکه سوال منقضی گردد وابن جریج روایت کرده که روح منافق چهل روز در فتنه می ماند ومومن هفت روز کما
سیاتی فی کلام الناظم رح ❊ ذوی الجمیع فی القبور ابن رجب ❊ وهو امام حافظ ومنتخب ❊ ابن رجب بلفظ مشهور
معروف ست ودر جمع التشتیت گفته وهو امام عالم حنبلی کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن رجب در کتاب اهوال القبور

روایت کرده لیکن در نفس مسطور ازین آثار موقوفه چیزی هست والله اعلم + وعن عبید بن عمیر او زد ا
وذالک فیما ابن جریج اسندا + عبید بن عمیر بن قتاده لیثی ابو عاصم مکی در عهد نبوت متولد شده قاله مسلم وغیره و
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکه مکرمه حرسها الله تعالی و مجمع ذکرا و در تقریب ست بانه یفتن سبعا
مومن + وار بعین ذو النفاق یفتن + این اثر را ناظم در در منثور باین لفظ آورده آخرج ابن جریج فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن عبید بن عمیر قال یفتن رجلان مومن و منافق فاما المومن فسبعا واما المنافق فیفتن اربعین
صباحا انتهی سید علامه میفرماید ولم اره فیه عن ابن جریج کما فی النظم فاظنه وقع غلطا فی نقل النظم وهو ذاک مسمی ابن جریج
الا انه لا یوافقه قوله وابن جریج اول الذینا + قد صنفوا العلم لنا تدوینا + نص علیه احمد بن حنبل
وغیره من کل حبر معتلی + یعنی امام احمد وغیره نص کرده اند بر آنکه ابن جریج اول کسی ست که در اسلام بتالیف
کتب پرداخته و با تدوین علم ساخته عامری در غربال نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قیل وقد اثنی علیه ابن خلکان وغیره وفاته فی سنة خمسین ومائة انتهی و تمام این بحث در حطه
بذکر الصحاح الستة وغیره نوشته ایم وکم امام قد حکی فی کتبه + ما قد عزی لابن جریج فانتبه + کعالم
الغرب ابن عبد البر فی + تمهیده وکوله من مقتفی + در جمع التشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفیس جامع و تقدم ذکر ابن عبد البر انتهی و وی از ائمه مالکیه ست تلاه فی شرح الموطا المغربی + ابن رشیق و
کذا ابن رجب + یعنی این هر دو مثل روایت ابن عمیر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس و مجاهد ست
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکوره و روایت عبید بن عمیر کرده و گفته وابن عمیر من مجاهد اجل
کذاک من طاوس الحبر البدل + اذ فی زمان المصطفی قد ولدا + وقال قوم بلقاه سعدا + وان
یک الراجح ان یعدا فی کبراء التابعین جدا + بمکة قد قص فی عهد عمر + وذا الشاول امر له ابتکر
ابن جریج ذکر کرده که ولادت عبید بن عمیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح
از روایت تابعی ست بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین ست و صحابی نیست و او اول کسی ست که در مکه بعهد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد و طاوس و روایت عبید بن عمیر هیچ منافات نیست
زیرا که عبید موافق آن هر دو ست در سبع لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بمومن ست و منافق سی و سه روز زیاده بر مومن
مفتتن می ماند پس در روایتش زیادت ست و زیادت عدل که منافی نباشد مقبول ست کما عرف فی الاصول علوم
الحدیث بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان تقل فاکثر الاخبار + خالیة
من صفة التکرار + پیش ازین چندین روایات گذشته و در چیزی از آنها ذکر تکریر سوال نیست مگر در روایتی تکرار

سه بار در یک مجلس آمده کما قدمه الناظم وقد منا شرحه پس جواب داد وگفت جوابه ان السؤال فیها جمیع جمع احق
الذي یقتضیها یعنی روایات خالی از ذکر تعدد وعدم وی کرا وست پس نه اثبات تکرار میکند و نه نفی آن میاز دبلکه مطلق
بر یک بار وچند بار بر هردو صادق می آید کما قال وکل ماجاء من الافراد + یصدق بالمرة والتعداد + یعنی از
افراد روایات مطلقه پس افراد بفتح همزه جمع فرد ست نه بکسر همزه مصدر افراد و بر تقدیر کسر محتمل که مراد روایاتی باشد که
بافراد سبع عن غیرها آمده اگرچه قول او یصدق بالمرة والتعداد ملائمش نیست زیراکه روایت مقیده بسبع خالی از تکرار نیست
ولکن قول او فحکمها تیك کحکم المطلقه + وحکم هذا کزیادة الثقه + مشعر آنست که مرادش بآن هردو
روایت طاوس ومجاهد ست ومراد به هذا روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هردو مقید بسبع ست مثل مطلقه نسبت
بروایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول ست کما قدمناه واین جواب بعینه در روایت آن
هردو و روایت عبید بن عمیر جاری ست نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقة نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه ست
واگر ناظم قول خود وکلما جاء الی آخره حذف میکرد وعوض قول خود فحکم هاتیك الی آخره چنین میگفت ع وکل ما خلا
عن القیود مطلقه + وکل ما قید من زیادة الثقه + اخصر واعم می بود اول خود ظاهر ست واما ثانی پس
از حیثیت شمول جواب ست برای آنچه خالی از تقیید بسبع وغیرها ست وبرای آنچه مقید بسبع نه غیر او ست زیراکه مقید
بسبع مقید ست نظر بآنچه خالی از و ست واین اکثر روایات ست ومطلق ست نظر بروایت اربعین وبرهمه صادق ست
که زیادت ثقه ست وجوابش آنست که آنچه مقید ست از باب زیادت ثقه ست وبدان بیشتر اشارت کردیم وگفتیم که حاجت
بترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعده ناظم برای جمع میان روایات استظهار کرده وگفته که قرطبی بآن سابق گشته ست
الا ترى للقرطبی کیف متنع + بین روایات بها الخلف وقع + بان راوی البعض لو یعرف الذي
اثبته الاخر فاجمع ذي وذي + مراد قول قرطبی ست که در جواب سوال وارد گفته وحاصلش این ست که در حدیث
شیخین وترمذی آمده که ملائکه سائلین دو نفر اند ودر حدیث ابوداود یک ملک آمده واین اختلاف نسبت باشخاص ست
وحدیث ابوداود احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی از آتیان هردو باشد ومشارکت در آمدن بود نه در پرسیدن پس راوی
اقتصار بر ذکر ملک سائل کرده ودیگر را ترک داده زیراکه وی در حدیث این نگفته که در قبر او جز یک ملک دیگری نمی آید
انتهی سید علامه فرموده این قاعده میان علما معروف ست که عدم ذکر ذکر عدم نیست انتهی گویم در بعض نسخ این ابیات
که اولش وکم امام قد حکی ست تا این بیت اخیر موجود نیست وبعض شراح هم آنرا نگرفته اند اما در جمع التشتیت بدان تعرض
نموده کما عرفت قال الناظم وجاء عن عبید الجلیل القصري + فی شعب الایمان قول فادري + مراد عبد الجلیل
بن عطیه قیسی قصری ست وشعب الایمان نام کتاب بیهقی ست که دران از وی این قول نقل کرده ست ابوداود
ونسائی وبخاری در تاریخ از وی روایت کرده اند واحادیث او را اخراج نموده ابن حجر عسقلانی گفته صدوق یهم قوله

مشار الیه وی این ست که روح اما تاک فی نعیم او فی عذاب دائم الیه اکثر اهل اسلام برانند که روح
جسم ست و برین دال ست کتاب و سنت و اجماع صحابه زیراکه وصفش در آیات و احادیث بتوفی و قبض و امساک و ارسال
و تناول و اخراج و خروج و تنعیم و تعذیب و رجوع و دخول و رضا و سخط و انتقال و تردد در برزخ آمده و بآنکه میخورد و
می آشامد و می چرد و می آید و میگوید و می شناسد و انکار میکند و جز آن از انچه از صفات اجسام ست و عرض متصف
باین صفات نمیگردد و نیست شایان آنکه روح عارف خالق و مدرک معقولات ست و این علوم اند و علوم اعراض اند
پس اگر عرض می بود علم بدان قائم می شد قیام عرض بعرض لازم می آمد و این فاسد ست و اما آنکه روح و نفس یک چیز ست
یا دو شئ متغایر پس صحیح آنست که شئ واحد اند قال تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة و فرمود و نهی النفس عن الهوی و اهل سنت مجمع اند برآنکه روح محدث و مخلوق ست نه قدیم و واجب و اختلاف
نکرده اند درین حکم مگر زنادقه و منجمله مجمعین بر حدوث روح محمد بن نصر مروزی و ابن قتیبه اند و از دلائل این دعوی ست
حدیث الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف و مجنده نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
قبل اجساد ست یا متصل وی پس درآن دو قول ست اول قول محمد بن نصر و ابن حزم ست و بران دعوی اجماع
کرده و استدلال نموده بحدیث عمرو بن عنبسه مرفوعا نزد ابن منده بلفظ ان الله خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها
ائتلف و ما تناکر اختلف و سندش سخت ضعیف ست و اهل ملل از مسلمین متفق اند بر بقاء روح بعد موت بدن و فلاسفه
دران راه خلاف پیموده اند دلیل ما قوله تعالی ست کل نفس ذائقة الموت و لابد ست که ذائق بعد مذوق باقی
ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یا فنا حاصل گردد و پس اعاده کرده شود بنا بر ظاهر قوله تعالی کل من علیها
فان یا نگردد و در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد درین مسئله دو قول ست حکاهما السبکی فی تفسیره المسمی
بالدر النظیم و قال الاقرب انها لا تفنی و انها من المستثنی کما قیل فی الحور العین انتهی و ابن القیم رح در کتاب الروح گفته اختلف
فی الروح هل تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده علی قولین و الصواب انه ان ارید بذوقها الموت مفارقتها للجسد
فنعم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انها تعدم فلا بل هی باقیة بعد خلقها بالاجماع فی نعیم او عذاب و عن سحنون
بن سعد و ذکر له رجل یذهب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع فان قیل بای
شئ تتمایز الارواح بعد مفارقة الاشباح حتی تتعارف و هل تتشاکل بشکل اجیب بان الارواح ذوات قائمة بنفسها
تصعد و تنزل و تتصل و تنفصل و تذهب و تجئ و تتحرک و تسکن و علی هذا اکثر من مائة دلیل مقررة منها قوله تعالی و نفس
و ما سواها فاخبر انها مسواة قال عن البدن الذی خلقک فسواک فسوی بدنه کالقالب بنفسه فتسویة البدن تابعة
لتسویة النفس قال و من ههنا یعلم انها تاخذ من بدنها صورة تتمیز بها عن غیرها فانها تتاثر و تنفعل عن البدن کما
یتاثر البدن و ینفعل عنها فیکتسب البدن الطیب و الخبیث منها کما تکتسبه هی منه قال بل تمیزها بعد المفارقة یکون اظهر

من تمیز الابدان والاشتباه وبینهما ابعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه کثیرا واما الارواح فقل ما تشتبه
قال ویوضح هذا انا لم نشاهد ابدان الانبیاء والاولیاء وهم متمیزون فی علمنا اظهر تمیز ولیس ذلک التمیز راجعا الی مجرد
ابدانهم بل هی بما عرفناه من صفات ارواحهم فانت تری اخوین شقیقین شبیهین فی الخلقة غایة الاشتباه وبین روحیهما
غایة التباین وقل ان تری بدنا قبیحا وشکلا شنیعا الا وجدته علی نفس تشاکله وتناسبه وقل ان تری آفة فی بدن الا وفی
روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا اتخذ اصحاب الفراسة احوال الناس من اشکال البدن وقل ان تری شکلا حسنا و
صورة جمیلة وترکیبا لطیفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا کانت الملائکة تمیز من غیر ابدان تحملهم کذلک
الجن فالارواح البشریة اولی والعذاب علی الروح والجسد معا باتفاق اهل السنة وکذا القول فی النعیم واخرج ابن منده عن
ابن عباس رضی الله عنه قال ما تزال الخصومة حتی تخاصم الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ویقول الجسد للروح
انت امرت انت سولت فیبعث الله ملکا یقضی بینهما ان مثلکما کمثل رجل مقعد بصیر وآخر ضریر دخلا بستانا فقال المقعد
للضریر انی اری ههنا ثمارا ولکن لا اصل الیها فقال له الضریر ارکبنی فرکبه فتناولها فایهما المتعدی فیقولان کلاهما
فیقول لهما الملک فانکما قد حکمتما علی انفسکما یعنی ان الجسد للروح کالمطیة وهو راکبها واخرج الدارقطنی فی الافراد
من حدیث انس نحوه انتهی وگذشت که روح را چهار خانه ست وحکم هر خانه جداست فراجعه وحاصل معنی بیت مذکور
آنست که روح بعد جدا شدن از تن در نعمت وناز ست یا در عذاب ناساز او یلک محبوسا الی الخلاص من
ملائک الفتنة فانهم حواستین یا تا رهائی از دست فرشتگان فتنه محبوس ست بعده از شیخ عبد الجلیل
قصری بواسطه جزولی نقل این روایت کرده وگفته وعنه قل اورده الجزولی وهو تضیانی حین المنقول
یعنی جزولی این روایت را از وی آورده وآنرا پسند کرده واین روایت افاده نموده که ارواح را بعد موت سه حالت
یکی نعیم دوم عذاب الیم سوم حبس از عقاب ابن القیم فرموده مسئلة مقر الارواح بعد الموت مسئلة عظیمة لا تتلقی الا من السمع
وقد قیل ان ارواح المومنین کلهم فی الجنة الشهداء وغیرهم اذا لم تحبسهم کبیرة لظاهر حدیث کعب ام هانی وام بشر وابی سعید
وضمرة ونحوها ولقوله تعالی فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم فانه قسم الارواح عقیب خروجها
من البدن الی ثلثة مستقر بین اخبرها فی جنة نعیم واصحاب یمین وحکم لها بالسلام وهو تضمن سلامتها من العذاب ومکذبة
ضالة واخبران لها نزلا من حمیم وتصلیة جحیم وقال یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی قال جماعة من الصحابة والتابعین انه یقال لها ذلک عند
خروجها من الدنیا علی لسان الملک بشارة ویؤیده قوله تعالی فی مومن آل یسین قیل ادخل الجنة قال
یا لیت قومی یعلمون وکلام در مقر ارواح پیش ازین گذشت وابن القیم گفته ان الارواح متفاوتة فی مستقرها
فی البرزخ اعظم تفاوت ولا تعارض بین الادلة فمنها ارواح فی اعلی علیین وهی ارواح الانبیاء وهم متفاوتون فی منازلهم

کما راهم النبی صلعم فی لیلة الاسراء ومنها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت وہی ارواح بعض الشهداء
لا جمیعهم فان منهم من یحبس عن دخول الجنة لدین او غیره ومنهم من یکون علی باب الجنة ومنهم من یکون محبوسا فی قبره ومنهم من یکون
محبوسا فی الارض لم تصل روحها الی الملاء الاعلی فانها کانت روحا سفلیة ارضیة فان النفس الارضیة لا تجامع الانفس
السماویة کما انها لا تجامعها فی الدنیا فالروح بعد المفارقة تلحق باشکالها والمرء مع من احب ومنها ارواح تکون فی تنور
الزناة وارواح فی نهر الدم الی غیر ذلک فلیس للارواح سعیدها وشقیها مستقر واحد وکلها علی اختلاف محالها وتباین
مقارها لها اتصال باجسادها فی قبورها لیحصل له من النعیم والعذاب ما کتب له انتهی وانچه ابن القیم از تفاوت مقار ارواح
ذکر کرده اقوال اہل علم وآثار صحابه واخبار مرفوعه شاہد وعاضد اوست ضبط آن ہمه درینجا خواہان درازی ست ہذیل
بن شرحبیل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود ست صبح وشام بر نار می آیند این ست عرض آنها وارواح شهداء
در اجواف طیر خضر ست واولاد مسلمین که بحنث نرسیده عصافیر اند در جنت ونحوه عن الضحاک بدون ذکر الاولاد ونحوه عن
ابن مسعود ودرین باب روایات بسیار ست که در در منثور آنها را آورده ودر جمع الشتیت بابی در عذاب کافر در قبر از قرطبی
نقل کرده وقصهٔ ابوجهل وعذاب ابن ملجم ذکر نموده وحدیث ابی امامه در رویای آنحضرت صلعم که نزد ابن خزیمه وابن
حبان وحاکم وبیهقی وطبرانی ست ودران انواع عذاب رجال ونساء کاذبین وزناة مذکور ست ایراد نموده وگفته و
فی الامهات حدیث طویل رای صلعم عوالم من المعذبین فالحاصل انه یعلم من مجموع ما ورد ان الارواح بعد الموت منعمة
او معذبة ابن القیم رح گفته عذاب قبر دو گونه ست یکی دائم وآن عذاب کفار وبعض عصاة ست دوم منقطع وآن عذاب
عصاة خفیف الجرائم ست مرتفع می شود از ایشان واین رفع گاہی بدعا یا صدقه ونحو آن باشد ودر بدائع گفته از خط
قاضی ابویعلی در تعالیق نقل کرده ام که لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنیا والدنیا وما فیها منقطع فلا بد ان یلحقهم
الفناء والبلاء ولا یعرف مقدار مدة ذلک ودر شرح الصدور بعد این نقل گفته ومؤید اوست قول مجاهد للکفار هجعة یجدون
فیها طعم الموت حین تقوم القیامة فاذا صیح باہل القبور یقول الکافر یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فیقول المؤمن الی
جنبه هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتهی سید علامه گفته واذا عرفت هذا فقول الناظم ان من الارواح
ما یکون محبوسا عن فتنة لم اجده بل ظاہر ما اسلفنا من الاحادیث من اول الکتاب انه اخذه من فتنة القبر ولا محیص عنها والله
اعلم بمراده انها فتنة اخری وهذه المسئلة الشریفة اودعتها کراسة لطیفة مراد مسئلهٔ تقسیم ارواح
بسوی منعم ومعذب ومحبوس ست چنانکه ظاہر سیاق اوست وشرف بمعنی علو ست وکراسه واحد کراریس ست قال الجوہری
وابو جعفر نحاس گفته معنی الکراسة الکتب المضموم بعضها الی بعض والورق الملصق بعضه ببعض من قولهم رسم مکرس اذا
الصقت الریح التراب به وماوردی در تفسیر خود گفته اصل کراسه علم ست ومنه قیل للصحیفة الکراسة انتهی مراد بکراسه
درینجا جزو کتاب ست ضمنتها فوائد نفیسة لمن له اہلیة انیسة یقال ضمنه الشیء تضمینا فتضمن

وكل شيء جعلته في وعاء فقد ضمنته اياه وفهمت ما تضمنه كتابك اي ما اشتمل عليه وكان في ضمنه اي في طيه ومراد منفيته
مرغب فيها ست وانيس بمعنى مونس ست وكذا كل ما يونس به اذ شهرت بمعنى ملاء البلاد ولو لم يكن يعرفها
من احد + يعني امر اين رساله متضح وظاهر گرديد ودر جمع التشتيت نوشته هذه الرسالة لم اقف عليها ولا عرفتها انتهى
وانما بادر بالانكار + من ليس اهل الحفظ للاثار + بادر بمعنى اسرع ومنه البدر لمبادرته الشمس بالطلوع في ليلته
يعني چون اين رساله از من مشهور شد واحدي آنرا نمي شناخت كسيكه محدث نبود شتابي بانكار كرد وگفت كه مضمون اين
رساله صحيح نيست وهمين ست حال نا واقفان هر زمانه كه هر چه را نمي دانند ودست ايشان تا در وه علمش نرسيده نزد
وقوف بران تعجيل برد وانكار ميكنند وكذبوا بما لم يحيطوا بعلمه وفضلا را موجب انكار عدم بلوغ با وج تحقيق مي شود وكيف
كه سكونت حضيض تقليد را وبسياري از سالكان دين زده ست واز بركات شرع مبين ورحمات احاديث وآيات
كتاب مستبين وسنت سيد المرسلين صلعم محروم ساخته الا من عصمه الله تعالى وقليل ما هم فليتدبر + ومن غدا ليس
من اهل المعترك + فذاك ذو سماقة بلا ارك + گويا مراد بمعترك درينجا حفظ واطلاع ست وباهل او ايمه علم
يعني اول صاحب حماقت وسفاهت ست كه با وجود علم مبادرت بانكار كرده وثاني كه ضعيف الاطلاع وقليل العلم ست
ناتوان بين ست يقال رك الشيء يرك بالكسر ركة وركاكة اي رق وضعف فهو ركيك ومنه قولهم اقطعه من حيث رك
حاصل آنكه انكار جاهل حماقت وانكار عالم ركاكت ست واين بلائي ست كه كمتر كسي از اهل علم وايمه دين ازان نجات
يافته خصوصا از دست معاصرين كه غالبا معاندين وحسود اند على قاري وامثال او را نيز از دست اين جهله فريادها ست
وهمچنين متقدمين او ليكن حق تعالى حق را باقي وباطل را فاني ميگرداند فصنت ما الفته عن بذله + فانه هو
لو يقتل وا من اهله + وانما يصلح للافاده + ذو ادب ترجى له السياده + در جمع التشتيت گفته
كانه وقع انكار من جماعة من اهل عصره لما اشتملت عليه الكراسة التي ذكرها وذلك لقصورهم عن معرفة ما عرفه والفه وصنفه
فصان بعد ذلك مؤلفه عمن لم يكونوا من اهله انتهى ومراد بسيادت درينجا رياست وتقديم بر غير خود ست اهل علم گفته اند
بر تلميذ اقتدا بر شيخ در احوال واسرارش واجب ست واگر استاذ با شاگرد مسامحه كند شاگرد را بايد كه با وي مزاح ننمايد
بلكه در توقير وتعظيم وهيبتش بيفزايد وبا وي معامله با جلال وتحيت فرمايد وبر مؤلفات شيخ خود ودگر اهل علم كه در رتبه
از وي بالاتر باشد دينا يا دنيا در لب اعتراض بلا فهم وادراك نگشايد واگر شبه بخاطر بگذرد با دب تمام حل آن اشكال
نمايد وبر وجهي نپرسد كه موجب ملال خاطرش گردد واين معني سبب شقاوت واين اين كس شود واز بركت علم وادب
محروم ماند چه حق معلم واستاذ زياده از حقوق والدين ست چه ابوين سبب حيات فانيه اند ومعلم سبب حيات ابديه
سرمديه تا آنكه گفته اند كه عقوق استاذ را توبه نيست يعني اسارت در خدمتش بسيار بد ست ونعم ما قيل ﴿ ان المعلم
والطبيب كليهما + لا ينصحان اذا هما لم يكرما + فانظر لدائك ان جفوت طبيبه + وانظر

لجهلك ان جفوت معلما * خاتمة قال الناظم اللالكائي روى في السنة * عن بعض اهل
الكشف اهل الرائية * بان ثمه ملكين ينزلان * يلقننا الحجة حين يسألان * نام لالكائي ابو القاسم
هبة الله بن حسن بن منصور رازی طبری ست فقیه شافعی محدث بغداد بود کتابی در سنت و کتابی در رجال صحیحین و کتابی
در سیر تالیف کرد لیکن موت تعجیل کرد و زود درگذشت و کشف در لغت بمعنی اظهار ست و مراد ناظم درینجا معنی اصطلاحی ست
مناوی گفته الکشف اصطلاحا الاطلاع علی ما وراء الحجاب من المعانی الغیبیة والامور الخفیة الحقیقیة وجودا وشهودا انتهی
واگرچه کشف حجت شرعی نیست لیکن اگر موافق دلیل سمع باشد استیناس بدان مضائقه ندارد در شرح الصدور گفته
اخرج اللالکائی فی السنة بسنده عن محمد بن نصر الصائغ قال کان ابی مولعا بالصلوة علی الجنائز من عرف ومن لم يعرف
فقال یا بنی حضرت یوما جنازة فلما دفنوها نزل الی القبر نفسان ثم خرج واحد وبقی الآخر وحثی الناس التراب فقلت
یا قوم یدفن حی مع میت فقالوا ما ثم احد فقلت لعله خیل الی ثم رجعت فقلت ما رایت الا اثنین خرج واحد وبقی الآخر
لا ابرح حتی یکشف الله لی ما رایت فجئت الی القبر فقرأت عشر مرات یس وتبارک وبکیت وقلت یا رب اکشف عما رایت
فانی اخاف علی عقلی ودینی فانشق القبر فخرج منه شخص فولی مبادرا فقلت بمعبودک الا وقفت حتی اسألک فما التفت
الی فقلت الثانية والثالثة فالتفت الی فقال انت نصر الصائغ فقلت نعم قال لا تعرفنی قلت لا قال نحن ملکان من ملائکة
الرحمة وکلنا باهل السنة اذا وضعوا فی قبورهم نزلنا حتی نلقنهم الحجة وغاب عنی انتهی سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمانی گفته
اعلم ان الناظم قد جعل الکشف عمدة هذا الحکم ونحب ان شاء الله صدقه الا ان الکشف لا یستدل به ولا بالالهام فی الاحکام
قال العلامة الامام ابو العباس بن تیمیة شیخ الاسلام فی کتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الکشف والالهام لا یلتفت
الیهما فی الادیان والاحکام قال لو کان الالهام طریقا لکان رسول الله صلعم احق من قضی به وقد قال صلعم قد کان فی الامم
محدثون فان یکن فی امتی احد فعمر وعلی هذا فلم یکن عمر یحکم بالالهام او بمجرد ما یقع علی قلبه حتی یعرض ذلک علی الکتاب والسنة
فان وافقه قبله والا رده انتهی والهام در لغت بمعنی انداختن چیزی در دل ست کما یقال الهمه الله به و در عرف
ایقاع شیء در دل بروجهی که صدر بدان مطمئن گردد و او تعالی بعض اصفیای خود را بآن خاص میفرماید لیکن اگر از غیر
معصوم ظاهر شود حجت نیست بنا بر عدم ثقت بخواطر او زیراکه مامون نیست از وسوسه شیطان وگفته اند که فقط در نفس
ملهم حجت ست وقیل مطلقا حجت ست با دله غیر مجدی قال القاضی زکریا فی شرح اللب وهو من ائمة الشافعیة و در
نسفیه که مؤلفش از حنفیه ست گفته که الهام از اسباب علم نیست قوله سعد الدین فی شرحه و نیست فرق میان کشف
والهام مگر دعوی وعن شقیق ان من یعانی * تعیینه قراءة القران * شقیق بلخی زاهد تقی مشهور ست مراد آنکه
هر که قرآن را بچشم خود در مصحف میخواند او را قراءت قرآن تلقین حجت میکند در جمع التشتیت گفته ولم اجد روایة شقیق
بلفظها انتهی وفیه جاءت عدة آثار * وبعضها اخرجها البزار * یعنی و در انچه شقیق ذکر کرده چند آثار

هم آمده ست وبعض آن آثار را بزار اخراج کرده وآثار جمع اثر ست ورفع آن بسبیل بلیت از عدة ست کذا فی الجمع لیکن در نسخهٔ دیگر بجای عدة لفظ هذه آمده واین اظهر ست واکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما حققنا ذلک فی منهج الوصول الی مصطلح احادیث الرسول وحدیث معاذ رضی الله عنه در اثبات سوال گذشت ومن جملته فاتوا وضع فی قبره وسوی علیه التراب وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجئ القرآن حتی یکون بینه وبینهما فیقولان الیک عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی فان کنتما امرتما بشئ فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لا افارقه حتی ادخله الجنة وروی الطبرانی مرفوعا یؤتی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعته قراءة القرآن واذا اتی من قبل یدیه دفعته الصدقة واذا اتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المساجد الحدیث وروی ابو نعیم عن بشر بن المهاجر عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال کنت جالسا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعته یقول ان القرآن یلقی صاحبه یوم القیامة حین ینشق عنه قبره کالرجل الشاب فیقول له هل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انا صاحبک القرآن الذی اظمأتک فی الهواجر واسهرت لیلک وان کل تاجر من وراء تجارته وانک من وراء کل تجارة وروی ابو قبیل عن عبد الله بن عمرو موقوفا ان القرآن والصیام یشفعان یوم القیامة لصاحبهما گوییم چون قراءت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی ان شاء الله تعالی شفیع خواهد بود وکدام وسیله نجات اقوی تر ازین باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند وباظهار مقاصد خدا ورسول صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم پردازد ﴿یوم القیامة یاتی الناس قاطبة ÷ بصحائف الاعمال للاوزان ÷ واذا سئلت بما اتیت فقولتی ÷ قد جئت بالتفسیر للقرآن﴾ اللهم شفع فی القرآن ونجنی من عذاب القبر والنیران وادخلنی برحمتک وعفوک جنة السلام ودار الرضوان قال الناظم رحمه الله تعالی هذا تمام ما اردت نظمه ﴿والحمد لله الذی اتمه ÷ نظمته للمؤمنین تبصره ÷ ادعو به التثبیت عند الذکره﴾ یعنی تثبیت در ذکر لکن پیش ازین گذشته ومجازات از جنس عمل باشد ﴿از مکافات عمل غافل مشو ÷ گندم از گندم بروید جو ز جو﴾ فی تمامه ﴿ونصفها سریه ÷ ابیاتها کالانجم الدریه﴾ سری بمعنی نفیس ست ودری منسوب بسوی دُر مراد آنست که این ابیات در اضاءت الفاظ ومبانی واشراق مضامین ومعانی همچو کواکب دری ست وبعض شراح سریه را درینجا بمعنی پارهٔ از جیش گرفته اند والاول اولی ﴿واحمد الله علی ما یلهم ÷ ثم علی نبیه اسلم﴾ ای وصلی لما تقدم فی اول الکتاب فختم بما ابتدء به وقال فی الجمع حذف الصلوة ولم یذکر الآل والاصحاب کانه اکتفی بما سلف فی اول الابیات فانها کلام واحد وشئ متحد والله یحسن جزاءه عن الاسلام واهله ویزیده من احسانه وفضله انتهی واقول ارجو من الله حسن الاولی والخاتمة والنجاة من فتنة القبر وعذاب اللحد والنار الحاطمة وقد اخرج السلفی عن سهیل بن عمار قال رایت یزید بن هارون فی المنام بعد موته فقلت ما فعل الله بک قال اتانی فی قبری ملکان فظان غلیظان فقالا ما دینک ومن نبیک ومن ربک فاخذت بلحیتی البیضاء وقلت لمثلی یقال هذا وقد علمت الناس جوابکما ثمانین سنة فذهبا وقالا

الکتبت عن جریر بن عثمان قلت نعم قالا انہ کان یبغض عثمان فابغضہ اللہ ثم قالا نم نومۃ العروس فلا روعۃ علیک بعد الیوم ولعل ان تکون حجتی کحجۃ زید بن ہارون رحمنا اللہ تعالی وایاہ وان لم ابلغ مبلغہ عند السبر والعمر والتمییز وما ذلک علی اللہ بعزیز واسأل اللہ ان یصلی ویسلم علی سیدنا ومولانا وجدنا واولانا محمد المصطفی احمد المجتبی وان یجمعنا علیہ عند العطش الاکبر ویحطنا معہ فی نہر الکوثر وان یحشرنا تحت لوائہ ویحفظنا من کرب المحشر فان من حشر فی ہذا المحل فقد فاضت انوار السعادۃ علیہ وتوجہت رکائب الغفران والرضوان الیہ انہ بالمومنین رؤف رحیم فعلیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیم اللہم افعل ذلک بی وبوالدیَّ واخوتی واخواتی واولادی واہلی ومشایخی فی العلم واصحابی ومن احبنی فی اللہ ومن اعاننی علی سلوک الصراط المستقیم وہذا آخر ما جری بہ القلم فی شرح الابیات للسیوطی رح واللہ تعالی اعلم وعلمہ اتم وفضلہ اعم

قف سید علامہ محمد بن اسمعیل بن الصلاح الامیر الیمانی رحمہ اللہ تعالی در جمع التشتیت میفرماید ثم انی لما فرغت بحمد اللہ من شرح ہذا النظام وآیداع شرحہ فوائد تروق لذوی الافہام احببت ان الحقہ بنظمی لرسالۃ الجلال السیوطی رح المسماۃ **بشری الکئیب بلقاء الحبیب** وشرح ذلک بما ارجو بہا من الاثابۃ اجزل نصیب وانما ضممتہ الیہ لان ابیات التثبیت وشرحہا من قسم الترہیب وبشری الکئیب من قسم الترغیب ورایت اللہ تعالی یجمع فی کتابہ بین ہذین الامرین کثیرًا فیاتی بالوعید ثم بالوعد وعکس ذلک فی عدۃ آیات فاللہ اسئل ان یجعلہ مرقوما فی صحائف الحسنات ویمحو بہ ما اسلفناہ من السیئات ویجعل الموت راحۃ لنا من الآفات ویجعل القبر لنا روضۃ من ریاض الجنات وہذا اول ما نظمناہ وشرحناہ وجعلتہ کالذیل لابیات التثبیت وسمیتہ تانیس الغریب بالنظم وشرحہ لبشری الکئیب انتہی بناءً علی ہذا محرر سطور عفا اللہ عنہ ما جناہ واستعملہ فیما یحبہ ویرضاہ بعد فراغ از شرح ابیات مذکورہ تبعا لہذا السید الامام بایراد نظم شریفش می پردازد و بشرح ابیاتش می سازد تا ترہیب ہمدوش ترغیب گردد وگل نصیحت بفیض ضم این ضمیمہ رعنا شود وکیف کہ ہیچ فرد بشر را درین عالم فانی ودر برزخ آنجہانی از رنج وراحت گزیر وگریز نیست **ع** درین چمن کہ بہار وخزان ہم آغوش ست زمانہ جام بدست وجنازہ بردوش ست پس جمع میان این ہر دو امر سبب طمانینت خاطر وثلج صدر سالکان صراط ہدایت ست وسمیتہ ضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بتانیس الغریب وباللہ التوفیق قال السید رحمہ اللہ تعالی

الحمد للہ علی التوفیق + لشرح ہذا النظم بالتحقیق + شرحًا بدیعًا قد حوی نفایسا + زففتہا للاذکیا عرائسا + ثم رایت بعد شرح النظم + انی اذیل نظمہ بنظمی + لما حوی بشری الکئیب فاستمع + عسی بلقیاک الحبیب ننتفع + **بیان ما ورد من خیریۃ الموت للمومن وما یناسب ذلک**

قد قال خیر الخلق ما معناہ + تحفۃ من یومن فی لقیاہ + للموت ما من راحۃ سواہ + ریحانۃ غنیمۃ تلقاہ + وانما الدنیا لہ کالسجن + ان مات لم یبق لہ من حزن + وانہ خیر لہ من الفتن + وفی الحیوۃ لایزال فی محن + والموت کفارۃ لکل مسلم + یا حبذا یا حبذا من مغنم + درین نظم شریف برای

موت نسبت بمومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفهٔ مومن و راحت مومن و ریحانهٔ مومن و غنیمت مومن ست و
دنیا برای او سجن ست و موت خروج از ان سجن باشد و کفاره ست برای هر مسلم و مومن بهتر از فتنه ست و درین باب احادیث
مرفوعه وارد گشته عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم تحفة المومن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجمه الکبیر والحاکم فی المستدرک وعن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله
صلعم قال الموت ریحانة المومن اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم
الموت غنیمة المومن اخرجه الدیلمی ایضا وعن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال یکره المومن الموت والموت
خیر له من الفتنة اخرجه احمد وسعید بن منصور بسند صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال الدنیا سجن المومن
وسنته فاذا مات فارق السجن والسنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد والطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قحط اوست
پس چون بمرد گذاشت زندان و قحط را وعن انس قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الموت کفارة لکل مسلم اخرجه
ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر گفته انه صححه ابن العربی ورواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بر و لطف و مال نوست و غنیمت فائز
شدن بچیزی ست بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبوست و کفاره خصلتی ساتره ماحی خطیه را گویند قال القرطبی وانما
جعله کفارة لما یلقاه المیت عنده من الآلام والاوجاع وقد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذی من شوکة فما فوقها الا کفر الله
بها سیئاته فما ظنک بالموت الذی سکرة من سکراته اشد من ثلاث مائة ضربة بالسیف انتهی اقول وکذلک تسمیته
غنیمة لما ینال منه من الاجر والثواب کما سمی صلعم الصوم فی الشتاء الغنیمة الباردة وکذا سماه تحفة فانه بر بالعبد المومن ولطف فانه
یخرجه مولاه من دار الاکدار الی اشرف جوار کما قال التهامی جاورت اعدائی وجاور ربه ٭ شتان بین
جواره وجواری ٭ ولهذا در حدیث تمیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید برو بسوی دوست من وبیار
او را که من تجربه کرده ام او را بسراء و ضراء و یافتم او را در جائیکه خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت دهم او را از هموم
دنیا و غموم او الحدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته وعن ابی قتادة قال مر علی النبی صلعم بجنازة فقال
مستریح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله المستریح وما المستراح منه فقال العبد المومن یستریح من تعب الدنیا
واذاها الی رحمة الله والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب اخرجه الشیخان ولنعم ما قیل ٭ تو چنان
زی که چو میری برهی ٭ نه چنان گر تو بمیری برهند و حافظ شیراز گفته ٭ چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطر از رهگذر ما نرسد ٭ و دیگری گفته ٭ یاد داری که وقت زادن تو ٭ همه خندان بدند و تو گریان ٭ آنچنان
زی که وقت مردن تو ٭ همه گریان بوند و تو خندان ٭ و دنیا را زندان مومن نام فرموده و مرگ را خروج از زندان
مقرر کرده و سجن بمعنی حبس ست و صاحب او را سجان گویند و محبوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیاست
ممنوع باوامر و نواهی شریعت ست از تفریط در اوامر و از ارتکاب مناهی و خلاصی نمی یابد مگر بفراق دنیا

دست بهم نمیدهد گویا در سجن مصائب دنیا و فتن این سپنجی سرا و مدافعت اعدا و مدارات اصدقا و مکابدهٔ تکلیف
و بلاست منصور فقیه گفته ؎ قد قلت اذ مدحوا الحیوة واسرفوا • فی الموت الف فضیلة لا تعرف • منها
امان لقائه بلقائه • وفراق کل معاشر لا ینصف • و دیگری گفته ؎ من کان یهوی ان یعیش
فاننی • حقا احب بان اموت فاعتقا • فی الموت الف فضیلة لو انها • عرفت لکان سبیله ان یعشقا
لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن خاتمه ست و لهذا از تمنای موت در احادیث صحیحه نهی آمده و سهیل تستری گفته
تمنا نمیکند موت را مگر سه کس یکی جاهل از حال ما بعد موت دوم گریزنده از قضا و قدر یعنی مصائب دنیا سوم مشتاق
لقای او تعالی و بعض عرفا گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و علما گفته اند موت عدم محض و فنای صرف
نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری بداری ست ؎
یوما بحزوی و یوما بالعقیق و • بالعذیب یوما و یوما بالخلیصاء • و ابن عمر گفته دنیا جنت کافر و سجن مومن ست
و مثال مومن نزد خروج ازان مثل مردی ست که از زندان بیرون شد پس متقلب گردید دران و متفسح شد و ابن لال
از عایشه مرفوعا آورده الدنیا لا تصفو لمومن کیف وهی سجنه و بلاؤه و عن الربیع بن خثیم قال ما من غائب ینتظره المومن
خیر له من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن راحة دون لقاء الله و عن مالک بن مغول قال بلغنی ان اول سرور یدخل
علی المومن الموت لما یری من کرامة الله و ثوابه و ابو الدردا گفته ما من مومن الا و الموت خیر له و ما من کافر الا و الموت شر
له فمن لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر للابرار و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم
الآیه و مسروق گفته ما غبطت شیئا کمومن فی لحده قد امن من عذاب الله و استراح من الدنیا فائده دوم آنکه در زندان
ساختن دنیا برای مومن و بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور ست و آن این ست که بسیاری از مومنین در دنیا
در سعت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن ست یکی همان که سجن باعتبار تکالیف شرعیه
و تقیید بدان و جهاد نفس ست فعلا و ترکا و کافر مطلق العنان غیر متقید با وامر و نواهی ست گویا در جنت ست که تکالیف
ازوی مرفوع گشته دوم آنکه مومن باعتبار مآل خود از جنت و انهار و حور و قصور و حذم و خول و انوار و جز آن که
زیر حصر بلکه زیر قید خطرهٔ قلب ندر آید در دنیا گویا در زندان ست که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن را هیچ
نباشد مگر خلود را بد و استغنا از هر احد و دخول ملائکه بسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو منثور و گوهر
شاهوار با کوس و اکواب بر سرر مرفوعه و زرابی مبثوثه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و فواکه متخیره
و نعیم نا محصور و لذائذ نا معدود و رضوان اکبر از جانب او تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیها ست و این دار
باین اعتبار در حق او جز حبس نیست اگرچه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد
و قاهر اقران و مستاصل قرون بود و اکوان برای او خضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان نبی اللہ علیہ السلام بفرض محال بدست او آید نسبت بانچہ در آخرت حاصل او گردد ہیچو کسی ست کہ ظلمت
سجن واسر سجّان ست چہ وار حیوان دار آخرت ست نہ این خاکدان فنا نشان و کافر باعتبار انچہ او را در آخرت نصیب
گردد از حریق و زفیر و شہیق و دعا بویل و ثبور در قعر نار سعیر و تجرع حمیم و غساق در دار بوار و تیقن خلود در درکات جحیم
و انواع عذاب الیم و تبدیل جلود نزد نضج جلود نا مسعود و نہش حیات و عقارب جہنم و صہر بطون و جلود بمشارب آن
گویا درین عالم اگر در اضیق سجن از سجون دنیا و اقبح ضیق و اشنع بلیہ باشد و ملتہب بہ نیران گردد نسبت بمآل حال او کہ از
تعاطی کفر و معاصی حاصل او شدہ و مستحق خلود در جحیم و عذاب مہین الیم گشتہ درینجا در اعظم جنات دنیا و اشرف رتب علیات
فائدہ سوم آنکہ تسمیہ آنحضرت صلعم دنیا را بسجن مومن مفید آنست کہ وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سعت ست

و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع ست منزلہ بعد الموت اوسع + وقبرہ خیر لہ و ادفع +
عن انس قال قال رسول اللہ صلعم ما شبہت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج الصبی من بطن امہ من ذلک الغم
و الظلمۃ الی روح الدنیا اخرجہ الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول وعن عبادۃ بن الصامت قال قال رسول اللہ صلعم
ما علی وجہ الارض من نفس یموت ولہا عند اللہ خیر یحب ان ترجع الیہا ولہا نعم الدنیا و ما فیہا اخرجہ النسائی و درین باب
روایات ست و احادیث توسیع در قبر بیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمدہ ان القبر روضۃ من ریاض الجنۃ
او حفرۃ من حفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کردہ و در ان ذکر نماز و قرات قرآن
و تزاور و نوم و لباس در بارہ اموات کردہ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی اہل لا الہ الا اللہ
وحشۃ عند الموت ولا فی قبورہم ولا فی منشرہم اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و الاصبہانی فی الترغیب وعن ابن عباس
ان رسول اللہ صلعم قال اخبرنی جبریل ان لا الہ الا اللہ انس للمسلم عند موتہ وفی قبرہ و حین یخرج
من قبرہ اخرجہ ابو القاسم الجیلی فی الدیباج لیکن مراد با اہل کلمہ توحید درینجا اصحاب اعمال صالحۃ خالصۃ
پس جہد باید کرد تا در ایشان معدود شود و رنہ سہ تو کی بدولت ایشان رسی کہ نتوانی ہجزین دو کعت و
آن ہم بصد پریشانی + تسلیم اللہ تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکۃ علیہم

و فی السیاق بالسلام یلتقی + من ربہ و من اولئک الملا + مراد بملا ملائکہ مرسل بسوی مقبوض الروح
و بیت اشارت ست بسوی قول ابن مسعود اذا اراد اللہ قبض روح المومن اوحی اللہ الی ملک الموت اقرئہ منی السلام
فاذا جاء ملک الموت لقبض روحہ قال ربک یقرئک السلام اخرجہ ابن مندہ و براء بن عازب در قولہ تعالی تحیتہم
فیہا سلام فرمودہ یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحہ الا سلم علیہ اخرجہ ابن ابی شیبۃ و ابن ابی حاتم
و الحاکم و صححہ البیہقی و ابن عباس در قولہ تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفتہ یاتیہ الملائکۃ بالسلام من قبل
اللہ فیسلم علیہ و یخبرونہ انہ من اصحاب الیمین و قتادہ در آیہ موصوفہ گفتہ سلام من عذاب اللہ و سلمت علیہ ملائکۃ اللہ

ودرین باب آثار کثیره از صحابه وتابعین ست واین سلام از طرف خدا و ملائکه ست بر مومن میت وکفی به تعظیماً و
تکریما ٭ یلقون بالبشری وبالاکفان ٭ والروح والریحان والرضوان ٭ عن سلمان قال قال رسول الله صلعم
اول ما یبشر به المومن عند الوفاة روح وریحان وجنة واما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال ابشر برضاء الله والجنة
قدمت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک وصدق من شهد لک واستجاب لمن استغفر لک اخرجه ابو القاسم بن
منده وشیخین از عبادة بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه فقالت
عائشة انا لنکره الموت قال لیس ذلک ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه
فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه الحدیث وربیع بن خیثم در قوله تعالی ان کان من المقربین فروح وریحان گفته
هذا عند الموت وتخبأ له الجنة الی یوم البعث وابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضر اتته الملائکة بحریرة فیها مسک
وضبائر ریحان فتسل روحه کما تسل الشعرة من العجین ویقال ایتها النفس المطمئنة اخرجی راضیة مرضیا علیک الی روح الله
وکرامته فاذا اخرجت روحه وضعت فی ذلک المسک والریحان وطویت علی الحریرة وذهب بها الی علیین اخرجه البزار و
ابن مردویه ودرین باب آثار واقوال علما وحکایات صلحا بسیار ست که بعد موت کلام کردند واز اقارب والتقاء
روح وریحان خبر دادند مثل ربعی ومورق عجلی ودر حدیث عائشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یتکلم رجل
من امتی بعد الموت ابونعیم گفته این حدیث مشهور ست وبیهقی در دلائل تصحیحش کرده وگفته صحیح لا اشک فی صحته گویم پس این اخبار
معجزه باشد ٭ علیه الارض تبکی والسماء ٭ اذ کان یاتی الخیر عنه فیهما ٭ عن انس قال قال رسول الله
صلعم ما من عبد الا له بابان باب یصعد منه عمله وباب ینزل منه رزقه فاذا مات فقداه وبکیا علیه ثم تلی هذه الآیة فما بکت علیهم
السماء والارض وذکر انهم لم یکونوا یعملون علی وجه الارض عملا صالحا فیبکی علیهم ولم یصعد لهم الی السماء من کلامهم ولا من عملهم
کلام صالح فتفقدهم فتبکی علیهم اخرجه الترمذی وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی وابو حاتم والخطیب بنحوه عن ابن عباس
موقوفا وقال وان قوما میتون لم یکن لهم فی الارض آثار صالحة ولم یصعد الی الله منهم خیر فما بکت علیهم السماء والارض
وعنه قال تبکی الارض علی المومن اربعین صباحا ومجاهد در کریمه مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء والارض
فقیل له تبکی علیه قال وما للارض لا تبکی علی عبد کان یعمرها بالرکوع والسجود وما للسماء لا تبکی علی عبد کان لتکبیره وتسبیحه
فیها دوی کدوی النحل ٭ معرفة المیت من یغسله ویحمله ویکفنه ویدخله قبره ٭ یعرف من یغسله ویحمله
ویلبس الاکفان او من ینزل ٭ کلام درین هم در شرح ابیات گذشته ست لیکن علی الاجمال ودرینجا
بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی سعید الخدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویکفنه ومن
یدلیه فی حفرته اخرجه احمد والطبرانی فی الاوسط وابن ابی الدنیا وابن منده وعمرو بن دینار گفته هیچ میت نمی میرد
مگر آنکه جانش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل وکفن میکنند باو ومیگویند

اورا بر سر میر بشنوند و مردم بدو و سفیان گفته میت هر شی را می شناسد تا آنکه سوگند میدهد غاسل خود را که سبکی کن بدین
و ابو ایوب گفته میگویند کرامت میت بر اهل او تعجیل اوست بسوی حفره و درین باب روایات بسیار آمدست و ظاهر آنست
که این چنین از قبیل رای بحت نمیتوان گفت ترحیب القبر بالمیت ولطف ضمه له الی قبر به هو حب
یضمه ضم الحبیب المحب + مصراع اول اشارت ست بحدیث ابی سعید ان رسول الله صلعم قال اذا دفن العبد المؤمن
قال له القبر مرحبا واهلا اما ان کنت لاحب من یمشی علی ظهری الی فاذ ولیتک الیوم فتری صنعی فیتسع له مد بصره ویفتح له
باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار اخرجه الترمذی وحسنه
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم القبر حفرة من حفر النار او روضة من ریاض الجنة اخرجه البیهقی قرطبی گفته هذا عندنا
محمول علی الحقیقة لا المجاز فان القبر علی المؤمن خضر وهو العشب من النبات وقد بینه ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان وعن
ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلعم قال ان نفس المؤمن اذا قبضت تلقاها اهل الرحمة من عباد الله کما یلقون البشیر
من اهل الدنیا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اذا مات المیت استقبله ولده کما یستقبل الغائب ثابت
بنانی گفته ما را رسیده ست که چون میت می میرد اهل و اقارب او که پیش ازوی مرده اند باستقبال او می آیند و وی بسیار
شادمان میگردد بایشان و ایشان بوی از قدوم مسافر بسوی اهل خود گویم و دال ست بران قول بعض صحابه که در سیاق
موت گفته الیوم نلقی الاحبة محمدا وحزبه صلعم و این دال ست برانکه این امر در ایشان معروف بود حافظ ابو نعیم گفته لما اشتد
بالحسن بن علی بن ابی طالب وجعه دخل علیه رجل فرآه جزعا من الموت فقال یا ابا محمد ما هذا الجزع ما هو الا ان تفارق روحک
جسدک فتقدم علی ابویک علی وفاطمة وجدیک محمد النبی صلعم وخدیجة وعمیک حمزة وجعفر وعلی اخویک القاسم والطیب وابراهیم
والطاهر وعلی خالاتک رقیة وام کلثوم وزینب فسری عنه ای انکشف وذهب ما کان به من الجزع و اما مصراع ثانی پس اشارت
بحدیث عایشه صدیقه ست قالت یا رسول الله انک منذ حدثتنی بحدیث منکر ونکیر وضغطة القبر لیس ینفعنی شیء قال یا عائشة
ان اصوات منکر ونکیر فی اسماع المؤمنین کالاثمد فی العین وان ضغطة القبر کالام الشفیقة یشکو الیها ابنها الصداع فتغمز
راسه غمزا رفیقا ولکن یا عائشة ویل للشاکین فی الله کیف یضغطون فی قبورهم کضغطة الصخرة علی البیضة اخرجه البیهقی
وابن منده عن سعید بن المسیب ابو محمد تیمی گفته اصل ضمه قبر این ست که زمین مادر بنی آدم ست ازوی پیدا شده اند و زمانی
دراز ازوی غائب مانده چون بسوی او بازگردانیده شدند زمین ایشان را ضم کرد چنانکه مادر پسر غائب خود را نزد قدوم
او بردن بروی با خویش منضم می سازد پس هر که مطیع خدا ست ضم او برحمت در رفق میکند و هر که عاصی خدا ست ضم او بعنف
می نماید و این سخط وی بر میت از برای رب خود ش هست و دیلمی از ابن عباس و انس روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم
رحیم تر بودن خدای تعالی به بندهٔ خود وقتی باشد که بنده بقبر درآید و مردم و اهل او ازو متفرق شوند گویم الحمد لله که درانت
تنهائی حق تعالی قرین و رحیم خواهد بود ه جهانی مختصر خواهم که آنجا + همین جائی من و جائی تو باشد

صلوة الاموات فی قبورهم و ربما صلوا به احیانا - وفیه ایضا قرأوا القرآن - اخبار کثیره ثابت اند
در آنکه موتی در قبور خود نماز میگذارند از انس آمده ان النبی صلعم قال الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون اخرجه ابویعلی والبیهقی
وعنه ان النبی صلعم لیلة اسری به مر بموسی علیه السلام وهو قائم یصلی فی قبره اخرجه مسلم ثم ذکر له طرقا کثیرة و ثابت بنانی
گفته اللهم ان کنت اعطیت احدا الصلوة فی قبره فاعطنی الصلوة فی قبری اخرجه احمد وانا اقول مثله والله ولی الاجابة ابونعیم
از جبیر آورده که وی گفت سوگند بخدائیکه جز او کسی خدا نیست ثابت بنانی را در لحد در آوردم و با من حمید طویل بود چون
خاک را بروی در قبر برابر کردیم خشتی بیفتاد چه می بینم که وی در لحد استاده نماز میگذارد و در دعای خود میگفت اللهم ان کنت
اعطیت احدا من خلقک الصلوة فی قبره فاعطنیها فما کان لیرد دعاءه یعنی این دعای او بمصعد قبول رسید بار خدایا اگرچه
من همچو ثابت بنانی ثابت بر عمل نیم لیکن یکی از عاصیان امت رسول نبی تو محمد صلعم هستم و چنانکه وی رحمة العالمین است
تو ارحم الراحمینی گناه مرا بخش و در گور از عذاب برهان و اگر احدی را از خلق توفیق نماز یا قرات قرآن بخشیده مرا هم
بعد موت موفق باین هر دو کن از تو هیچ دور نیست ع که مستحق کرامت گناهکارانند - و ابن عباس گفته ضرب بعض اصحاب
النبی صلعم خباءه علی قبر وهو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال هی المنجیة
تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی وحسنه والحاکم والبیهقی ابو القاسم سعدی در کتاب الروح گفته این تصدیق است از رسول
خدا صلعم بآنکه میت در قبر میخواند زیرا که عبدالله او را اخبار باین معنی کرد و وی تصدیقش فرمود و امام کمال الدین بن زملکانی در کتاب
العمل المقبول فی زیارة الرسول نوشته هذا الحدیث اصح الدلالة علی ان المیت یقرء فی قبره سورة الملک وقد وقع فی هذه الامة
ذکر اکرام الله لبعض اولیائه بذلک واکرام بعضهم بالصلوة وکان یدعو الله فی حیاته بذلک فاذا کان من اکرام الله لبعض اولیائه
تمکینهم من الطاعة والعبادة فی القبر فالانبیاء علیهم السلام بالطریق الاولی انتهی گویم اینجا معلوم شد که عبادت و طاعت
واقعه در قبور از موتی از جنس اکرام الهی و انعام عالم پناهی است نه از وادی تکلیف و تعقیب بلکه برای تلذذ بذکر خدا و
انس در وحشت تربت است اللهم ارزقنا و حافظ زین الدین بن رجب در کتاب اهل القبور نوشته قد یکرم الله بعض اهل البرزخ
باعمال الصالحة فی البرزخ وان لم یحصل له بذلک ثواب لانقطاع عمله بالموت لکن انما یبقی عمله علیه لیتنعم بذکر الله وطاعته کما
تتنعم بذلک الملائکة واهل الجنة فی الجنة وان لم یکن علی ذلک ثواب لان نفس الذکر والطاعة اعظم النعیم عند اهلها فما تنعم المتنعمون
بمثل ذکر الله وطاعته انتهی و ابو الحسن بن برقی در کتاب الروضة از عبدالله بن محمد بن منصور آورده که گفت حدثنی ابراهیم
الحفار قال حفرت قبرا فبدت لبنة فشممت رائحة المسک حین انبعث اللبنة فاذا شیخ جالس فی قبره یقرء القرآن و حافظ
ابوبکر خطیب بسند خود از عیسی بن محمد طوماری آورده که گفت ابوبکر بن مجاهد مقری را در خواب دیدم گویا میخواند گفتم
تو مرده و میخوانی گفت در پس هر نماز و نزد ختم قرآن خدا را دعا میکردم که مرا از کسانی گرداند که در قبر قرآن میخوانند انتهی
وها انا ادعو ربی بمثل ذلک وهو الذی لا یخیب من دعاه و ابن عباس گفته مومن را در قبر مصحف میدهند تا در آن بخواند

اخرجه الخلال فی کتاب السنة وفیه ضعف سید علامه گفته ورئي الحافظ ابو یعلی فی النوم بعد موته وهو فی مدینة جدرانها وسقفها کلها کتب فسئل عن ذلک فقال سألت الله ان یشغلنی بالعلم کما کنت اشتغل به فانا اشتغل بالعلم فی قبری انتهی گویم شوق که مر العلم دین ست خصوصاً با کتاب مبین و سنت سید المرسلین بر جناب باری عم نواله وجل جلاله مخفی نیست اگر این حقر عباد وافقر مخلوق خود را هم باین شغل دران گوشه تنهائی بنوازد از کرم عمیم ورحمت شامل او چندان دور نیست وما ذلک علی الله بعزیز و آنه یزید رقاشی وحسن وغیرهما مروی ست که هر که مرد واو را چیزی از قرآن برای آموختن باقی مانده است حق تعالی ملائکه را میفرستد تا بقیهٔ قرآن بیاد او دهند تا آنکه از قبر برخیزد وعن عطیة العوفی نحوه ونسائی وحاکم وبیهقی در شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم دخلت الجنة فسمعت قاریا یقرء القرآن فقلت من هذا قالوا حارثة بن النعمان فقال رسول الله صلعم کذلک البر کذلک البر کذلک البر وکان ابر الناس بامه واخرج البیهقی عن ابی هریرة نحوه مرفوعاً ایضاً ویافعی در روض الریاحین از بعض صالحین حکایت کرده که قبر مردی را از عباد کندیدم وخواستم که لحد سازم خشتی از گوری که متصل این حفره بود بیفتاد چه می بینم که مردی سفید جامه در گور نشسته تقعقع میکند ودر کنار او مصحفی از ذهب مکتوب بذهب ست ودران قرات میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتم نه گفت خشت را بجای او نه عافاک الله پس خشت را در جای او نهادم انتهی گویم شاید مصحف برای غیر حفاظ باشد والله اعلم **تزاور الاموات**

فی قبورهم وبعضهم فیها یزور بعضاً فحسنوا الاکفان من تقضا عن جابر قال قال رسول الله صلعم

احسنوا الکفان موتاکم فانهم یتباهون ویتزاورون فی قبورهم اخرجه الحرث بن ابی اسامة فی مسنده والدیلمی فی الدرایة والعقیلی **وعن** ابی هریرة مرفوعا نحوه عند ابن عدی واخرج مسلم فی صحیحه اذا ولی احدکم اخاه فلیحسن کفنه ونحوه مرفوعاً عن انس وزاد فانهم تیزاورون فی اکفانهم اخرجه العقیلی والطحاوی فی التاریخ ومثله عن ابی قتادة مرفوعاً عند النسائی وابن ماجه ومحمد بن یحیی الهمدانی فی صحیحه وابن ابی الدنیا والبیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مراد تحسین کفن بیاض ونظافت وکثافت اوست نه گران بها بودن آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده واز ابن سیرین آمده که وی کفن حسن دوست میداشت ومیگفت که موتی در اکفان خود زیارت یکدیگر میکنند واما قول ابو بکر رضی الله عنه انما هو للمهلة یعنی الصدید پس خود جناب وی بذکر سببش پرداخته وعایشه را فرموده اغسلی ثوبین هذین وکفنینی بهما فانما ابوک احد رجلین اما مکسو حسن الکسوة او مسلوب سوء السلب پس کفن خود را بغسل حسن ساخت واخبار کرد که او را بهتر ازین کفن خواهند پوشانید یا از وی این کفن را خواهند ربود واز عمر بن الخطاب آمده اقصدوا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر ابدلنی ما هو خیر منه وان کنت علی غیر ذلک سلبنی واسرع سلبی واقصدوا فی حفرتی فانه ان کان لی عند الله خیر وسع لی فی قبری مد بصری وان کنت علی غیر ذلک ضیقه حتی تختلف اضلاعی وحذیفه رضی الله عنه نزد موت خود فرمود ابتاعوا الی ثوبین ولا علیکم ان تغالوا فان یصب صاحبکم خیر یکسی خیراً منها والا سلبها سلباً سریعاً گویم کسوت در قبر مختص بعض عباد الله ست وعتبار

برخیر و رحمت الٰہی ساخت نہ بر آرایش ظاہری ولہذا گفتہ اند ؎ از برون چون گور کافر پر حلل + وز درون قہر خدای عزوجل + و در بارۂ قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیحہ در روایات مرسلہ وغیرہ آمدہ حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در مسئلہ تزاور ارواح گفتہ الارواح قسمان معذبۃ ومنعمۃ فاما المعذبۃ فہی فی شغل عن التزاور والتلاقی واما المنعمۃ المرسلۃ غیر المحبوسۃ فتتلاقی وتتزاور وتتذاکر ما کان منہا فی الدنیا فیکون کل روح منہا مع رفیقہا التی علی مثل عملہا و روح نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی ومن یطع اللہ والرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم الآیۃ وہذہ المعیۃ ثابتۃ فی الدنیا وفی البرزخ وفی دار الجزاء والمرء مع من احب فی ہذہ الدور الثلاث قال وقد تواترت المرائی بذلک بعدہ شیٔ کثیرا ازان ذکر کردہ وگفتہ کہ سنت صریحہ بدان آمدہ ست گویم ظاہر آیہ وحدیث مذکور آنست کہ آدمی با دوست خود ست اگرچہ در عمل قاصر باشد وقتی کہ محبت برای خدا بود وہم اعتقاد آن کس باشد واین بشارت عظیم ست برای ما غربا زیرا کہ ہرچند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاہ ودل آرزومند گواہ ست کہ محبت ما با صحابہ و تابعین و زمرۂ محدثین از متقدمین ومتاخرین واتحاد ما در عقاید واتباع وانکار طباع ما از اہل بدع و رای و فسق ثابت ست و دایم وازینجا امید داریم کہ حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لواء سید المرسلین صلعم و در جرگۂ متبعین برانگیزد و در رفیق ایشان در خیرات انجا گرداند واین کار بر وی تعالی آسان تر از ہر آسان ست ؎ شنیدم کہ در روز امید وبیم + بدان را بہ نیکان ببخشد کریم + آری ؎ گرچہ از نیکان نیم خود را بہ نیکان بستہ ام + در بہار آفرینش رشتۂ گلدستہ ام + ابن ابی الدنیا بسند خود آوردہ کہ چون بشر بن براء بن معرور بمرد مادرش بروی رنج بسیار کرد وگفت ای رسول خدا ہمیشہ ہالکی از بنی سلمہ ہلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود بہ بشر برسانم فرمود آری والذی نفسی بیدہ یا ام بشر انہم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر پس ہیچ ہالک از بنی سلمہ نمی مرد مگر آنکہ ام بشر نزدش آمدہ میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت وعلیک السلام باز میگفت بشر را از من سلام بخوان و درین باب روایات ست و در بعضی ازان آمدہ کہ خبر یکدیگر می پرسند اگر معلوم شد کہ فلانی بمرد تا ایشان نرسید میگویند انا للہ وانا الیہ راجعون او را بسوی ہاویہ بردند حدیث بذلک ابو ایوب الانصاری مرفوعًا و اما تلاقی ارواح احیاء و اموات پس ابن القیم برای آن مسئلہ عقد کردہ وگفتہ ان شواہد ہا وادلتہا اکثر من ان یحصرہا الا اللہ تعالی والحس والواقع من اعظم الشہود بہا فیلتقی ارواح الاحیاء والاموات کما یلتقی ارواح الاحیاء بعدہ برین مسئلہ کلام کردہ و مرای صادقہ واسعہ ذکر نمودہ کہ این مختصر گنجایش آن ندارد سعید بن مسیب گفتہ عبد اللہ بن سلام و سلمان فارسی باہم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت اگر پیش از ما بمیری ما را ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دہی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دہم دیگری گفت کہ مگر احیاء و اموات باہم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت ست میرود ہر جا کہ میخواہد سعید گفت کہ فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت توکل کن و مبشر شو کہ مثل توکل ہیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی فرمودہ و علیہ

فليتوكل المتوكلون ٥ گفت پیغمبر بآواز بلند ؛ بر توکل زانوی خشتر به بند ؛ عباس بن عبد المطلب گفته
میخواستم که عمر را بخواب بینم پس ندیدم او را مگر نزد قرب حول چه می بینم که عرق از پیشانی خود پاک میکند و میگوید هذا
اوان فراغی ان کان عرشی لیهد لولا ان لقیت رؤفا رحیما و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید کدام
اعمال را افضل یافتی گفت ای پسر من استغفار را و مسلمه بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب دید
و پرسید که ای امیر المؤمنین بعد موت بکدام حال گردیدی گفت ای مسلمه ایندم فراغ یافتم والله ما استرحت الا الآن
گفتم کجا هستی گفت با ائمه هدی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار ست که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
دیده و وی او را بچیزی خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی آنرا نمیداند و این واقعات نامحصوراند و مردم دران مشترک
ابن القیم گفته و قد رأینا نحن و غیرنا من ذلک عجائب بعده گفته رؤیا سه نوع ست یکی از خدا دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس و رؤیای صحیحه چند قسم ست یکی الهام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام ست که حق تعالی در منام
با بندهٔ خود کرده قاله عبادة بن الصامت دوم التقاء روح نائم با رواح موتی از اهل و اقارب و اصحاب و غیرهم سوم عروج
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مراو را چهارم دخول روح در جنت و مشاهدهٔ آن و جز آن پس التقاء ارواح
احیاء و موتی نوعی از انواع رؤیای صحیحه ست که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتهی معرفة الاموات من
اتاهم و انسهم به و ردهم السلام علیه و یعرفون من اتاهم زائرا ؛ و یانسون ان اتی المقابر ؛
و سلموا و دعا علی المسلم ؛ فی ای یوم قاله ابن القیم ؛ عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم ما من رجل یزور
قبر اخیه و یجلس عنده الا استانس به و رد حتی یقوم اخرجه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور و عن ابی هریرة قال اذا مر
رجل بقبر یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام اخرجه البیهقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ما من احد
یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و رد علیه السلام صححه ابن عبد الحق و اخرجه ابن عبد البر فی الاستذکار
و التمهید و فی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون تزاورهم یوم الجمعة و یوما قبله و یوما بعده حافظ ابن القیم
گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متی علم به المزور و سمع سلامه و انس به و رد علیه و هذا عام فی حق الشهداء
و غیرهم و انه لا توقیت فی ذلک قال و هو واضح من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتهی و بهمین اشارت هست در نفسه
ابن القیم گفته قد شرع رسول الله صلعم لامته اذا سلموا علی اهل القبور ان یسلموا علیهم سلام من یخاطبون یقول المسلم السلام
علیکم دار قوم مؤمنین و هذا خطاب لمن یسمع و یعقل و لولا ذلک لکان هذا الخطاب بمنزلة خطاب الجماد و المعدوم قال و کیفی
فی هذا التسمیة للمسلم علیهم زائرا و لولا انهم یشعرون لما صح تسمیته زائرا فان المزور ان لم یعلم بزیارة من زاره لم یصح
ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و کذلک السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشعر و لا یعلم
بالمسلم محال و قد علم النبی صلعم امته اذا زاروا القبور ان یقولوا السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله

بکم لاحقون یرحم اللہ المستقدمین منکم والمستاخرین نسأل اللہ لنا ولکم العافیۃ فھذا السلام والخطاب والنداء الموجود لمن یسمع ویعقل ویخاطب ویرد وان لم یسمع المسلم الرد انتہی وعن ابی ہریرۃ قال قال ابو رزین یا رسول اللہ ان طریقی علی الموتی فہل من کلام اتکلم بہ اذا مررت علیہم قال قل السلام علیکم یا اہل القبور من المسلمین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع و انا ان شاء اللہ بکم لاحقون قال ابو رزین یا رسول اللہ یسمعون قال یسمعون ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا قال ای جواباً یسمعہ الحی والا فہم یردون وقد وہم جماعۃ فقالوا ان قولہ فلا یستطیعون توصیۃ ولا الی اہلہم یرجعون۔ دل علی انہم لا یعرفون زائرا ولا یتلقون خبرا جہلا بصدر الآیۃ وتفسیرہا والا فصدرہا ما ینظرون الا صیحۃ واحدۃ تاخذہم وہم یخصمون والآیۃ فی صیحۃ یوم القیامۃ وان الاحیاء لا یستطیعون توصیۃ

الکلام فی الروح وحقیقتہ

واعلم بان ہذہ الصفات اکثرہا للروح لا للذات۔ فاصرف عنان القول نحو الروح۔ شرحہا لہ بالحق والصحیح۔ کلام درین مسئلہ پیشتر در ذیل شرح ابیات سیوطی رح بقدر ضرورت مقام گذشتہ وناظم درینجا چہار مسئلہ متعلق بدان ذکر کردہ وگفتہ فالروح جسم حادث نورانی۔ حی خفیف مسرع السریان۔ ینفذ فی الاعضاء نفوذ النار۔ فی الفحم او کالماء فی الاشجار۔ مسئلہ اولی جسم بودن روح ودرین مسئلہ از نظار وائمہ علم اقوال ست کہ ابن القیم ذکر آن کردہ وہرچہ درخور ابطال بود بردش پرداختہ وبیان حق نمودہ وبران ایضاح استدلال کردہ پس ہرچہ منجملہ آن لائق اہمال ست از ذکرش اعراض کردہ شد وانچہ موافق دلیل ست آن را آوردہ می شود قال رحمہ اللہ تعالی ہو جسم مخالف بالماہیۃ لہذا الجسم المحسوس وہو جسم نورانی علوی خفیف حی متحرک ینفذ فی جوہر الاعضاء ویسری فیہا سریان الماء فی الورد وسریان الدہن فی الزیتون والنار فی الفحم فما دامت ہذہ صالحۃ لقبول الآثار الفائضۃ علیہا من ہذا الجسم بقی ذلک الجسم ساریا فی ہذہ الاعضاء وافادہا ہذہ الآثار من الحس والحرکۃ الارادیۃ واذا فسدت ہذہ الاعضاء بسبب استیلاء الاخلاط الغلیظۃ علیہا وخرجت عن قبول تلک الآثار فارق الروح البدن وانفصل الی عالم الارواح وہذا القول ہو الصواب فی المسئلۃ وہو الذی لا یصح غیرہ وکل الاقوال سواہ باطلۃ وعلیہ دل الکتاب والسنۃ واجماع الصحابۃ وادلۃ العقل والفطرۃ انتہی بعدہ ادلہ این مسئلہ ابریک نسق سوق کردہ وبقرآن وحدیث استدلال نمودہ یک صد وشانزدہ دلیل از ادلہ کتاب وسنت ایراد کردہ وگفتہ الرابع عشر بعد المائۃ ان العقلاء کلہم متفقون علی ان الانسان ہو ہذا الحی الناطق المغتذی الحساس المتحرک بالارادۃ وہذہ الصفات نوعان صفات لبدنہ وصفات لروحہ ونفسہ الناطقۃ فلو کانت الروح جوہرا متجردا لا داخل العالم ولا خارجہ ولا متصلا بہ ولا منفصلا عنہ لکان الانسان کذلک اوکان بعضہ فی العالم وبعضہ لا خارج العالم ولا داخلہ وکل عاقل یعلم بالضرورۃ بطلان ذلک فان الانسان بجملتہ داخل العالم بدنہ وروحہ وہذا فی البطلان ایضا ہی قول من قال ان نفسہ قدیمۃ غیر مخلوقۃ فجعلوا نصف الانسان مخلوقا ونصفہ غیر مخلوق وقائل ہذا والذی علیہ الجمہور من العقلاء ان الانسان ہو البدن والروح معا وقد یطلق اسمہ علی احدہما دون الآخر بقرینۃ فالناکر

لهم اربعة اقوال في مسمى الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى والمسألة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي مسألة ضل فيها طوائف من بني آدم وهدى الله اتباع رسله على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فيها للحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها محدثة مخلوقة مصنوعة مربوبة مدبرة هذا معلوم بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق له وقد
تقضى عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها وانها مخلوقة
حتى نبغت نابغة ممن قصر فهمه في الكتاب والسنة فزعم انها قديمة غير مخلوقة واحتج بانها من امر الله وامر الله غير مخلوق وبانه تعالى
اضافها اليه كما اضاف علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام ابن تيمية روح الآدمي مخلوقة مبتدعة
باتفاق سلف الامة وائمتها واهل السنة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين بل حكاه محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والمصنف فيه ابو عبد الله
بن مندة والذي يدل على انها مخلوقة له وجوه وقد ذكر ابن القيم ان للناس في المراد بالروح في الآية خمسة اقوال واختار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السوال عن قدمه وحدوثه ثم قال ابن القيم والنصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شئ غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شئ غيره وكان عرشه
على الماء الحديث وهو دال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا بل
هو الاول وحده لا يشاركه غيره في اوليته بوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان وروحه فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخه قديمة سيد علامه محمد بن اسمعيل رح گفته قلت اما هذا الدليل فليس بناهض لانه يقول الخصم ارسال
الملك بنفخه لا يدل على حدوثه اذ قد يرسل بالشئ القديم يجعله في الحادث كما يقولون في الكلام انه قديم وانه ينزل به ملك
فيلقيه الى رسل الله ففي غيره من الادلة غنية وقد تنبه لهذا ابن القيم عند الجواب خصما ما لا استدلالا انتهى واما آنكه دليل
حدوث روح مجنده بودن اوست ومجنده نمي باشد مگر مخلوق پس اين دعوى مفتقر بسوى استدلال است وتحقيق آنست كه
ثابت شده است كه نيست قديم مگر الله وادله بدان در علم كلام قائم اند وهركه مدعى قديمي همراه خدا باشد بروى برهان است
وبراى مدعى قدم ارواح دليلى ناهض يافته نشد واضافتش بسوى خدا در قوله قل الروح من امر ربي حجت بر قدم نيست
بلكه دليل بر مخلوق بودن اوست واما آنكه خلق روح قبل اجساد است يا بعد آن پس اين بحث ديگر است كه در ينجا دخيل شده
واز محل نزاع نيست وابن القيم رح درين بحث اطالت متاولت كرده واختيار كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام است
واطال في هذا ورد ما خالفه ليكن ناظم رح گفته الذي قوي لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها ولا ابتداؤه
وذلك ان ادلة القائل بتقدم خلقها واضحة وتكلف ابن القيم لردها فما نهض ما قاله ولولا محبة الاقتصار هنا لسقت كلام القيم

وما كمت بين الطائفتين انتهى و مسئلہ سوم قول ناظم رح ست والنفس والروح هما شيان . وقيل شئ واحد
والثاني . اختاره العلامة ابن القيم . لما داه من دليل قيم . حافظ ابن القيم گفته اختلف الناس
في الروح والنفس فمن قائل ان مسماهما واحد وهم الجمهور ومن قائل انهما متغايران ونحن نكشف سر المسئلة بحول الله وقوته
انتهى بعده از لغت و جز آن بران کلام کرده و سوال یهود از روحی بود که جز بوحی شناخته نمی شود و آن روح نزد خدا ست
و مردم آنرا نمی دانند و اما روح بنی آدم پس از غیب نیست و طوائف مردم از اهل ملل و غیرهم دران کلام کرده اند و
در تفسیر روح از ابن عباس روایات آمده و آن همه مضطرب ست کما قاله ابن القیم رح و ساقها فی کتابه و بیّن وجه الاضطراب
وموتها وخروجها من البدن . هذا الذي يختاره ذو الفطن . فهذه الاربع في المسائل . متفرقة الانوا
والدلائل . و این مسئلہ چہارم ست کہ آیا روح می میرد یا نہ حافظ ابن القیم گفته اختلف الناس في هذه فقالت طائفة
تموت وتذوق الموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت قالوا وقد دلت الادلة على انه لا يبقى الا الله وحده قال تعالى
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وقال كل شئ هالك الا وجهه قالوا واذا كانت الملائكة
تموت فالنفوس البشرية اولى بالموت قالوا وقد قال اهل النار ربنا امتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهودة وهي للبدن والاخرى
للروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول مير درد الدهلوي رح ؎ ساغر فانی و بزم و ساقی فانی . با هر که شدی
درد ملاقی فانی . بردار دل از هستی بی بود جهان . الله بود باقی و باقی فانی . وترجمته انا بالعربية
وهي ؎ تفنى السقاة ويفنى الكاس والنادي . ومن تلاقيه من خل ومن عادي . لا تركنن الى الدنيا
ودهرها . يفنى الجميع ويبقى ربنا الهادي . بعده ابن القیم گفته وقال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقا
وانما تموت الابدان قالوا ويدل على هذا الاحاديث الدالة على نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان يرجعها الله الى اجسادها
ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم والعذاب وقال تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فهذا مع القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم وقد ذاقت
الموت قال والصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها وخروجها منها فان اريد بموتها هذا القدر فهي ذائقة
الموت وان اريد انها تعدم وتضمحل وتصير عدما محضا فهي لا تموت بهذا الاعتبار بل هي باقية بعد خلقها في نعيم او عذاب
كما صرحت به النصوص انها كذلك حتى يردها الله الى اجسادها وقد نظم هذا الخلاف احمد بن الحسين الكندي فقال تنازع الناس
حتى لا اتفاق لهم . الا على شجب والخلف في الشجب . فقيل تخلص نفس المرء سالمة . وقيل تشرك
جسم المرء في العطب . الشجب الهلاك يريد انهم اختلفوا في كل شئ الا في الهلاك اي الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
فقالت طائفة تهلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه وقيل بل تخلص سالمة عن الهلاك كذا في الجمع گویم بلال بن سعد در وعظ
خود می گفت ای اهل خلود ای اهل بقا شما برای فنا آفریده نشده اید بلکه برای بقا و دوام و چاره نیست از ان لیکن نقل

می کنید از داری بداری وقال بعض العرفاء ۵ ولو کنا اذا متنا ترکنا ـ لکان الموت راحۃ کل حی سو لکنا اذا متنا بعثنا ـ ونسال بعدہ عن کل شی ۵ مردہ ہم فکر قیامت دارد ـ آرمیدن چقدر دشوار است بعدہ ابن القیم گفتہ فان قیل فعند النفخ فی الصور ہل تبقی الارواح حیۃ کما ہی او تموت ثم تحیی قیل قد قال تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض الا من شاء اللہ فقد استثنی سبحانہ وتعالی لبعض من فیہما من ہذا الصعق فقیل ہم الشہداء وہو قول ابی ہریرۃ وابن عباس وسعید بن جبیر وقیل ہم جبریل ومیکائیل واسرافیل وملک الموت وہذا قول مقاتل وغیرہ وقیل ہم الحور العین وغیرہم ومن فی النار من اہل العذاب وخزنتہا وہو قول اسحٰق بن سا فلا من اصحابنا وقد نص الامام احمد علی ان الحور العین والولدان لا یموتون عند النفخ فی الصور وقد نص تعالی علی ان اہل الجنۃ لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی فلو ماتوا مرۃ ثانیۃ لکانوا قد ماتوا مرتین واما استقرہا بعد خروجہا من البدن فتقدم بیانہ والحلاف فیہ ولہ بعد فراقہا اتصال بہ فیعرف زائرہ وغیرہ وتعلقات الروح بالبدن اربعۃ الاول تعلقہا بہ فی بطن الام جنینا وذلک بعد نفخہا فیہ والثانی تعلقہا بہ بعد خروجہ الی الارض الثالث تعلقہا بہ حال النوم فان لہا بہ تعلقا من وجہ ومفارقۃ من وجہ الرابع تعلقہا بہ فی البرزخ فانہا وان فارقتہ وتجردت عنہ فانہا لم تفارقہ فراقا کلیا بحیث لا یبقی لہا الیہ التفات البتۃ وقد تقدم من الاحادیث والآثار والمنامات ما یدل علی ردہا الیہ وقت سلام المسلم وہذا الرد اعادۃ خاصۃ لا یوجب حیوۃ البدن قبل یوم القیامۃ انتہی کلام ابن القیم رحمہ اللہ تعالی وچون ناظم قدس سرہ از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد اجور

اعمال را کہ بعد موت لاحق موتی میگردد و فرمود ویلحق المیت بعد الموت ـ من اجر ما قدم قبل الفوت ـ عشر

خصال اربع فی مسلم ـ وغیرہا فی غیرہ فلتعلم ـ ہذا علیہ جلۃ الاعیان ـ ومثلہا ایضا دعا الاخوان ـ یعنی ہرچہ از اجزای اعمال بعد انتقال در قبر میت می پیوندد و ثوابش پیوستہ بروی جاری وساری می ماند وہ چیز ست سہ از ان متفق علیہ شیخین بخاری ومسلم اند از حدیث ابوہریرہ بلفظ اذا مات ابن آدم انقطع عملہ الا من ثلث صدقۃ جاریۃ او علم ینتفع بہ او ولد صالح یدعو لہ اخرجہ البخاری فی الادب ومسلم وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ و ہفت چیز باقی در چند حدیث آمدہ اول مرابط امام احمد از ابی امامہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ اربعۃ تجری علیہم اجورہم بعد الموت مرابط فی سبیل اللہ بعدہ ذکر ہمان سہ چیز گذشتہ کردہ دوم کسی ست کہ راہ نیک برآوردہ مسلم از جریر بن عبد اللہ مرفوعا روایت نمودہ من سن سنۃ حسنۃ کان لہ اجرہا واجر من عمل بہا بعدہ من غیر ان ینقص من اجورہم شیئا سید علامہ فرمودہ واما حدیث ابی سعید مرفوعا من علم آیۃ من کتاب اللہ او بابا من علم انمی اللہ لہ اجرہ الی یوم القیامۃ فتعلیم آیۃ من کتاب اللہ عز وجل فانہ داخل فی حدیث ابی ہریرۃ فی قولہ او علم ینتفع بہ فان تعلیم کتاب اللہ رأس العلم فعطفہ ہنا علیہ من عطف العام علی الخاص انتہی گویم چون تعلیم یک آیہ کریمہ این ثمرۂ شریفہ می بخشد کہ اجر معلم تا روز حشر برپاست پس ہر کہ تعلیم تمام قرآن بکسی بکند اجرا و را چہ شمار توان کرد کہ چندان ست خصوصا از اجر کسی کہ تفسیر کتاب اللہ

نوشته باشد و خدمت حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بجا آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ کس بر نسی که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته عریض و عفوه کثیر سوم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابو هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث گذاشته و مسجدی که آنرا بنا ساخته و نهری که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث مرفوع انس نزد ابو نعیم و بزار زیادت حفر بیر و غرس نخل یعنی کندن چاه و نشانیدن درختی از خرما نیز آمده پس این هفتم سبعه باقیه گشته با سه چیز اول ده گردید و این بر تقدیری ست که اجرای نهر و حفر بیر یک چیز مقرر شود و الا فالمجموع احد عشرة خصلة افاده العلامة السید رح وقال ایضاً وفی ذهنی انه قد نظمها الحافظ ابن حجر ولم یحضرنی نظمه حال تالیف هذا

نظمتها فقلت

یجری لمن قد حل فی لحده + اجور عشر جدها المصطفی + الولد الصالح یدعو له + وعلمه النافع بین الوری + او صدقات قد جرت او قضی + حبا بطا او مسجدا قد بنا + او مسکنا لابن سبیل ومن + لمصحف قد ورث لما توی + وغرسه النخل واجراءه + نهرا وبیر حفرت فی الثری + وسنة احسن فی بثها + فهذه عشرا اتت لا سوی + انتهی

اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند ولد صالح را بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر مقید و تقیید علم بنافع در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده و در غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعض احادیث تقییدش بنشر آمده ولهذا ناظم لفظ بین الوری آورده که مفید نشر است چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحوهما باشد و مرابط کسی ست که در ثغر و بر سرحد اسلام مرده پس جمله اعیان برین اند که این همه اعمال مذکوره لاحق میت می شوند و مثل آن دعا و قرآن خوانی ست چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح نوشته انها تنتفع ارواح الاموات من افعال الاحیاء امران مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء واهل الحدیث والتفسیر احدهما ما تسبب الیه المیت فی حیوته والثانی دعاء المسلمین له واستغفارهم والصدقة والحج علی نزاع فی الذی یصل من ثوابه هل ثواب الانفاق او ثواب العمل فعند محمد ثواب العمل نفسه وعند الحنفیة انما یصل ثواب الانفاق انتهی واختلفوا

فی الصوم والصلوة + وغیرها من القربات + والحق ان الکل ما یلحق + دلت له ادلة تحقق + قد

سقتها فی شرح هذا النظم + تقضی لمن حققها بالجزم + بان ما یهدی من الطاعات + لای میت کان خیرا یاتی +

حافظ ابن القیم رح گفته اختلف فی العبادات البدنیة کالصوم والصلوة وقراءة القرآن والذکر فمذهب احمد وجمهور السلف وصولها وهو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نص علی هذا احمد رح لما قیل له الرجل یعمل الشیء من الخیر من صدقة او صلوة او غیر ذلک فیجعل نصفه لابیه او لامه قال ارجو وقال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة او غیرها وقال ایضا اقرأ آیة الکرسی ثلاث مرات وقل هو الله احد وقل اللهم اجعل فضله لاهل المقابر والمشهور من مذهب الشافعی

و مالک ان ذلک لا یصل انتہی و سید علامہ در شرح این نظم نوشتہ اعلم ان الدلیل علی انتفاع بما فعل لہ الاحیاء الکتاب
والسنۃ والاجماع وقواعد الشرع اما الکتاب فقولہ تعالیٰ والذین جاؤا من بعدھم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان فاثنی اللہ علیہم بالاستغفار ھم للمومنین قبلہم فدل علی انتفاعہم باستغفار الاحیاء
ودل علی انتفاع المیت بالدعاء واجماع الامۃ علی الدعاء لہم فی صلوٰۃ الجنازۃ وقد قال صلعم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا لہ
الدعاء اخرجہ ابو داود فی السنن من حدیث ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ وقد ثبتت الاحادیث بانہ صلعم دعا فی صلوٰۃ الجنازۃ علی
من صلی علیہم وحفظ ما دعا بہ کما جاء فی صحیح مسلم من حدیث عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
علی جنازۃ فحفظت من دعائہ اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ الحدیث وہذا اعنی انتفاع المیت بدعاء الاحیاء لا نزاع
فیہ انما خالف فیہ قوم من اہل البدع فقالوا لا یصل الی المیت شئی من دعاء ولا غیرہ وہو قول باطل لا یفتقر الی ردہ فانہ
یردہ القرآن والسنۃ وما علم منہما فلا نطیل بادلۃ انتفاع الاموات بدعاء الاحیاء بل نشتغل بالاستدلال علی وصول ما عداہ
من القرب البدنیۃ وغیرہا قلت ہکذا قال ابن القیم رح ولا یخفی ان الدعاء لیس من باب ہداء ثواب القربۃ بل سوال والتماس
من اللہ ان یعطی المسئول لہ ما طلبہ السائل شفاعۃ منہ وتوسل الی اللہ بدعائہ ان یہب للمسئول لہ ما طلبہ ولیس ہنا ثواب عمل
یہبہ لہ ویہدیہ الیہ وثواب ہذا الدعاء والاستغفار والسوال والشفاعۃ باق للسائل فہذا لیس من ادلۃ اہداء الثواب واما
ثناء اللہ علی المومنین بدعائہم لاخوانہم الذین سبقوہم بالایمان فہو ثناء علیہم لاعترافہم لہ بفضیلۃ السبق وصلتہم لہم بالدعاء
بعد الموت وسوالہم لہم المغفرۃ بعد ان سألوہا لانفسہم وثواب ہذا الدعاء باق للسائلین لانہم لم یخبروا انہم وہبوہ لاخوانہم
السابقین فان وہبوہ فلدلیل آخر ہو ما سیاتی فنقول اما وصول الصدقۃ فقد ثبت فی الصحیح عن عائشۃ ان رجلا اتی النبی
صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی افتلتت نفسہا ولم توص واظنہا لو تکلمت تصدقت افلہا اجر ان تصدقت عنہا قال نعم
وفی صحیح البخاری عن ابن عباس ان سعد بن عبادۃ توفیت امہ وہو غائب عنہا فاتی النبی صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی
توفیت وانا غائب عنہا فہل ینفعہا ان تصدقت عنہا قال نعم قال فانی اشہدک ان حائطی المخراف صدقۃ عنہا وفی السنن
ومسند احمد عن سعد بن عبادۃ انہ قال لرسول اللہ صلعم ان ام سعد ماتت فای الصدقۃ افضل قال الماء فاحتفر بیرا وقال
ہذا لام سعد وعن عبد اللہ بن عمرو ان العاص بن وائل نذر ان ینحر فی الجاہلیۃ مأتہ بدنۃ وان ہشام بن العاص نحر حصتہ
خمسین وان عمرا سأل النبی صلعم عن ذلک فقال اما ابوک فلو اقر بالتوحید فصمت او تصدقت عنہ نفعہ ذلک اخرجہ الامام
احمد واما وصول ثواب الصوم ففی الصحیحین عن عائشۃ رض ان رسول اللہ صلعم قال من مات وعلیہ صوم صام عنہ ولیہ
وفیہما عن ابن عباس قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال ان امی ماتت وعلیہا صوم شہر افاصوم عنہا قال نعم فدین اللہ احق
ان یقضی وفی روایۃ جاءت امرأۃ فقالت ان امی ماتت وعلیہا صوم نذر افاصوم عنہا قال افرأیت لو کان علی امک
دین فقضیتہ اکان یؤدی عنہا قال فصومی عن امک وہذا اللفظ للبخاری وحدہ تعلیقا وعن بریدۃ رضی اللہ عنہ قال

بینا انا جالس عند رسول اللہ صلعم اذ اتتہ امرأۃ فقالت انی تصدقت علی امی بجاریۃ وانہا ماتت قال وجب اجرک وردہا علیک المیراث فقالت یا رسول اللہ انہ کان علیہا صوم شہر افاصوم عنہا قال صومی عنہا قالت فانہا لم تحج افاحج عنہا قال حجی عنہا رواہ مسلم وفی لفظ شہرین وعن ابن عباس ان امرأۃ رکبت البحر فنذرت ان اللہ نجاہا ان تصوم شہرا فنجاہا اللہ فلم تصم حتی ماتت فجاءت ابنتہا او اختہا الی رسول اللہ صلعم فامرہا ان تصوم عنہا رواہ اہل السنن واحمد وکذلک روی عنہ وصول ثواب بدل الصوم وہو الاطعام ففی السنن عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم من مات وعلیہ صیام شہر ان یطعم عنہ لکل یوم مسکین رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی لا نعرفہ مرفوعا الا من ہذا الوجہ والصحیح انہ من قول ابن عمر موقوفا وفی سنن ابی داود وعن ابن عباس قال اذا مرض الرجل فی رمضان ولم یصم اطعم عنہ ولم یکن علیہ قضاء وان نذر قضی عنہ ولیہ **واما وصول ثواب الحج** ففی البخاری عن ابن عباس ان امرأۃ من جہینۃ جاءت الی النبی صلعم فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنہا قال حجی عنہا ارأیت لو کان علی امک دین کنت قاضیۃ اقضوا اللہ فاللہ احق بالقضاء وفی معناہ عن ابن عباس مرفوعا اخرجہ النسائی واخرجہ البیہقی فی شعب الایمان والاصبہانی عن ابن عمر مرفوعا ما وصل ذو رحم رحمہ بافضل من حجۃ یدخلہا علیہ فی قبرہ بعد موتہ وعن زید بن ارقم مرفوعا من حج عن ابویہ ولم یحجا اجزأ عنہما وبشرت ارواحہما فی السماء وکتب عند اللہ برا اخرجہ البیہقی فی فوائدہ وعن ابی ہریرۃ مرفوعا من حج عن میت فللذی حج عنہ مثل اجرہ وہذا عام فی کل حاج لکل میت اخرجہ الطبرانی فی معجمہ الاوسط وقد وقع الاجماع علی ان قضاء الدین عن المیت من ای قاض قریب او جنیب من غیر ترکتہ او منہا یسقط عن ذمتہ ودل لہ حدیث ابی قتادۃ حیث ضمن دین میت کان علیہ دیناران فلما قضاہما قال لہ رسول اللہ صلعم الآن بردت جلدتہ واجمعوا ایضا علی ان الحی اذا کان لہ حق عند المیت فاسقطہ عنہ وابرأہ انہ ینفعہ کما یسقط عن ذمۃ الحی فاذا سقط عن ذمۃ الحی بالنص والاجماع مع امکان ادائہ منہ لنفسہ فاولی واحری ان یسقط عن ذمۃ المیت وینفعہ ذلک واذا انتفع بالابراء والاسقاط انتفع بما یہدی لہ من ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اہداہ ووہبہ للمیت انتقل الیہ کما ان الذی علی المیت من الحقوق ونحو ما ہو محض حق للحی فاذا ابرأہ عنہ وصل الابراء الیہ وسقط من ذمتہ فکلاہما حق للحی فای نص او قیاس او قاعدۃ من قواعد الشرع یوجب وصول احدہما ویمنع وصول الآخر بل ہذہ النصوص متظافرۃ علی وصول ثواب الاعمال من الاحیاء الی الاموات وتوضیح ذلک ان الصوم مجرد ترک ونیۃ محضۃ تقوم بالقلب لا یطلع علیہا الا اللہ سبحانہ وکف للنفس عن المفطرات وقد اوصل اللہ تعالی ثوابہ الی المیت کما فی الاحادیث فکیف بالقراءۃ التی ہی عمل مسموع مرئی ونیۃ بل لا تفتقر الی النیۃ فوصول ثواب الصوم الی المیت تنبیہ علی وصول ثواب سائر الاعمال وتزیدہ وضوحا ان العبادۃ علی ثلثۃ اقسام بدنیۃ ومالیۃ ومرکبۃ منہما فنبہ الشارع صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بوصول الصوم علی وصول سائر العبادات البدنیۃ ونبہ بوصول الصدقۃ علی وصول سائر العبادات المالیۃ ونبہ بوصول الحج المرکب من المالیۃ والبدنیۃ الی وصول ما کان کذلک فالانواع

الثلاثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهی قول الناظم رح ملخصا ولکن الراجح عندی الاقتصار علی النص دون الاعتبار فاعتبروا
یا اولی الابصار بعده ناظم رح ادلۂ مانعین را ایراد نموده وآن دوازده دلیل ست وازهر دلیل جواب شافی وپاسخ کافی داده
ودر رد شان اطالت نموده وگفته واذا انتهی بنا القول الی ہنا علمت قوة القول بانه یصل الی المیت کل ما اہداه له الحی من
قربة من صلوة وصیام وتلاوة قرآن وحج وغیر ذلک من کل ما یوجر علیه العبد ویجعله لاخیه من باب الاحسان والصلة والبر
واحوج خلق الله الی الصلة ہو المیت رہین الثری الذی قد تعذر علیه فعل کل طاعة ولا کلام ان الانسان بتصدقه علی غیره
یوجر لان الله لا یضیع عمل عامل بل قد ثبت ان العبد اذا دعا لاخیه بظہر الغیب قال له الملک آمین ولک مثل ذلک فکیف
اذا احسن الیه وہو فی غیبة لا یرجی ایابه الی الداعی والمہدی منہا ثم ان ما ہداه لاخیه حسنة والحسنة بعشر امثالہا فمن اہدی
الیه مثلا ثواب صوم یوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ایام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن ہہنا
یظہر ان جعل طاعته لغیره افضل من ادخارہا لنفسه ولذا اقر صلعم من قال له اجعل لک صلوتی کلہا وقال له اذا تکفی ہمک
وہذا شیٔ قد فعله ہذا الصحابی لاشرف خلق الله صلی الله علیه وسلم ومن این لک انه لم یفعل السلف ذلک فانه لا یشترط فی
ہذه الہبة اشہاد الناس علیہا ولا اخبارہم بہا وہب انه ما فعل ہذا احد منہم فانه لا یقدح فیہم لانه مندوب لا واجب ولانه
قد ثبت لنا دلیل جواز فعله سواء سبقنا الیه احد او لا واما الاہداء الی رسول الله صلعم فقال ابن القیم رح ان من الفقہاء المتاخرین
من استحسنه ومنہم من لم یستحسنه ورآه بدعة فان الصحابة لم یکونوا یفعلونه ولان النبی صلی الله علیه وآله وسلم له اجر عمل کل عامل من غیر
ان ینقص من اجر العاملین شیئا لانه صلی الله علیه وآله وسلم ہو الذی دل امته علی کل خیر وارشدہم ودعاہم الیه فله مثل اجورہم من غیر ان ینقص من اجورہم
شیٔ انتہی ومثاله لابن قاضی شہبة فی جواب سؤال واقول اما انه لم یفعله احد من الصحابة فغیر صحیح فقد فعله الصحابی الذی قال له
صلعم انه یجعل له صلوته کلہا وظاہره حیا ومیتا ثم ان ابن القیم رح قد جعل من ادلة وصول الاہداء الدعاء والاستغفار وصلوة
الجنائز وہذا کله قد فعله السلف له صلعم وامرہم به وان یدعوا له بابتغاء الوسیلة والفضیلة وامرہم الله تعالی بالصلوة علیه
صلی الله علیه وآله وسلم الی یوم الدین والصلوة دعاء له فای مانع عن اہداء ثواب سائر الاعمال الیه صلی الله علیه وسلم واما قوله
ان له مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعم ہو کذلک فلیزد له العامل اہداء اجره لیکون له صلعم الاجران صلی الله علیه وسلم
ما اختلف الملوان وما طلع النیران وما بقی الابرار فی غرف الجنان والفجار فی لافح النیران وہذا عندنا شیٔ مقطوع به فقد
وصلنا جماعة من قراباتنا ومشایخنا رحمہم الله تعالی بصلات من دعاء او تلاوة او صدقة ورایناہم فی المنام شاکرین لما
صنعناه وظہر لنا نفعہم بما اسدیناه انتہی مختصرا مدرجا بعده سید علامه رح ذکر بعض حکایات متعلقۂ این باب کرده ولیکن
نزد محرر سطور اقتصار بر ما ورد اولی واحوط ست بعده گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
یقول ما من اہل بیت یموت منہم میت فیتصدقون عنه بعد موته الا اہداہا له جبریل علیه السلام علی طبق من نور ثم یقف
علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر العمیق ہذه ہدیة اہداہا الیک اہلک فاقبلہا فتدخل علیه فیفرح بہا ویستبشر ویحزن

جیرانه الذین لا یهدی لهم شیئا انتهی و از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده که وی غلامی از طرف برادر خود عبد الرحمن
آزاد کرد با امید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرجه ابن سعد و محرر سطور از طرف والدین و برادر کلان خود و دو همشیره
خواهر خود حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلعم کنانید و از طرف مادر چاهی بر شاه راه هوشنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بهوپال و از طرف برادر مهمان سرائی بقرب چاه مذکور صدقه جاریه ساخت و برای
بقیه نیز فکر چنین صدقه پیشنهاد خاطر کسیر ست از حق تعالی امیدوارم که اجور این اعمال بایشان رساند و ما و ایشان را
برحمت عامه خود از فتن برزخ و اهوال حشر و آفات موقف نجات بخشیده بشرف جوار صلحاء عباد از انبیاء و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوازد و ما ذلک علیه عم فضله و نواله العزیز **وعن** الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلعم ان
من البر بعد البر ان تصلی علیهما مع صلاتک و ان تصوم عنهما مع صیامک و ان تصدق عنهما مع صدقتک اخرجه ابن ابی
شیبة **وعن** علی مرفوعا من مر علی المقابر و قرأ قل هو الله احد احدی عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر
بعدد الاموات اخرجه ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الاخلاص **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم من دخل
المقابر ثم قرأ فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و الهاکم التکاثر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
من المؤمنین و المؤمنات الا کانوا شفعاء له الی الله اخرجه القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائده **وعن** انس ان
رسول الله صلعم قال من دخل المقابر فقرأ سورة یٰس خفف عنهم و کان له بعدد من فیها حسنات اخرجه عبد العزیز صاحب
الخلال بسنده قرطبی گفته قوله صلعم اقرؤا علی موتاکم یٰس یحتمل ان تکون هذه القراءة عند المیت حال موته و یحتمل ان تکون
عند قبره سیوطی گفته بالاول قال الجمهور گویم و رجحه ابن القیم بوجوه من الترجیحات و عبد الواحد مقدسی گفته نزد قبور بخوانند
و محب طبری گفته که در هر دو حال بخوانند و اول اولی ست و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العاقبة از احمد بن
حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
اهل مقابر گردانید که این ثواب بآنها میرسد سید علامه فرموده قلت فهذه و امثالها من احادیث مرفوعات و منامات
صالحة دالة علی انتفاع الاموات بما یهدی لهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بمجردها لا تکون دلیلا لکن کما قال العلامة
ابن القیم رح انها علی کثرتها بحیث لا یحصیها الا الله تعالی قد تواطأت علی هذا المعنی و قد قال رسول الله صلعم اری رؤیاکم قد
تواطأت علی هذا المعنی انها فی العشر الاواخر یعنی لیلة القدر فاذا تواطأت رؤیا المؤمنین کانت کتواطی روایاتهم و
کتواطی آرائهم علی استحسان شیء او استقباحه و ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و ما رأوه قبیحا فهو عند الله قبیح انتهی
کلام ابن القیم رح گویم بی شبهه رؤیت مؤمنین جمیع امصار و اقطار از قرون خالیه و عهود خالیه امارت حسن و قبح شیء ست
اگرچه حجیت قطعیه و نص شرعیه نباشد لیکن استقراء و ادراک آن خیلی دشوار ست و رؤیت جماعة دون جماعة یا اهل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع ست و احوط در امثال این مسائل اقتصار بر وارد ست نه تمسک بقیاس و اعتبار

و این احتیاط قاطع نزاع اختلاف و رافع شقاق باہم اہل اسلام و موجب جمع میان روایات ست فقد بر یا بالله التوفیق

قال الناظم السید العلامة رحمه الله تعالى وههنا قد انتهى المراد ، من جمع ما هدي به العباد ، الى سبيل الخير والرشاد ، والاجر العامل في المعاد ، مصليا من بعد حمد الواحد ، على النبي وآله الاماجد يدوم مهما دامت الارواح ، وان فنيت من دونها الاشباح ، حضرت سید علیه الرحمة بعد این نظم میفرماید

هذا بحمد الله آخر ما اردنا الكلام عليه من شرح ابيات السيوطي وما الحقنا من نظم ذيوالية والحمد لله اولا وآخرا في كل حين من الاحيان ولحظة من لحظات الزمان حمدا يفوق حمد كل انسان بل يفوق حمدا حمده به الثقلان الانس والجان يدوم بدوام الله عدد ما خلق الله ونسأله ان يثبتنا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة وان يرحمنا اذا انزلنا اللحود وفارقنا الجهود ورحلنا عن الاوطان والحقنا بالسابقين من الاخوان ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار وعلى الله توكلنا في ساعات الليل والنهار ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على محمد وآله وصحبه وسلم فرغنا من تاليفه يوم الخميس لعله غرة شهر رجب من شهور سنة ست وستين ومائة والف انتهى كلامه وانا اقول مثل ما قال السيد رحمه الله تعالى وارجو قبوله من الله ذي الجلال والاكرام وقد اتممت شرح هذا النظام في اواخر شهر شعبان من سنة اثنتين وتسعين ومائتين والف الهجرية على صاحبها الصلوة والتحية والحقت به خاتمة تشتمل على بعض الوصايا وهي تفيد جدا لمن هو من اهل التقوى والمغفرة وارجو العمل بها من اخلافي عند حلول اجلي وحدي ونزولي في لحدي والنور على من لم يعمل بها بعد والوصية بها وانا بريء من كل من يعمل بما لم يرد به كتاب او سنة صحيحة وبالله التوفيق وهو المستعان

خاتمة الشرح في ذكر الوصية وما يناسب ذلك عن ابن عمر ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم له شيء يوصي فيه يبيت ليلتين وفي رواية ثلث ليال الا ووصيته مكتوبة عنده رواه الشيخان وغيرهما وعن جابر قال قال رسول الله صلعم من مات على وصية مات على سبيل وسنة ومات على تقى وشهادة ومات مغفورا له رواه ابن ماجة وعن انس مرفوعا المحروم من حرم وصيته رواه ابو يعلى باسناد حسن واہل علم گفته اند که وصیت واجب ست بر ہر که بروی حقے از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر ہر که حق کسی نیست مستحب ست ومحل وصیت در مال مطلقا حصه سوم ست در واجبه تیفایش بصورت احتیاج بسوی آن باید کرد و در مستحبه تنقیص باید نمود وطریق وصیت آنست که ذکرش بزبان پیش دو عدل بکند یا نوشته بر دو عدل بخواند وآن هر دو گواه شوند واین اولی ست واما حقوق ناس پس مثل دیون وودائع وامانات ومضمونات ست ہمچو مبیع ومغصوب ومسروق وہمچو حقوق بدنیه مثل ضرب وجرح واستخدام بغیر حق وہمچو حقوق قلبیه مثل شتم واستهزاء ونحوہا پس وصیت کند بقضاء دیون ورد ودائع وامانات ومضمونات وارضاء خصوم ورد ہر امر اخیر واما حقوق الله پس ہمچو صلوة وصیام وحج وزکوة ست تا توانند بتادیه آن پردازد وقضاء عمری بدلیلی ثابت نشده وصوم ولی از طرف میت بسنت صحیحه ثابت گردیده ودادن زر نقد برای ادا صلوة فایته بدعت

فقها ست مستند بدلیلی ضعیف هم نیست تا بقوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره میتواند داد
و اگر حج بر وی فرض ست و نکرد وصیت کند بمقدار مصارف ضروری یک حج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
وصایای مستحبه از تبرعات محضه پس غنی از بیان ست لیکن اینقدر باید دانست که تصدق در حال صحت و حیات افضل
و اکثر در ثواب از تصدق در مرض و نزد ممات ست ؎ برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلعم وقال ای الصدقة اعظم اجرا قال ان تصدق وانت شحیح صحیح تخشی الفقر وتامل
الغنی ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا رواه الشیخان وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلعم قال لان یتصدق المرء فی حیوته وصحته بدرهم خیر له من ان یتصدق عند موته بمائة رواه ابو داؤد وابن حبان فی صحیحه
وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول مثل الذی یعتق عند موته کمثل الذی یهدی اذا شبع رواه ابو داؤد
والترمذی وقال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل ست اگرچه اهل زمان دران بکثرت
گرفتار اند صاحب طریقه محمدیه درین باب رساله نوشته ست مسمی بانقاذ الهالکین دران ازاله این شبه فرموده و احقاق
حق نموده و همچنین وصیت باتخاذ طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل ست وهو الاصح وبه قال ابو بکر البلخی مؤلف
طریقه محمدیه گفته فظهر من هذا ان المعتاد فی زماننا الیس بجائز بلا خلاف واما فعل الورثة من اموالهم فمکروه وبدعة مستقبحة
من عمل الجاهلیة وکذا الاجابة لدعوتهم وعن انس رضی الله عنه مرفوعا لا عقر فی الاسلام وهو الذی کان یعقر عند القبر
بقرة او شاة انتهی و روی احمد وابن ماجة باسناد صحیح عن جریر بن عبد الله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام
من النیاحة و سنت در قبر لحد ست و شق هم جائز و آین باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعمیق دران
تا صدر مرد درست ست و زیاده بران افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی ست
و باید که قبر مسنم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قرطبی گفته ویمنع من الارتفاع الکثیر الذی کانت الجاهلیة تفعله
وعن علی انه قال لابی الهیاج الاسدی الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا
مشرفا الا سویته اخرجه مسلم و مسائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه و حدیث مبسوط اند مثل نیل الاوطار و مسک الختام
وجز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیما و حدیثا رسائل مستقله تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش درینجا ضرورت
نیست مؤلف طریقه محمدیه در بعض مولفات خود گفته یجوز قراءة القرآن فی المقابر مطلقا علی ما هو المختار للفتوی من قول محمد
لکن انما یجوز اذا قرء حاسبة لله واما القراءة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب اصلا لفقدان النیة والاخلاص المشروطین فی
استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یاثم القاری والمقری انتهی و آین قراءت پارهٔ از قرآن در مقابر نزد زیارت
اموات ست نه بعد دفن بر قبر و متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امراء استجیر میکنند که آن حرام ست و اکل اجرتش ممنوع چنان
و دانسته شد انچه گذشت پس بحکم سنت مطهره وصیت امری ضروری از ضروریات شرعیه ست لهذا محرر سطور با خلاف

واحباب خود وصیت میکند چنانکه بباید وپیش از ایصا می نویسد که عمر این بندهٔ شرمنده در حین تحریر این مقاله وتقریر
بچهل وچهار سال رسیده ویقین که عبارت از مرگ ست برسر رسیده می آید زیرا که هر آینده نزدیک ست و هر گذشته دور ما بعد
ما فات وما اقرب ما هو آت قوت جوانی وولولهٔ شباب زائل و پیری وسفیدی موی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفاس
مستعار در علم باری تسم چند نفس باقی هست ومرگ کدام جای از عرب وعجم مقعد وبهر حال روزی این خاکدان فانی را گذاشتنی ست
واز این کالبد خاکی گذشتنی و کار وبار با حق سبحانه وتعالی افتادنی در این عمر گذشته هر چه از معاصی و ذنوب صغیره وکبیره بوقوع
آمده باشد در علوم الهی ست از همه توبهٔ نصوح بهر زبان داریم وبدل نادم وخائف وبجان ترسان ولرزانیم وتا می توانیم خود را
از اکتساب محارم واقتراف جرائم دور ترمیگردانیم وتوفیق بدست خالق ست وحق تعالی وعدهٔ عفو بر توبه فرموده ورسول
خدا صلعم تائب را همچو بی گناه قرار داده پس از اینجا امیدم قوی ورجائم راسخ ست که آن همه کرده ناکرده گردد و در آت
این ست ع یکسر موی دولت سفید نشد + گرچه موئی به تن سیاه نماند + ای حسن توبه آنگهی کردی + که ترا طاقت گناه نماند
والحمد لله تعالی که بدانست خود هیچ گاه آلودهٔ ذرهٔ از شرک ومسلوث نوعی از بدع نشده ام وبفسقی از فسوق بته دل وقعر
خاطر رضا نداده واگر بمقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطراراً لا اختیاراً مبتلا شده باشم بمجبوری واکراه طبع صبر
نموده از آن باخلاص تائبم وتا ممکن شد از آن گریخته ام ونعمتهای خداوندی جلت عظمته وعم نواله در حق این هیچ میرز
کس مپرس بیش از آنست که اگر هر موی تنم زبانی مفرد وجنانی مستقل گردد شکرانه یکی از احسان او در عمر دراز ادا نتوانم کرد
در یتیم آنچنان نگاه داشت که کسی باوجود پدر همچنان زیست با ناز ونعمت نکند واز حضیض جهل وضلالت محض بدستگیری
وتوفیق خود باوج علم وهدایت رسانید واز مذلت فقر وفاقه بعزت غنا ودولت ترقی بخشید لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک از مذهب تقلید رجال برآورده بشاهراه اتباع کتاب وسنت نمود ومقهور احدی ومجبور کسی نساخت
واز اوصاف ابناء زمان که مفاخرت بانساب وطعن در احساب کنند وتحاسد وتباغض نمایند ونتیجهٔ علوم اکتساب فخر
وجاه ومکابره ومجادله دانند ودر فکر شکست یکدیگر می مانند وبا اهل حق طرف می شوند وسبب ایذای خلق الله میگردند
وسرمایهٔ دانشمندی را در سر استحصال مراتب دنیوی ودولت ناپایدار وصحبت فساق اشرار وامراء ناهنجار در می بازند
وریا وسمعه واکل باطل بزی علماء ومشایخ ووعاظ پیشه دارند دوری تام وبعد تمام بخشید واین راه ورسم را در نظر او
حقیر وناشایسته وانمود ومعاش او را از بدو شعور وآغاز هوش در کسب ید منحصر فرمود واز وجوه مکاسب محرمه باز داشت
وجز خود محتاج دیگری ومنت پذیر احدی از خلق چه اقارب وچه اجانب نساخت وبه تیسیر کتب ائمه دین وصحت شرع مبین
ودرستی سلسلهٔ روایت سنن مطهره واقامت نسبت با زمرهٔ محدثین کرام وعلماء اعلام اعانت کافی ومدد وافی فرمود
وبی جهد وفکر من مال حلال زیاده بر مقدار حاجت وکفایت اهل وعیال ارزانی داشت وتوفیق تغییر منکر بقدر میسور بخشید
وفرزندان سعادتمند روزی کرد وچشم بینا وگوش شنوا ودل دانا وخاطر آگاه عنایت فرمود وبانواع نعم صوری

ومعنوی ولطائف وفضائل ظاهری وباطنی که من دانم وآفریدگار من مخصوص ساخت واز تبعات دولت وآفات
غنا که نجات ازان با بنا جنس ما کمتر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم دولت بر بسیاری از اکابر دین و دنیا مزیت
مرحمت فرمود و از امراض عقلیه واد واد نقلیه واسقام بدنیه که جهانی دران گرفتار است عافیت روزی کرد واز اخلاق
رذیله که کتب سنت صحیحه وتصوف قدیمه بران مشتمل است متخلی وباخلاق حمیده بقدر تقدیر میسور متحلی ساخت غرض که عد
نعمای منعم حقیقی وحد حمد وشکر محسن مطلق طاقت زبان وکار دل ناتوان نیست ~ از دست وزبان که برآید *
کز عهدهٔ شکرش بدرآید * اگر اشجار تمام عالم اقلام وابحار جمیع دنیا مداد گردد کلمات محامد ربانیه وعبارات محاسن الهیه
نفاد نه پذیرد ولوان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ~ مجلس تمام گشت و
بپایان رسید عمر * ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم * چه من وچه قدرت من که جرأت بر ادای حمد وشکر الطاف نامتناهی
رحمان ومراتب عفو وغفران او کنیم وچه همت من که خود را در حمادین وشاکرین بشمریم هرگز پرتوی ازین آفتاب یا حرفی
ازین کتاب نشان نتوان داد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از نعمتهای او یکی این است که از اصلاب مسلمین وارحام مسلمات
آفرید واز نسل سید المرسلین وشفیع المذنبین وخاتم النبیین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وعلی آلهم اجمعین گردانید وبسوی صراط
مستقیم اسلام هدایت فرمود وبران استقامت بخشید وتوفیق اشاعت علوم حقهٔ کتاب وسنت بتالیف ونشر داد واز همه
بیگانه ساخته با خود آشنا ساخت ~ مرا بیگانگی از خلق با حق آشنا کردست * بطبع من بکس کم ساختن بسیار می سازد *
با احدی غشی در دل واز یکی شکوهٔ بر زبان نیست نه فکر آزار کسی ست ونه اندیشهٔ گرمی بازار خود ونه شوق دیدن احدی
از ابناء جنس ست ونه شیوهٔ اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی ست ونه طریقهٔ مجادله با کسی نه از قبول عالم غرضی
ونه از رد خلائق تعبی نه فکر عروج خود ست ونه صدمهٔ نزول خویش در همه حال وهر حین خوشدلیم وبحمد وشکرا و تعالی
تر زبان ~ زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد * بچشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد * بهیچ رنگ درین گلستان
قراری نیست * تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد * حق تعالی عم احسانه یکی از احسن اوقات برای موت مانند
تمامی شهر رمضان یا عرفه یا دادن صدقه چنانکه در حدیث ابن مسعود نزد ابو نعیم آمده یا نزد عمل صالح مثل حج وعمره وصوم و
جهاد یا روز جمعه یا شبش یا نماز و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمهٔ حیات بی ثبات براقرار کلمهٔ طیبه
وعقیدهٔ توحید ومجانبت بدع واشراک فرماید که این نعمت بس سترگ ست واین دولت بسی بزرگ ودر برزخ ومواقف حشر
ومساکن رضوان همسائگی برگزیدگان خود برحمت عامهٔ خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودی بود واین ست
اینس بس وچنانکه درین دار ناپایدار بمحض دستگیری خویش کفیل همه حوائج او شده وحاجتمند هم جنسی نکرده همچنان دران
عرصهٔ پر هول آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران بار جلوهٔ اظهار بخشیده از مخائف ناتمام نجات تام دهد
و بالجمله این وصایا ونوع ست نوعی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد ورعایتش از جانب فرزندان

واعزه موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانه ست انشاء الله تعالی و نوعی آنست که رعایتش سبب صلاح
وفلاح موصی اهم ست ونفعهم الله تعالی پس نوع اول آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت صحیحه و اتباع
احادیث صریحه کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح عالم و ماموین موحدین مخلصین بجا آرند و بعد تکبیر اولی سورهٔ فاتحه
خوانند و قبر را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند نسازند و بران کتبه ننویسند و گنبد بنا ننمایند و منصه و حصار اساس ننهند
که این همه حرام و منهی عنه و ممنوع ست و سنت مطهره وعیدهای سخت و درشت بران وارد گشته و رسوم دنیوی مثل سوم
و دهم و چهلم و ششماهی و سالیانه و جز آن خود مرسوم خاندان ما نیست و همه بدعت ضلالت ست رسول خدا صلی الله علیه
وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان را از گریه و زاری منع بلیغ باید کرد اگرچه
زنان ما را عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیزها را پسند نکردیم واحدی
را از اهل خانه مرتکب شدن آن ندادیم تا بما بعد ممات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه از مال حلال اگر توفیق خیر
رفیق باشد امداد باید کرد که نفع این چیزها بموتی ثابت ست لیکن بروجهی باید کرد که سنت صحیحه بدان ناطق ست نه بروجهی
که عادت اهل زمان و مبتدعان ست و دعای اولاد صالح برای آباء و امهات خیلی نفع دارد و ما برای والدین خود در هر نماز
دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهیم و از وی سبحانه امید باجابت داریم همین
از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار ست والحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
مضمونات احدی هیچ شی بر ذمهٔ ما نیست که ایصا بقضاء آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار و روضه
ندیه و مسک الختام وغیرها در ذیل کتاب الجنائز بر وجه بسط تام مرقوم ست مطابق آن نزد احتضار کاربند شوند و هرگز
سر موی از طریقهٔ سنت مخالفت نکنند ورنه در عاقبت دامنگیر شویم و جنازه را بر سر برگران بها نبرند و بران شال یا دوشاله
نیندازند و در تجهیز تعجیل نمایند و لاشه را دیرتر در خانه نگذارند و حفاظ را برای قرآن خواندن بر قبر نگمارند که حرام ست
و قاری و مقری هر دو آثم و اجرت قرائت حرام خدا نخواسته اگر اتفاق انتقال درین بلدهٔ بهوپال که حالا نزیل آنیم شود
حفر قبر در باغچهٔ واقعه بر سر غدیر کافی ست ورنه امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره
دست بهم دهد و جوار صلحا میسر گردد و حصول این امل از قاضی الحاجات لبی آسان ست چندان دشوار نیست انشاء الله
تعالی انجام کار همچنین خواهد شد اللهم ارزقنا شهادة في سبيلك واجعل موتنا ببلد رسولك این عاجز را
آرزوی تمام ست که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جرعهٔ جام شهادت علیا نوشیده اید ؎
گر نثار قدم یار گرامی نکنم * گوهر جان بچه کاری دگرم باز آید * نوع دیگر که مفید پس ماندگان میتواند شد آنست که دنیا
اعتبار را نشاید بسیاری از انسان در مهد و اکثری در طفلی و جمعی در جوانی می میرند و بعضی که به پیری و شیخوخت میرسند
تمام عمر دراز ایشان در اندک فرصت همچو باد صبا از دست میرود و نمیدانند که کجا رفت ؎ پرتو عمر چراغی ست

که در بزم وجود * بنسیم مژده بر هم زدنی خاموش است * بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است
بغفلت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کمتر میدانند و بعد انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و
هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراغ دستی هم نصیب شود همین بیست
و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگ است بر آید مقدار مذکور هم بنقصان می گراید و معاملهٔ آخرت که انقطاع
پذیر نیست بر سر دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات ازان خیلی دشوار پس بغایت ابلهی باشد
که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و مکابدت ناملائم میسر نمیگردد لذات باقیه و نعم سرمدیه
دامیه را برباد دهد و دوام دولت پایدار عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سرمدی راضی و گرفتار شود
و فانی را بر باقی اختیار نماید و نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و جوانی که نشو و نمای او بطاعت و علم و عبادت باشد روز حشر
زیر عرش سایه یابد و توبه از گناه در جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث وارد شده ؎ توبه از باده در ایام
جوانی کردم * اول مستی من بود که هشیار شدم * جهد باید کرد تا یکی ازان هفت گروه باشد که روز حشر زیر عرش سایه گیرند
و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رستگاری و فراخ
دستی نمیرسد و من زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فرض
وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض گردد تا توانند مصلحت دینی را بر همه چیز مزیت نهند و
مقدم دارد کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد دنیا هم بقدر تقدیر او بوی حاصل میگردد و هر که مصلحت
دنیا را بر فضیلت اخری ایثار میکند دین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم بیش از قسمت و پیش از وقت او را
طوع ید نمیگردد ؎ دنیا مطلب تا همه دینت باشد * دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد * بر روی زمین زیر زمین ار بزی
تا زیر زمین روی زمینت باشد * طالب دنیا سبب گریختن دنیاست و گریختن ازان سبب حصول اوست هر که در پس
سایهٔ خود بدود سایه ازوی بگریزد و هر که خود بگریزد سایه دنبال او را نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من جعل الهموم
هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه حق تعالی با من بنده شرمنده همین معامله کرد بیشتر درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت
دنیا را مقدم میدارد دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسر الدنیا و الآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود در فرصت
قلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجهٔ آن خسران ابدی لاحق حال میگردد هزارها کس را درین زمانه دیدیم که کیفما اتفق بدولت
رسیدند باز از آنها اثری بر روی کار نماند ؎ غافل مشو ز عشوهٔ دنیا که این عجوز * مکاره می نشیند و محتاله میرود * منجمله
تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در مناکحت دینداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول زمام حکومت
نظر نگمارند بلکه صحیح النسب سید محسب النسب الطرفین سازند در روز قیامت جز دین و تقوی سوال از دولت و حشم نرود
و نه پرسند که رشته دار کدام دولتمند امیر یا رئیس است فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون حفظ نسب خصوصا نسب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقویم نسبت طینی با سید المرسلین ست علیه و علیهم الصلوة والسلام در مناکحت ذکور مضائقه نزد
ضرورت نیست اما در مناکحت اناث حفظ سیادت ضرورست که فخر ماست هم در دین و هم در دنیا و کیف که گروه اهل بیت
مخصوص بچیزهاست که در غیر ایشان یافته نمی شود و نافع در دارین ست لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدون آن
و اکمل کاملین نوع بنی آدم و اشرف ملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی
وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هرکس هر قدر مشابهت که با آن جناب بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات فطری و
اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل در عادات و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بقدم مبارکش رود آنکس را
همان قدر نصیب از مزایای آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود و هرکه درین مشابهت قاصرست
بمقدار قصور مذکور ناقص ست و لهذا در زمرۀ اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره و کتاب عزیز که زمرۀ محدثین کرام و اهل آثار
اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر همگنان برده اند و در جماعۀ اولیاء اصحاب سلسلۀ نقشبندیه بعزیمت اتباع مخصوص اند
و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان ست و اگر همت ما قاصران از کمال متابعت
نبوی صلعم بکوتاهی گرائیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینیه و دنیویه دستیاب نگشته فقط بر ادای واجبات
و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عادت و عبادت و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع موافقت نموده آید
این هم غنیمتی ست کبری در صحیحین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیاء خدا یعنی دوستان او مگر متقیان و تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات
و احتراز از مشتبهات ست نه از کثرت نوافل و عبادات و اتیان مستحبات و تطوعات و اقبح محرمات رذائل نفس ست
از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلاء بفسوق و بدع و محدثات
و مانند آن و بعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارند موضع آن کتب فقه ست و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند
و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتلاف حقوق العباد باشد و ترک صریح صلۀ رحم بود ازان خود مهما امکن
بعزم همت اجتناب واجب داند و در فعل منکرات شریک احدی از اقارب و اجانب و احباب و امراء و حکام نگردد حق تعالی
اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین ست و رسول خدا صلعم رحمة للعالمین و شفیع المذنبین انجا امید عفو و ترک انتقام از حقوق الله
قوی ست و اما حقوق العباد پس خود در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیارست ضبط آن همه درینجا دشوار
رسول خدا صلعم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده و ارشاد کرده ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکره لهم
ما تکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی ست دیگر از نصائح آنست که با اتباع خود از زن و فرزند و نوکر و غلام
و کنیز و رعیت حتی الاستطاعة معاشرت بمسامحت کنند تا همگنان راضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیفۀ ایشان
درگذرند و متبوعان خود را از حسن ادب و لطف فرمانبرداری و خیرخواهی و خدمت گذاری و نصیحت ظاهر و باطن خوشنود

و مهربان سازند مگر آنکه امر بمعصیت کنند و شریک فسوق خود سازند که درین صورت طاعت ایشان نیست لاطاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران و اقربا و غربا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان باخلاص و محبت و غمخواری و تواضع زندگانی
عمر بسر نمایند دنیا جای سهل ست بهر نهج میگذرد برای معاملاتش باهم تقاطع خوب نیست هیچ خانه برباد نشده مگر وقتی که باهم
منازعت و مخاصمت رو داد و آن کسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد ؎
هیچ دانی که شیر مردی چیست ٭ شیر مرد زمانه دانی کیست ٭ آنکه با دوستان تواند ساخت ٭ آنکه با دشمنان تواند زیست ٭
حق تعالی ارشاد کرده میفرماید ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم وما
يلقها الا الذين صبروا وما يلقها الا ذو حظ عظيم واما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ
بالله انه هو السميع العليم این آیهٔ شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت ست و عامل بدان مسلمان کامل ع اگر مردی احسن
الی من اساء ٭ و این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصاً لله تعالی با وی
دشمنی و بغض بود مثل روافض و خوارج و مانند آن از اهل بدعت و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرور نیست الا مدارات
بمصلحت دنیا اگرچه پدر یا پسر باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء
الی قوله لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم يوم القيامة يفصل بينكم و آیات درین باب بسیارست در
خاندان ما همیشه ائمهٔ اهل بیت و مشایخ طریقه و علما دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بودند در علم و عمل الا دو
کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بلای محبت دنیا افتادند تجاوز الله عنهم ؎ من بودم و کنجی و کتابی
و کتابی ٭ غم را که نشان داد بلا را که خبر کرد لیکن آخراً عنایت الٰهی دستگیری کرده همان شیوهٔ قدیمه را اعاده فرمود و پدر بزرگوار
سرخیل علما و اتقیا و تاج مکلل اهل بیت باصفا برآمد و ایثار عقبی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
عاجز از بلوغ رتبهٔ پدری قاصر ماند لیکن نه بقصد و همت خود بلکه بتقدیر ازل که خامهٔ قضا و قدر بران جاری شده بود و معهذا
بجای خود سخت شرمنده و انگشت بدندان ست چه کند ؎ انچه نصیب ست بهم میرسد ٭ گر نستانی بستم میرسد ٭ لیکن
فرزندان سعادتمند را باید که از چنین ابتلاء خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز باشتغال این ماجریات تن برضا ندهند که
خالی از فساد دنیا و معاد نیست مصرع گر ما نرسیدیم تو باری برسی ٭ و دریابند که علم بهتر از دولت ست بلکه علم با فقر شده
بهتر از غنا بر وجه کمال ست که آن فانی ست و این باقی ؎ علم داد ند بادریس و بقارون زر و سیم ٭ شد یکی فوق سما و
دگری تحت سمک ٭ علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال ست و کتب سنت صحیحه
متکفل بیان اوست و این علم بدون دریافتن ادلهٔ قرآن کریم و حدیث رسول رئوف رحیم علیه و علی آله الصلوة و التسلیم
و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و دریافتن طریقهٔ سلف امت و ائمه او و اهل قرون فاضلهٔ ثلثه رحمهم الله تعالی
و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیر واحد از مسائل و فروع کتب فقه مروجه بی اصل

و غیر مستند بدلیل ست و دریافت حال صحت و سقمش بدون این علوم میسر نمیگردد پس درین علوم سعی بلیغ باید کرد و دامن
برای تحصیلش چست باید بر زد چه اگر توفیق کریم رفیق باشد اقتصار برین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی ست
و از امراض قلبی و قالبی شافی و خواندن حکمت اوائل و دفاتر فلاسفه لاشی محض ست کمال دران مثل کمال مطربان در علم
موسیقی ست و این موسیقی هم فنی از فنون حکمت ریاضی ست آری قدری قلیل از منطق که خادم علوم ست اگر بی تعب بلحاظ دفع فتن
و شبهات محدثه ملحدین بخواند مضائقه ندارد اما انهماک دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن ست و بحمده تعالی
کتب تفاسیر و احادیث و معدات این علوم در کتابخانه بوجه کمال موجود ست با وجودش فرزندان را حاجت بکتب دیگر
نیست فهرست این کتب در سلسلة العسجد نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی ست و بصرف زر کثیر و مال خطیر بیش از حیثیت
آنها از بلاد حجاز و عرب و امصار عجم بمحن شاقه و افکار طویله حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست بهم
نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده ~ دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت * الله الله که تلف کرد
که اندوخته بود * و این همه ذخائر عقبی را با اموال نقود و امتعه و جز آن هر چه شرعا و عرفا در ملک خاص ماست برای اخلاف
میگذاریم باید که مطابق فرائض الله مندرجه سنت صحیحه و کتاب الله هر دو برادر با خواهر و غیرها تقسیم نمایند و بر قسمت یکدیگر
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از اقارب قریبه حصص آن بدهند و معاش خود را بکسب ید مقصور دارند و خدمت قضا
و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار نکنند اگر چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفاف غنیمت شمرده هوس زیادت ننمایند که در
حدیث شریف آمده ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی و اصل غنا تونگری نفس ست و در مصارف هر چند غنی باشند جاده اقتصاد
سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عسری و تبشیر میسری ست و تا توانند مطابق وصایای قرآنیه
و حدیثیه و نصائح اساتذه و مشایخ مثل وصایای شیخ عبد الخالق غجدوانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ ثناء الله پانی پتی
رحمهم الله عز و جل کاربند شوند این وصایا در کتابخانه موجود ست و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت ست درینجا تحریر آنها
بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علماء وقت در مسائل و علوم شریعت طرف شدن و رد و قدح در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق افضل از دیگری شمردن و از رد قول و فعل خود برهم شدن و بدفع آن
بتقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب محرومی از برکات اسلام و موجب نقصان از بلوغ درجهٔ ایمان کامل ست
اشتغال بدرس و تدریس کتب احادیث و تفسیر و صرف وقت در اثبات سنت و قمع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان برای
خود کافی ست و انتصار مذاهب پدران و استاذان و مشایخان باختیار طریقهٔ جدل خوب نیست حق ثابت برد احدی
باطل نمیگردد پس چرا بر باید برد و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فروض اعتقادی
و عملی فرصت وقت دست بهم دهد با حسن نیت صرف انفاس گرامی که گوهر بی بها و جوهر شاهوار ست در مطالعه کتب دین
از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتاب و سنت می باید و همچنان در نشر علوم حقه صادقه بتدریس طلبه علم که خوش عقیده

وهم مذهب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق منطوق قرآن و حدیث دولت عظمی و فضیلت کبری ست تا کرا توفیقش
بخشند و کرا از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در ملبس و مسکن و ماکل و مشرب و منکح و انهماک در تحسین این چیزها
شیوهٔ دنیاداران غافل از آخرت ست اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را ازان عار و انکار می باید ؎ خوشا جهان
تهیدستی و غریبانش ٭ زوال نیست در اقبال بی نصیبانش ٭ فقری که با ایمان صحیح کامل ست دهد بهتر از سلطنت تمام
روی زمین ست و توحید رب العالمین سر جمله طاعات ست و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله باثبات قلب و اتقان
ایقان عجب دولت بی زوال ست اللهم ارزقنا واخلافنا و دوری از صحبت فساق و کناره کشی از محبت اهل منکر و نفاق
دلیل سعادت اخروی ست صحبت ابرار در عمر دراز اثر میکند و همنشینی اشرار و فجار زودتر در میگیرد ؎ زاهد از حلقهٔ رندان
بسلامت بگذر ٭ تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند ٭ ترک نماز عمداً کفر ست و تارکش کشتنی و گردن زدنی ست و تارک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادل ست و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راحله ست یهودی یا نصرانی می میرد و در فتنه
گوشه گرفتن سنت سلف صلحا ست و جهاد بر تقدیر وجود شرائط ثابته از کتاب و سنت فرض کفایه و ماضی ست تا روز قیامت
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین و دنیا شستن ست
غدر هندوستان که در سنه ۱۲۷۳ هجری واقع شده جهاد نبود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست و شاید که اجری یابد و مجاهد عامه
دران مجتهد مخطی بود در دریافت احکام فتن کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق ست با وجودش حاجت استفسار مسئله
از عالمی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب الله و اصول اینها مؤلفات ما درین دیار کافی ست و اکثر مؤلفات ضروریه
ائمهٔ حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابخانه محفوظ ست و بقیهٔ مصنفات
این حضرات با برکات را تلاش و جستجو باقی ست و سرمایهٔ کتابخانه روز افزون گویا تمام دولت ما و آبای ما همین کتب علوم ست
پس بس این دراهم و دنانیر که در چشم ما خیلی قلیل و در دیدهٔ اهل دنیا بسیار ست و پیش ما کمتر از خذف و نزد اهل دنیا بهتر از
جواهر و در نظر ما حقیر و مهان و در بصر ابنای گیتی عزیز و جلیل در حقیقت خوابی و سرابی و ظلی و نمایش آبی بیش نیست اهل دین
بدان نظر نبندند و بعشوه اش از جا نروند ؎ آمد اندیشهٔ دنیا بطلبگاری دل ٭ گفتم آن شیفتهٔ بی سر و پا حاضر نیست ٭
همت آنست که تا تواند با خلق خدا احسان کند و خود تا امکان و طاقت منت پذیر احدی نشود الید العلیا خیر من الید السفلی
؎ بی نیازی همتی دارد کریمان واقفند ٭ ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم ٭ اخذ زکوة بر سادات حرام ست
از کسی نستانند اگرچه با فاقه و فقر قرین باشند و باحدی از سادات ندهند هر که باشد و هر جا که باشد و بهر حالتی که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از تکثیر در معاصی ست چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع ست لذت گناه باقی نمی ماند و وبالش
باقی ست و مشقت طاعت میگذرد و اجر و ثوابش ثابت ست هر که این نکته را دریافت حال و مآلش نیکو شد صواب

وخلوص اصل اصول جمله طاعات ست ورنه کالای بدیه پیش خداوند نباشد صواب آن عمل ست که مطابق کتاب و سنت
باشد و خالص آن فعل ست که برای خدا بدون لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمعه بود چون این هر دو امر
قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید و سررشتهٔ مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا ملا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گویانیدن یا بالقاب شرعیه و کنی فاضله مثل شیخ الاسلام و مجد الدین و ابو البرکات و ابو الحسنات
و آنچه بدان ماند ملقب و مکنی ساختن و بران خوشدل و بدان راضی بودن چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد
و متقن علوم کتاب و سنت بروجه تحقیق بود و در دریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود و معهذا متسم باین اسما نبود و قاضی
و مفتی بودن بلای بزرگ ست اصحاب این مناصب را می بینیم که در سر دنیا دین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت
عاجله را بر مصلحت آجله مقدم داشته پروای بشرع و ایمان خود نکرده اند حفظنا الله و اخلافنا عن ذلک ؎ راز درون
پرده ز رندان مست پرس ✽ کین حال نیست زاهد عالی مقام را ✽ غرضکه اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و ابن فلان و چنین و چنان بودن عائق از فضائل آخرت ست ؎ این حدیثم
چه خوش آمد که سحرگه میگفت ✽ بر در میکده با دف و نی ترسائی ✽ گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد ✽ وای گر در پی امروز
بود فردائی ✽ دنیا سراسر زور ست و جز زور و فریب ست نی آری اکثر اهل عالم چه جاهل و چه عالم دران گرفتار اند و هر روز در هر زمانه رنگ
و بوی این گل بد بو تازه تر بروی کار می آید و آنرا غایت عقل و نهایت هوشیاری میدانند و بدان مفاخرت می نمایند
و هر که هم رنگ ایشان و همدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیه انگارند و نمیدانند که غافل ازین ذکر و فکر عاقل ست
و گرفتار این دام دد و احمق جاهل فردا که روز عیار ذات الصدور و اظهار سرائر مضمر و مستور ست معلوم شود که در چه کار بوده
و انفاس گرامی را در سر کدام خسیسه در باخته عاقبت محمود را تباه ساخته اند ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلوم ست ✽
که با که باخته عشق در شب دیجور ✽ و بالجمله حوادث روزگار و تقلبات ادوار و تطورات اهل دنیا و آفات و تبعات این
سپنجی سرا بیش ازان ست که بذکرش توان پرداخت و تدابیر دفع و رفع آن باید آموخت لا یحصیها الا الله سبحانه مگر مسلمان
پاک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی پر فساد شود و جمله بنی آدم راه ناصواب پویند وی تنها بر صراط
مستقیم اسلام و جادهٔ قویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرح و ترح و صلاح و فساد و آمد و شد
و موت و حیات و غنا و فقر ماند و آن ذیل سنت مطهره و کتاب عزیز را قولاً و عملاً و اعتقاداً از دست ندهد بلکه دین اسلام را سخت
بدندان گیرد و باز عاج احدی از خویش و بیگانه و نادان و فرزانه از جا نرود ؎ بیا ای عشق رسوائی جهانم کن که یک
چندی ✽ ملامت های بیدردان شنیدن آرزو دارم ✽ و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت دانند و این
ماجرا را غنیمت کبری و اکسیر اعظم و کبریت احمر و عنقای سعادت و کیمیای هدایت شمارد ؎ مذاهب شتی حبان
فی الهوی ✽ ولی مذهب و حدا عیش به وحدی ✽ این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

که بر ذمهٔ هر بندهٔ مسلمان برای خدا و کتاب و رسولش صلی الله علیه و علی آله وسلم و عامهٔ مومنین و خاصهٔ ایشان متحتم ست
ورنه درین آخر زمان حرف پند گفتن آهن سرد کوفتن و باد مشت پیمودن ست انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء والسعید من
سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه ۵ این قدر پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست فرزندان
کامگار را باید که در حق این عاجز زبون مطابق وصایای نوع اول بجا آرند ورنه در حشر دامنگیر شویم و در حق خود موافق نوع
دوم کاربند گردند ورنه نادم خواهند شد و نقصان دارین خود خواهند کرد ۵ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوستر
دارند ٭ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را ٭ **هذا** واختم هذه الخاتمة بذکر ما ورد فی سعة رحمة الله وسبقها وغلبتها علی غضبه
سبحانه وتعالی وذلک کالذیل علیها والامارة لحسن العاقبة اعاذنا الله تعالی عن النار الحاطمة قال الله سبحانه وتعالی ان الله
لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد
الله غفورا رحیما کتب علی نفسه الرحمة قال عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء
فساکتبها للذین یتقون ویوتون الزکوة والذین هم بایاتنا یومنون وان ربک لذو مغفرة للناس علی
ظلمهم وان ربک شدید العقاب نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب
الالیم قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون
للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم
ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من اباءهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک الفوز العظیم والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم **الاخبار عن انس**
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول قال الله عز وجل یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان
منک ولا ابالی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک علی ما کان منک ولا ابالی یا ابن آدم
لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا لاتیتک بقرابها مغفرة اخرجه الترمذی وحسنه **وعنه**
رضی الله عنه ان النبی صلعم دخل علی شاب وهو فی الموت فقال کیف تجدک قال ارجو الله یا رسول الله وانی اخاف
ذنوبی فقال رسول الله صلعم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله تعالی ما یرجو وآمنه مما یخاف
اخرجه الترمذی **وعن** ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم حسن الظن من حسن العبادة رواه الترمذی **وعنه** عن
رسول الله صلعم انه قال قال الله عز وجل انا عند ظن عبدی بی وانا معه حیث یذکرنی والله لله افرح بتوبة عبده من احدکم
یجد ضالته بالفلاة ومن تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا واذا اقبل الی یمشی

اقبلت اليه هرولة رواه الشيخان وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال لو اخطاتم حتى تبلغ السماء ثم تبتم لتاب الله عليكم اخرجه ابن ماجة باسناد جيد وعن ابي هريرة
انه سمع رسول الله صلعم يقول ان عبدا اصاب ذنبا فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفر لي فقال له ربه علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له ثم اصاب
ذنبا آخر وربما قال اذنبت ذنبا آخر فقال يا رب اني اذنبت ذنبا آخر فاغفره لي فقال له ربه علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له
ثم مكث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا آخر وربما قال ثم اذنب ذنبا آخر فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفر لي فقال له ربه علم
عبدي ان له ربا يغفر الذنوب ويأخذ به فقال ربه غفرت لعبدي فليعمل ما شاء رواه الشيخان ه بر درگه دوست هر گناهی
بخشند ؛ صد ساله گنه بیک آهی بخشند ؛ عفو گنهم بنا توانی کردند ؛ زنجاست که کوه را بکاهی بخشند ؛ وعن عبد الله بن عمر
عن النبي صلعم قال ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر رواه الترمذي وقال حديث حسن وعن ابن مسعود عن النبي صلعم قال التائب
من الذنب كمن لا ذنب له رواه ابن ماجة والطبراني وعن عبد الله بن مغفل قال دخلت انا وابي على ابن مسعود فقال له
ابي اسمعت النبي صلعم يقول الندم توبة قال نعم رواه الحاكم وقال صحيح الاسناد وعن ابي هريرة عن النبي صلعم قال والذي
نفسي بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيستغفرون الله فيغفر لهم رواه مسلم ه دارم گنهی ز قطره
باران بیش ؛ وز شرم گنه فگنده ام سر در پیش ؛ ناگاه ندا شد که مترس ای درویش ؛ ما در خور خود کنیم تو در خور خویش ؛
وعن ابي هريرة ان النبي صلعم قال لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي تغلب غضبي و
في رواية سبقت رحمتي غضبي رواه مسلم وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلعم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء
فامسك عنده تسعة وتسعين وانزل في الارض جزءا واحدا فمن ذلك الجزء يتراحم الخلائق حتى ترفع الدابة حافرها عن
ولدها خشية ان تصيبه وفي رواية عنه ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم والهوام فبها
يتعاطفون وبها يتراحمون وبها تعطف الوحش على ولدها واخر الله تعالى تسعا وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة
رواه مسلم وعن سلمان قال قال رسول الله صلعم ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة كل رحمة منها طباق
ما بين السماء الى الارض فجعل منها في الارض رحمة فبها تعطف الوالدة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان
يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة رواه مسلم وعن ابي هريرة ان رسول الله صلعم قال لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة
ما طمع بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب انه قدم على
رسول الله صلعم سبي فاذا امراة من السبي تبتغي اذا وجدت صبيا في السبي اخذته فالصقته ببطنها وارضعته فقال لنا رسول
الله صلعم اترون هذه المراة طارحة ولدها في النار قلنا لا والله وهي تقدر على ان لا تطرحه فقال النبي صلعم لله ارحم بعباده
من هذه بولدها رواه مسلم الى غير ذلك من الاحاديث الواردة في هذا الباب وهي كثيرة طيبة جدا ورزقنا الله تعالى الخاتمة
الحسنى واذاقنا حلاوة رضوانه الاسنى وادخلنا برحمته وفضله دار النعيم ووقانا من عذاب البرزخ ونار الجحيم
وصلى الله تعالى وسلم وبارك على خير خلقه سيدنا محمد النبي الامي وعلى آله وصحبه وكل مؤمن نقي وسلم تقي ومتبع

سعی هذا والمسئول ممن اطلع علی هذا الکتاب من العلماء الاعلام والمشایخ الکرام ان یلحظوه بعین العنایة و
یسبلوا علیه ذیل الرعایة ویصلحوا ما بدی فیه من الخلل ویصححوا ما کان فیه من العلل فقد ابی الله ان یصح الا کتابه
العظیم وان یسلم من النقص الا خطابه الکریم ونعم ما قیل ؎ اخا العلم لا تعجل بعیب مصنف ولم
تتحقق زلة منه تعرف فکم افسد الراوی کلاما بعقله وکم حرف المنقول قوم وصحفوا
وکم ناسخ اضحی لمعنی مغیرا وجاء بشیء لم یرده المصنف ولما بلغ بنا الکلام الی هذا المقام عنّ
لنا ان نختمه بهذه الابیات اقتداء ببعض الکرام وبالله التوفیق وبیده حسن الختام ؎

الهی لئن لم تعف فالویل کله	لعبد مسیئی ذا ضلال و باطل
تعلم علما لیس فیه بعامل	وکم قال من قول ولیس بفاعل
فان تنتقم من ظالم شر ظالم	فعدل اتی من عادل خیر عادل
وان تعف منک العفو فضل اتت به	سحائب جود جاد بالحصب هاطل
علی مجدب عطشان لهفان مقفر	فقیر الی غوث یغیث و وابل

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع نتیجهٔ طبع شهسوار جولانگاه اتباع برهم زن هنگامهٔ شرک وابتداع عمدهٔ ارباب معقول قدوهٔ اصحاب منقول مولوی محمد عبد الرشید بن شاه محمد کشمیری نائب محکمهٔ افتا لطف الله به و احسن الیه و بارک له و فیه و علیه

اوراق السنهٔ بلغاء فصاحت نشان و صحائف صدور فصحاء شیوا بیان صرف دفاتر محامد منشی انشاء ارض و سما ست
که فواتح و خواتم کتب ساکنان این خاکدان کهن به دو حرف مهد و لحد نهاده و اقلام انامل علمای خوش بیان
و ارقام جوابع فضلای بلاغت نشان وقف مدائح ممل املاء معاش و معادی ست که رسائل و مسائل
نوآموزان این دبستان پر محن بر دو باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفائح مصاحف ایمان
و آیات شفاء امراض جنان اتحاف تصلیه و تسلیم بر رسول کریمی ست که نقوش توحید بر جریدهٔ روزگار رقم
فرموده او ست و صحت املاء و انشاء عمر فانی و عذوبت عبارت حیات جاودانی اهداء تحیه و تکریم بر رؤف
و رحیمی ست که ابواب شرح متن متین عالم اولی و اخری بر روی جهانیان کشوده او و دریا افشان
بر دیدهٔ کور سواد ان غلو کیش و سواد نامهٔ اعمال جاهلین تعصب اندیش ترحم و ثنا بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر امم اجابت اند و شکنجه اجزاء جماعه ضلالت و سرکوبی طایفهٔ مبتدعه و کمرشکنی زمرهٔ متعصبه ترضیه
و دعا برای اصحاب و اشیاعی ست که شیرازه بند کارنامهٔ هدایت و کارد سرتراش زمرهٔ غوایت اند صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه ما سعی ساع بجمع الشتیت و تلی تال ابیات التثبیت اما بعد بمشام شمیم آشنایان وقائع عالم
جاودانی و سایه نشینان طوبای معانی و مبانی صلای نوید و برای شیرین کامان کوثر کتاب و سنت و نشترگزاران
شرائین شرک و بدعت مژدهٔ دولت جاوید باد که درین نزدیکی اوان و قرب زمان دامنی مملو از دریای ثمین عالم
غیب و سبدی پر از گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده نه خزف پارهای قیل و قال که بر خاک انداختنی ست
و نه خار زار آرای رجال که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه درج لآلی متلالی مسائل ست که بمیزان سنت سنجیده شده
و دوحهٔ گلهای رنگین دلائل ست که از گلبن نبوت و ضیه چیده بنام ایزد نخستین تجلی طور یست که بر دل موسی
صفتان تافته و بازپسین گل رعنائی ست که بگوشهٔ دستار مقبلان جا گرفته شگرف آئینه ایست که صورت
عالم مثال درو پدیدار و سترگ خزینه ایست که پر و هنده را لعل و گهر در جیب و کنار دل برای وصال این شاهد
زیبا قرین اضطرابست و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار و کیف که اکثر مصنفات علماء سرزمین هند
کالبدی روان و دفتر پریشان ست نقلی چند از این و آن بهم رسانیده رساله نامیدن و مشت خاکی از رهگذر
تقلید برداشته نقش فلک تقلید بستن منظر راست پرستان دلیل تهیدستی و برهان بی مایگی ست همانا بدانست
این گروه بادهٔ و خمخانهٔ عنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را تر دماغ ساخته حالیا بساط تحقیق
برچیده اند و گویا از آن دریا دریا راوق نمی در پیمانهٔ سنت و کتاب باقی نمانده اگر روزی بذروهٔ بلند متبع
دواوین سلف محدثین فرا میرسید نومید انستند که هنوز علم فراوان ست و کوشش را میدان و میادین تحقیق را
فرسان و عرصهٔ انصاف فراخ و نظر عدل را سررشته دراز یا للعجب از تماشائیان این باغ که وابسته جلوهٔ
گل تحقیق از رخنهٔ دیوار تقلید می بینند و خرامندگان فضای این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
و سنت بر نمی چینند و کیف که سجاده نشینان فضل و کمال سر گریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت دندان زده باری الحمد لله و المنة که هنوز دفتر آثار سلف در جلوه پیرایست
و دست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آماده تماشائی جرس ناقه لیلی عنایت ازلی همچنان در آوازیست
و جمله شاهد فیوض ابدی سانده با زلیعنی عزیزی که نهانخانهٔ ضمیرش از فراوانی امتعهٔ گرانمایه سنت و کتاب مملو
و مشحون ست و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون در ین قرن ثالث عشر که سررشتهٔ اشاعت
حق بگسستن رسیده و صبح حشر و نشر بدمیدن آرمیده و آتش پاس کیش و ملت با فسردگی گرائیده لواء احیاء
مراسم سنه و اماتت امور سیئه بر وجهی افراشته که هنگامهٔ نصرت دین محمدی که هر کس و ناکس بهان سنت برچیده بود

نتوان نهاد گرم گردیده و بالاخوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعهٔ شرک بکنج عدم خزیده کیست که درین میدان
باوی گوی مسابقت بازد یا از روی حجت نیره دم تساوی زند زهی یگانهٔ داور که وجود با جودش را وسیلهٔ
سد ثغور اسلام و جناب فیضش را ذریعهٔ آسایش کافهٔ انام گردانید و خهی سعادت این جوان بخت که به بث و نشر
سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیبر ناموری هر دو جهان کشوده دست و بازوی
جرگهٔ موحدین ست و قلب و دماغ جماعهٔ متبعین و روح و ریحان اخیار و ابرار ست و سکرات الموت فجار و اشرار
سایهٔ طوبای راحت کرداری ست و کو ـ بان رستگاری آرایش جمال کمال ست و افزایش کمال جمال
نور حدیقهٔ سنت و کتاب و نور حدقهٔ دودمان بوتراب **والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن**
خانصاحب بهادر ملقب بنواب ادام الله مجده و کبت عدوه همانا که بارگاه تدوین دواوین دین اسلام
درین روزگار پسین جزوی کسی دیگر بار نیافته و بمسند احیاء علوم نافعه غیر از ذات با برکاتش نخستین هیچ کسی
ننشسته کمند همت والا ایش که بذروهٔ اصلاح معاد بند ست اصلاح معاش را نیز فرو نمیگذارد و صحیفهٔ ضمیر منیرش
که سطور نور کتاب تهیهٔ اسباب عقبی ست نسخهٔ تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیهٔ صفحهٔ خاطر بیرون نمی اندازد درین
حین که این شرح متین و کتاب مبین در احوال برزخ نوشته حق آنست که باحیاء سنن موتی در تن اسلام جان
تازه دمیده و بآبریزی سنت سنیه خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بروجهی مکشوف
نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حقهٔ محمدیه ترجیح اخری بر اولی و ایثار عقبی بر
دنیا ست و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سعی آثار و اخبار صحیحه در اذهان
قاصران چنانکه باید ننشیند خنک آنکس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای ما بعد الموت اسباب نجات
مهیا سازد و سعادتمند آنکه عاجل خود را تابع آجل خویش نموده بتدارک آن عالم پردازد و بایحال چون این
کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت انتما از کتم عدم بمنصهٔ وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان واجب الاذعان
بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش ممتثلا للامر این شاهد زیبای عالم جاودانی را بزیور اهتمام
در حجلهٔ طبع جلوهٔ اظهار بخشیدند و در عهد سعادت مهد علیا حضرت نقطهٔ دائرهٔ فرمان روائی نکتهٔ کتاب دادگری
و عدل پیرائی نخبهٔ مخدرات آخر زمان حسنهٔ از حسنات جهان قامعهٔ بنیان شرک و بدعت رافعهٔ رایات کتاب
و سنت حامیهٔ حمی ایمان ماحیهٔ آثار کفر و طغیان عمدهٔ خواتین خلاصهٔ خواتین علیة الهمم جناب **نواب شاهجهان بیگم**
ادام الله معالیها و طاب ایامها و لیالیها باهتمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده عنوان صحیفهٔ لطف و
احسان مولوی **محمد عبد المجید خان** مهتمم مطابع دار الاقبال بهوپال صانها الله عن الزوال و تصحیح و تنقیح
معدن علوم مخزن فهوم مرکز دائرهٔ فضل عظیم طغرای فرمان خلق کریم ذو المجد العالی مولوی سید **ذو الفقار احمد**

القوی بهوپالی و شرکت معیار فضائل سدیده منتج فواضل عدیده خلاصهٔ زمرهٔ کرام زبدهٔ صلحاء انام حاوی بزرگی و برتری مولوی محمد عبد الصمد پشاوری سلمهما الله تعالی بکتابت متحلی بهر زین متخلی از همه شین و رین منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود سنه ۱۲۹۳ هجری با واخر ماه صفر در رئیس المطابع مخاطب بمطبع شاهجهانی حلیهٔ انطباع و پیرایهٔ اختتام پوشید والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

قصیدهٔ تاریخ تالیف نتیجه طبع رسا و فکر آسمان پیمای نبض شناس قلمرو ازدان سخن ماهر نکات هر فن ظهوری ظهور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شهید سلمه الصمد

ای مخاطب از دل ناشاد و حالش مینویس ... قصهٔ درد دل و شرح ملالش مینویس

فرق نشناسند میخواران ز خسرو تا گدا ... گر ز جم جامی به پیش آید سفالش مینویس

آن سوی افلاک بهر فکر پا میگیر باز ... کنگرهٔ ایوان و هم نیروی بالش مینویس

هیبتی دارد مرا صرغام اقبال سخن ... گر درین وادی حریف آید شغالش مینویس

مقدم محبوب معنی را مخواه از دیگران ... هان گر از ممدوح من باشد تعالش مینویس

میر و نواب صدیق حسن خان نامجو ... بی نظیر و بی مثال و بی همالش مینویس

بهر خاقان شوکتی افزای طغرایش فرست ... بهر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس

آنکه آن منبع فن ابر دانش سر نگار ... آنکه بحر جود و دریای نوالش مینویس

گر سخن دیو بدستان با غلام در گردش ... زود ماتم نامهٔ در پیش زوالش مینویس

مرتضی انگیست از بستان اولادش گو ... مصطفی را کیست از گلزار آلش مینویس

عرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار ... نام دشمن گر نویسی پایمالش مینویس

هان که ننویسی و گر خواهی نوشتن ناگزیر ... ثانی در عالم فرض محالش می نویس

آنکه زو بالاتری نارند فکرش یاد گیر ... آنکه زو رعنا تری نبود خیالش مینویس

هر دو جانب صفحهٔ افلاک را مسکن سیاه ... مختصر شرحی ز بهر فضل و کمالش مینویس

فضل منشا عالم معجز طرازش بر طراز ... نثر پیرا ناظم جادو مقالش مینویس

غالب و آزرده هم بوم خیالش بوده اند ... چون من دیوانه در صدق تعالش مینویس

از شتابی توسن کلکش بمنت بازدار ... صفحهٔ میدان محشر را مجالش مینویس

گر همی باشد عمل بر غیر قولش زانکه گفت ... گر بود ضد سخن عین ضلالش مینویس

سبز تر باد ارخت عمر او بهر شگون … گر دعا گوئی بر اوراق نهالش مینویس
زد رقم شرحی بر ابیات و شمارش نام کرد … کین چنین شرحی ز اسباب جمالش مینویس

لاجرم بی جد با آئین آوردای شهیر
پر ز علم عالم برزخ بسالش مینویس
سنه ۱۲۹۲ هجری

قطعهٔ تاریخ تالیف نتیجهٔ خاطر ماهر جامع فنون سخندانی نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بهوپالی متخلص باحمد سلمه الواحد الاحد

امیر جهان داور داد گر … کثیر المناقب سنی الصفات
باوصاف او می کنم اکتفا … نسنجد درین وزن چون اسم ذات
نبینم باین حسن یک فرد را … چو برهم زنم دفتر کائنات
درون سویدای من حب او … بهالست مانند آب حیات
همه گاه در کار حق مشتغل … بهر دم سوی علم دین التفات
بزیر نگین هم عرب هم عجم … علم برکشد اندرین دو لغات
سخن از لبش همچو قند و شکر … قلم در کفش مثل شاخ نبات
درین شرح ابیات از کردگار … موفق مؤید بهنا در نکات
سرت گردم ای جان من گوش کن … غنیمت شمر پنج روزه حیات
ز خود بشکنی قید این آب و گل … برون آئی از قلعهٔ شش جهات
برای روانت خداوندگار … سر شاخ طوبی نویسد برات
جز اعمال نیکو نباشد ترا … بروز قیامت زعاصی نجات
ز ایثار و انفاق و تقوی و بر … ز خیرات و احسان و صوم و صلوة
ز صدق و صفا و صلاح و سداد … ز حج و جهاد و واداے زکوة
کلمح البصر بگذری بر صراط … ترا دست گیرد چو این صالحات
ز هولی که در مطلع رو دهد … نلغزد دران وقت پای ثبات
سوال نکیرین را هم جواب … بقولی بیاری که یابی نجات

دگر عاجزی بست احمد ترا	چو بیرون خرامی ز خاکی قنات
چو از سال تالیف این نامه کس	سوالی کند از نوای نیکذات
علی الفور گوئی که هان یاد کن	بیت رود آنچه بعد از وفات

سنه ١٢٩٤ه

تاریخ طبع کتاب ثمار التنکیت شرح ابیات التثبیت از جامع هنر و فضل بحید و عد مولوی سید ذو الفقار احمد سلمه الله الصمد

چون امید وادگر والا همم	نخبهٔ خاصان این دار السرور
دیده ور دانشگزین تقوی نشان	کس نیابد همچو او اندر عصور
فیض جود همت علیای او	برد از بهوپال اسباب فجور
سینه اش گنجینهٔ اسرار حق	خاطرش جویای ابعاد شرور
هستیش سرمایهٔ اعلای دین	ذات او پیرایهٔ جمع خیور
شان سنت از وجودش مرتفع	ذات بدعت از نهیبش در دثور
مرده بدعت زنده شد سنت بوی	یافت توحید خدا از وی ظهور
جمع او تالیف لم یسبق الیه	آمد از وی آنچه ناید در دهور
می سرایم در مدیحش حرف صدق	می رسانم وصف او نزدیک و دور
اعنی صدیق الحسن خان نامور	شهرهٔ دوران اعوام و شهور
بر کتاب نظم اسیوطی نوشت	نامه کز وی بود شرح صدور
آنکه در تحقیق بیهمتا بود	آنکه در تدقیق به از هر زبور
جامع آیات و اخبار سنی	بادشاه عالم قرب و حضور
آمدست این نامهٔ نادر رقم	حاوی احوال مقبور و قبور
آنچه در برزخ رود بر مردگان	آنچه بیند صالح و طالح بگور
آنچه واصل گردد ش از صد قها	آنچه باطل گردد از نذر و نذور
آنچه بیند نزد نزع جان پاک	آنچه پیش آید پس از دفن قبور
ماخذش قول پیمبر بوده ست	چون نباشد مایهٔ فرح و سرور
مقصدش تنقیح ماجریات قبر	مطلبش تلخیص احوال نشور
می سزد گر خوانمش از راه عدل	پای تا سر حکمت و عرفان و نور
ذو الفقار از بهر سال طبع شد	طالب تاریخ اجلی از بدور
با تفنی از روی دل ارشاد کرد	طبع شد تبیان اصحاب القبور

سنه ١٢٩٤ه

الحمد لله درین نزدیکی که این نامهٔ هدایت جامه پیرایهٔ اختتام پوشید و حلیهٔ تواریخ تالیف و ختم طبع در برکشید
خطوط اهل مکهٔ مکرمه بنام نامی و اسم سامی صاحب ثمار التنکیت عامل الله عدوه بالتکبیت محرره سوم و چهارم
صفر سنه ۱۲۹۳ هجری باین مضمون فرحت مشحون گوی گریبان وصول گردید که کتب مولفهٔ سامی از تفاسیر و اصول فقه
و اصول تفسیر و عقاید و تواریخ و جز آن که بصحابت واردین این بلدهٔ طیبه بتقریب تادیهٔ فریضهٔ حج حصول یافته بود
خلیل باشا و حاکم عاشور و علماء شرق و فضلاء غرب و بیت المقدس و اهل قذان و بحرین و مصر و بلغار و فارس
و غیرهم مثل احمد شرقی و عبد القیوم قذانی و شیخ ابراهیم بحرینی و صاحب ناظورة الحق بلغاری و جز ایشان از
ارباب علم و تقوی چون غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه بکمال قدرشناسی و احتیاج دست بدست ربودند و
از قبول و شهرت و اعتبار حظ وافر یافت و بموقع عظیم از احتیاج اهل علم واقع شد و لله الحمد و اصحاب علوم
کتاب و متبعان سنت برای تکمیل بقیهٔ نسخ تفسیر و دیگر توالیف عربیه و فارسیه مطابق فهرست علیحده چشم در راه
و گوش بر آواز اند و شیوع آن باکناف و اطراف کالشمس فی رابعة النهار بر روی کار آمد و نفع عظیم باهل الله
بخشید والله یختص برحمته من یشاء تا آنکه حاکم عاشور دو نسخهٔ حصول المامول من علم الاصول بزور گرفت
هر چند عوض آن گفتگوی مسامحت ثمن بمیان آمد سر بقبول فرود نیاورد و خواهی نخواهی بستاند و ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء علماء دیندار بلند همت بملاحظهٔ این کتب برای مولف دست بدعوات مستجابه بوده اند و فضلاء
والا تبار عالی نهمت مشتاق دیدار مصنف اجزل الله اجره و جعله من الذین لهم الحسنی و زیاده ٭ و مکتوب شیخ علامه
محمد بن عبد الله بن حمید مفتی الحنابلة بمکة المکرمة حالاً مورخه سوم صفر سنهٔ صدر این است الحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین ٭ اجمل ما یهدی من ارض مکة و الحرم و اکمل ما یسدی
من مهبط الوحی و الکرم الی حضرة الجناب الاکرم و المقام الاعز الافخم ناصر السنة السنیة النبویة و قامع البدع
الرذلة الدنیة صاحب الهمة العلیة و ساحب اذیال المجد و الحمیة نواب امیر الملک والا جاه السید صدیق حسن خان بهادر
ادام الله مجده الزاهی الزاهر و عزه الباهی الباهر و کمال الباطن و الظاهر و قد ورد مشرفکم الکریم فحصل لی به السرور
ما الله به علیم و ساعدنا خادمکم فی شراء الذی وجد من مطلوبکم من الکتب و اسماء الکتب و قیمتها طی هذا تشرفوا
علیها انشاء الله تعالی و اما الدعاء لحضرتکم فهو شیٔ لازم اولاً من جهة المحبة و المعرفة السابقة و ثانیا من جهة
قیامکم بالسنة و نشرها و نصرها ایدکم الله بما بیده الربانیة و امدکم بمدده الرحمانیة و نسأل الله التوفیق و القبول
بجاه سیدنا الرسول و ادام الله عزکم و مجدکم ٭
محبکم المخلص الداعی محمد بن عبد الله بن حمید ۳ صفر سنه ۱۲۹۳ الهجریة القدسیة